Internationalist

انترناسیونالیست





۱

سال اول خرداد ماه ۱۳۲۵



انترناسیونالیست

نشریه شماره ۱ سی و یکم خرداد ۱۳۲۵ سال ۱

مقدمه

یادآوری و تذکر

« انترناسیونالیست » نشریه ایست ماهیانه که پایه های جوامع پنجگانه بشریت را از نظر **ماتریالیسم دیالکتیك** مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد.

« **انترناسیونالیست** » مهمترین مباحث مکتب مارکسیسم- لنینیسم را از نقطه نظر اقتصاد - سیاست - فلسفه و اجتماع تشریح و ماهیت هریك از قضایای مزبور را باساده ترین زبان بیان میکند.

مجموعه « **انترناسیونالیست** » ضمن بحث دراطراف جامعه کمونیستی سعی میکند خوانندگان را باساس اقتصادی ومظاهر اجتماعی، با جریانات سیاسی و کیفیات دمکراسی این جامعه آشنا نموده وچگونگی ایده ئولوژیك افراد را در اجتماع مزبور روشن سازد.

« **انترناسیونالیست** » درحقیقت ازدوقسمت اصلی ویك قسمت فرعی تشکیل میشود:

قسمتهای اصلی « **انترناسیونالیست** » یکی مربوط بمسائل تئوریکی مارکسیسم - لنینیسم است و دیگری راجع بتجربیات عملی تئوریهای این مکتب میباشد؛

قسمت فرعی نیزحکم یك فرهنگ کوچك سیاسی و اجتماعی را دارد که درآن هم زندگی سیاسی و فعالیت علمی مهمترین و با وفاترین عناصرمکتب مارکس مختصراً شرح داده میشود وهم معانی ساده ومفاهیم عمده واژه‌های بین‌المللی و ریشه این‌واژه‌ها تعریف وتفسیر میگردد.

برای نوشتن «انترناسیونالیست» علاوه بر آثار مارکس‌وانگلس، لنین و استالین، از مطمئن ترین کتب و بی شائبه‌ترین تفسیراتی که‌شاگردان باوفای مکتب مارکسیسم - لنینیسم (ازجمله پله خانف - لوکسمبورگ - مرینگ - باکرویچ - لافارت - تیمیریازف - کونف - مولوتف - کالنین وغیره) درباره تئوریهای مارکس ولنین نوشته‌اند استفاده میشود ودربحث های فلسفی وعلمی نیز ازتمام نوشتجات فلاسفه مشهور وعلمای طبیعی (مانند اناکسیمن - اناکسیندر - هراکلیت - ابی کور - دمکریت - لوکرتیس - دیدرو - گوبس - اسپنز - هگل - فویرباخ وغیره) گلچینی خواهد شد.

منابع « انترناسیونالیست » شامل کتبی است که درتمام دوره های پس ازمارکس در محافل و مجالس تبلیغاتی مانند کتاب کلاسیك مورد استفاده قرار میگرفته وعناصر حزبی ومبلغین کارگری ازروی آن آموزش حاصل میکرده اند.

مندرجات «انترناسیونالیست» درهیچیك ازقسمتهای فرعی واصلی ابتکاری نیست بلکه تفسیر و تلخیصی است که از ادبیات قدیم و جدید مارکسیستی شده است.

اهمیت سیاسی‌وآموزشی « انترناسیونالیست» را خود خوانندگان با مطالعه چند شماره آن درك خواهند کرد و نقش این «مجموعه» که درحقیقت انعکاسی‌ازفعالیت جمعیت « م . د . ك » میباشد پی‌خواهندبرد.

خوانندگان « انترناسیونالیست » نیز بنوبه خود بایستی متذکر باشند که در این « نشریه » سروکار آنها با رمان و حکایات شیرین و ادبیات شاعرانه یا نصایح خیرخواهانه این وآن نیست بلکه فقط باقضایای جدی طبیعت و اجتماع ، بامسائل بغرنج و تعلیمات گرانبهائی برخورد می نمایند که بقول لنین بدون‌درك آنها انسان نمیتواند مظهریك «سیتواین» متمدنی باشد.

(م . ج)

قسمت اول

مسائلی که دانستن آنها در درجه اول اهمیت قرار دارد

آ- تعلیمات مرحله اول سرمایه داری

تاریخ از نظر مادی- جریان انقلابات قرون وسطی وقرون جدید- تناقضات لاینحلی که در درون رژیم های فئودال وسرمایه داری وجود دارد سیر تکاملی نیروهای مولده از دوره بردگی تا عصر سوسیالیسم- راز تجمع اولیه ثروت- تمرکز ثروت در یك قطب وتشدید فقر درقطب دیگر- انهدام جبری تولیدهای جزئی و کوچك- جریان تاریخ از فئودالیسم تا امپریالیسم- تناقضات داخلی کاپیتالیسم- ساعت مرگ مالکیت شخصی سرمایه داری- تشدید تضادهای آشتی ناپذیر طبقاتی- پرولتاریا: گورکن بورژوازی- تشکیل پرولتاریا دریك طبقه واحد- جهش درعالم آزادی- افکارمعمولی ضدسوسیالیسم- ایده آلهای اجتماع سوسیالیستی

تاریخ از نظر مادی — از روزگاری که سازمان اشتراکی اولیه بشریت براثر عوامل معین اقتصادی واجتماعی ازهم پاشید تا یك مرحله مشخصی از تکامل مرحله بدوی اجتماع کمونیستی، بعبارت دیگر: ازهنگامیکه افراد جامعه بعلت برقراری مالکیت شخصی بروسائل تولید وپیدایش تولید اضافی به دو قطب متقابل ومتضاد تقسیم شدند تاموقعی که بوسیله انهدام عوامل این «تقسیم بندی» تناقضات افراد عملا نابود نگردد، تاریخ اجتماع مشخص مبارزاتی بوده (و خواهد

بود) که باشدت نسبی ولی بطور دائم بین دو یاچند طبقه از اعضای جامعه جریان داشته (وخواهد داشت).

بطور خلاصه وساده میتوان گفت که در تمام ادوار اجتماع طبقاتی پیوسته بین استثمار شوندگان و استثمار کنندگان: بین آن عناصری که سعی میکنند با استفاده از تفوق اقتصادی خود موجودیت خویش را بر دست رنج سایرین استوار سازند از یکطرف و آن افرادیکه در نتیجه محرومیت‌های اقتصادی محکوم باطاعت ومتابعت ازمنافع دارندگان وسائل تولید هستند ازطرف دیگر یك جنگی که نسبت بشرایط زمانی و مکانی گاهی علنی وزمانی پنهانی، وقتی شدید وهنگامی ضعیف میگردد وجود داشته ومن بعد نیز تا « طبقات » ازبین نروند بموجودیت خود همچنان ادامه خواهد داد.

جنگ بین « طبقات » اجتماعی نیز، در حالیکه معلول قضایای تولید است، بر عوامل خود متقابلا تاثیر نموده و باعث تغییر کمی و کیفی آنها می شود.

میوه نهائی مبارزه طبقاتی، که همان انقلاب اجتماعی است، از سه حال خارج نیست:

۱- یافقط درقسمتهای فوقانی سازمان اجتماعی تحولات کیفی ایجاد میکند - مانند انقلاب فئودالها بر علیه برده داران و انقلاب بورژوازی برعلیه سینورها؛

۲- یاموجب انهدام پایه های تحتانی اجتماع و بالنتیجه باعث واژگونی تمام عوامل ومظاهر جامعه کهنه میگردد- مانند انقلاب سوسیالیستی؛

و۳- یا منتهی به از بین رفتن طبقات مبارز میشود - مانندمبارزات داخلی سینورها وجنگهای رقابتی سرمایه داران صنعتی.

در تمام دوره های تاریخی، علاوه براینکه هررژیم تازه یك مرحله تکاملی از رژیم قبلی خود را تشکیل میدهد، هریك ازطبقات فرمانروا و فرمانبردار نیز، نسبت بطبقات هم نوع سابق خود، مدارج بیشتری را از نظر تکامل طی میکنند، مثلا:

«برده» و«سرف»، با آنکه هریك دررژیم های مسلسل «بردگی» و «فئودالیسم» مظهر یك فرد استثمار شونده و مطیع بوده اند؛ معذلك طبقه «سرف» ازهرحیث برطبقه «برده» ارجح تراست وهمچنین «دهقان» دوره سرمایه داری از «روستای مملوك» دوره فئودال و «پرولتاریای» عصر سوسیالیسم از «پرولتاریای» زمان کاپیتالیسم کیفاً مترقی ترمیباشند. بنابرمراتب بالا:

۱ — درفاصله دونقطه معین ازتکامل اجتماع، **تاریخ بشریت** حاکی از«**وجود**» و «**گذشت**» سه رژیم مختلف طبقاتی: بردگی- فئودالیسم- کاپیتالیسم میباشد ؛

۲— ماهیت و کیفیت طبقات اجتماعی هر رژیمی از ماهیت و کیفیتی که طبقات هم نوع آنها در رژیم گذشته داشته اند متمایزاست ؛

۳— در رژیمهای سه گانه مزبور مبارزه طبقاتی دائماً درجریان بوده و در مرحله نهائی منتهی بانقلاب مشخصی گردیده و این انقلاب نیزهردفعه فقط موجب تحولاتی درقسمت فوقانی سازمان اجتماعی شده‌است زیرا طبقه حاکمه هررژیم جدید تنها بمحرومیت سیاسی حریف و گرفتن ماشین دولتی قناعت کرده وبهمین جهت، چون طبقه مترقی بانهدام عوامل اصلی تناقضات طبقاتی توجه ننموده ، لذا پس از فاصله کم و بیش کوتاهی در بند همان مبارزاتی که خود مولودآن بوده گرفتار وخواهی نخواهی محکوم به مرگ گردیده است ؛

٤— در بردگی و فئودالیسم تناقضات اجتماعی بطور بغرنج تظاهر میکند ولی درکاپیتالیسم ، بعلت تمرکزشدید وسائل تولید و تراکم سرمایه، این تناقضات با سادگی خاصی متظاهر میشود زیرا در این رژیم ، پابپای تکامل صنایع ، تقسیم بندی افراد اجتماع روز بروز محدود تر گردیده و اعضای جامعه بدو طبقه متخاصم وآشتی ناپذیر یعنی بطبقات«بورژوازی» و «پرولتاریا» منقسم میشوند .

۱- چگونگی تکامل اقتصادی درقرون وسطی-

جریان انقلاب اقتصادی در قرون وسطی و قرون جدید

دراین‌دوره : تولید بطورمنفردانه وبامقیاس‌جزئی صورت‌میگرفت؛ وسائل تولید برای تامین‌مصرف فردی تهیه میشد وبهمین جهت کماً محدودو کیفاً عمل کوچکی‌را انجام میداد ؛ منظور از استحصال از دوحال خارج نبود: یا تولید مستقیماً برای رفع حوائج مصرفی شخص مولد انجام مییافت و یا من غیرمستقیم جهت تامین احتیاجات ارباب فئودال بعمل میآمد؛ عمل‌فروش وجریان مبادله محدود ومختص برشته هائی ازاقتصاد بودکه، درنتیجه‌ترقی تکنیك تولید وسایرشرایط زمانی ومکانی، میزان استحصالی آنهاازمیزان مصرف فزونتر میشد و بالنتیجه مازاد حاصله در معرض داد و ستد قرار میگرفت .

دراین‌موقع تولیدتجاری بااینکه دوره جنینی خودرا می‌پیمود معهذا نطفه های بی نظمی و سلولهای هرج و مرج تولید اجتماعی را در خود محفوظ وشرایط را برای رشد وپرورش آنها مستعد میساخت .

۲- انقلاب سرمایه داری — متوازی با تکامل جامعه فئودال: مقدرجاً تحولات دامنه داری بوسیله مانوفاکتور و کواپراتیف ساده در صنایع انجام میگیرد؛ وسائل تولید، که تاآنموقع بطور مجزا و جدا از یکدیگر واردمرحله استحصال میگردید، رفته رفته درکارخانجات متمرکزو از « وسائل تولید افراد جداگانه » به « وسائل تولید اجتماعی » تغییر مینماید؛ این تبدیل وتبدل نیز بنوبه خود، همانطوریکه بعدهاخواهیم دید، کم کم هم آهنگی بین « طرز تولید » و « مالکیت وسائل تولید » را معاوم ویك تناقض شدیدی بین این دومسئله حیاتی ایجاد مینماید بدین معنی که ازیکطرف تولیدهرروزجنبه اجتماعی تربخود میگیرد اما ازطرف دیگر وسائل تولید نه تنها مانند سابق در مالکیت افراد جداگانه باقی میماند بلکه هرروز در دست اقلیت محدودتری تمرکز وتراکم پیدامیکند.

از همین موقع است که نطفه های اولیه سرمایه داری شروع برشدو نمو میگذارد؛ از همین موقع است که دارندگان وسائل تولید قدرت مالی خویش را بکار انداخته ومحصولات تولید شده را هم بخود اختصاص میدهند و بالاخره از همین موقع است که سرمایه دار، با استفاده از مالکیتی که برآلات و لوازم استحصال دارد، فاقدین وسائل تولید را محکوم بکار مزدوری نموده و بالنتیجه محصولات خام را بنفع خود بکالا های صنعتی تبدیل میکند.

بدین ترتیب تولید بتدریج جنبه اجتماعی پیدا مینماید ولی «مبادله» و « تخصیص محصولات» همچنان موجودیت فردی خودرا محفوظ میدارد و ازاین رو نتایج « کار اجتماعی» افراد زحمت کش درجیب عده معدودی از دارندگان وسائل تولید سرازیر میشود.

این تحولات متناقض بمنزله پایه های اساسی همان تناقضات شدیدی است که امروزه اجتماع سرمایه داری جداً بدان دچار شده است، همان تناقضاتی که نیروی محرکه تکامل کاپیتالیسم را تشکیل داده وهرفرددقیقی میتواند موجودیت آنها را در لابلای پیچ و مهره های صنایع بورژوازی بخوبی مشاهده نماید.

این تناقضات چیست وچگونه پیدا شده است؟:

این سئوالی است که اقتصادیون بورژوازی دانسته یا ندانسته عمداً از دادن پاسخ آن عدول مینمایند و حتی گاهگاهی وجود آنرا هم انکار میکنند؛

این سئوالی است که فقط مارکس توانست برای اولین بارضمن تجزیه و تحلیل علمی سازمان سرمایه داری صحیحاً بآن جواب مثبت دهدوبوسیله

تشریح مکانیسم تکامل کاپیتالیسم : علل موجودیت وعوامل پیدایش، سیر تکاملی و آینده محتضر آنرا روشن نماید ومرگ اجتناب ناپذیر این تناقضات را مدلل سازد.

طبق تعلیمات مارکس وانگلس، تناقضات سرمایه داری در پایه این رژیم یعنی در طرز سرمایه داری تولید قراردارد ومطابق آنچه که بعد ها لنین و استالین (براساس مارکسیسم و استفاده از تجربیات علمی ودرنظر داشتن نتایج جنگهای امپریالیستی و توجه به محصولات جبری امپریالیسم) بتئوری مارکس اضافه نموده اند تضادهای کاپیتالیسم، که با پیدایش تولید سرمایه داری نشو و نما یافته و بپای آن شدت پیدا میکنند، در مرحله امپریالیسم قالب سازمان سرمایه داری را از داخل فاسد نمود و عوامل را برای واژگونی فرمانروائی «سرمایه» مساعد مینماید.

بی جهت نیست که موجدین مکتب مارکسیسم - لنینیسم ودانشمندان این مکتب پیوسته بمارکسیستها توصیه میکنند که برای درك سوسیالیسم وشناخت عواملی که جبراً اجتماع را بطرف کمونیسم پیش میبرد بایستی بر تمام تاریخ اجتماع، بخصوص بر تاریخ سرمایه‌داری، احاطه یافته و جریان آنرا ازنظرمادی تجزیه وتحلیل نمایند.

بی جهت نیست که مارکس و انگلس در مانیفست ادعا میکنند که بورژوازی با دست خود برخلاف میل خودگورکنان خودرا ایجاد نموده و آنهارا باحربه‌های ساخت سرمایه‌داری برای برانداختن فرمانفرمائی «سرمایه» مجهز ومسلح میسازد.

برای فهم این مسئله بسیارمهم همینقدرکافی است درنظر داشت که در سیستم کاپیتالیسم:

آ- تولید کننده ازوسائل وآلات مخصوص تولید جدا میشود، کارگر محکوم بکار مزدوری روزمره میگردد و ازاینجا بین کارفرما وکارگر، بین سرمایه دار ومولد، بین بورژوازی وپرولتاریا یك تناقض آشتی ناپذیری روبرشد ونمو میگذارد.

ب- قوانینی که طبیعتاً بر تولید تجاری حکمفرمائی مینماید پیوسته تکامل یافته وعمل شدیدتری انجام میدهد، رقابت بین سرمایه داران جداگانه‌روز بروز وسیع ووسیع تر میشود؛ بین سازمان اجتماعی هر فابریك جداگانه ازیکطرف و آنارشی اجتماعی، حاصله در جریان عمومی تولید، از طرف دیگر (که در حقیقت محصول جبری طرز سرمایه داری تولیداست) تناقض ایجاد میگردد.

ج- ازیکطرف : رقابت سرمایه داری مسئله «کوشش بمنظور ترقی

دادن ماشینهای یکرشته معین » و« ابراز مساعی جهت تکمیل کردن تکنیك تولید آن رشته » را برای هرکارخانه دار منفرد بصورت یك قانون اجباری درمیآورد (ودرحقیقت این « کوشش» و«مساعی» همانطوری که دربحث دیگر خواهیم دید ، شرط حتمی موجودیت صاحب کارخانه است و بمنزله « کوشش برای تنازع بقاء» وی بشمار میرود) و پا بپای تشدید رقابت و مترادف با اخراج روز افزون و دائمی کارکنان فابریکهای تکمیل شده یا شکست خورده ، ذخیره های نیرومند صنایع رشد وتکامل پیدا میکند.

ازطرف دیگر : توسعه بی حد تولید مسئله تحصیل بازارفروش را برای هرکارخانه دار جداگانه اجباری نموده وبالنتیجه اوراوادار مینماید که بانهایت شدت برعلیه همکاران خویش شروع بمبارزه رقابتی کرده وتمام مساعی خودرا ببسط نفوذ خودوورشکستگی حریف مبذول دارد .

این دوجریان دائمی موجب میشود که نیروهای مولده باسرعت بینظیری ترقی وهم ، بعلت تجاوز فوق العاده عرضه بر تقاضا ، بازارهای فروش از کالاهای تولیدی مملوشود ودرنتیجه هرده سال یکمرتبه بحرانهای اقتصادی ودرپس آنهاجنگهای شدیدبروز کند.

بیهوده نیست که ما دریکجاشاهد وجود مازاد وسائل تولید وکالاهای استحصالی هستیم ودرجای دیگرناظر وضعیت رقت بار ملیونها نفر بیکار و فاقدین وسائل حیاتی میباشیم .

دوجریان متضاد فوق، که درحقیقت هم مولودطرز سرمایه داری تولید وهم بمنزله نیروی محرکه تولید سرمایه داری است ، نمیتوانند بهم متصل شوند زیرا فرم کاپیتالیستی استحصال از طرفی امکان فعالیت و عمل را از نیروهای مولده سلب میکنند وازطرف دیگر مانع از آن میشود که جریان کالاهای استحصالی از مجرای دیگری صورت گیرد،مگر ازجهتی که محصولات درگردش مقدماتی خودبسرمایه تبدیل شوندزیرا این خودبهترین طریقی است که در سیستم سرمایه داری مانع ازرشد مازاد میگردد .

بیهوده نیست که انگلس درجزوه « تکامل سوسیالیسم ازمرحله تخیل بمرحله علم» متذکر میشودکه « بورژوازی در اداره بعدی امورنیروهای مولد اجتماعی مربوطه بخود درمیماند »

د ـ ازیك سو جنبه اجتماعی نیروهای مولده برای تکامل سرمایه داری و حفظ موجودیت سرمایه داران واجب وضروری و اجباری میگردد و از سوی دیگر ، متوازی با تکامل کاپیتالیسم ، ارگانیسم های بزرك تولید و وسائل عمده ارتباطی ابتدا در مالکیت شرکت های سهامی وسپس دراختیار دولت قرار میگیرد وبالنتیجه بورژوازی بصورت یك طبقه زائد و طفیلی

در میآید (زیرا تمام پایه های اجتماعی اورا خود کارگران مزدور دردست می گیرند)

۴- انقلاب پرولتاریا - پس از انقلاب سوسیالیستی :کلیه تناقضات لاینحل اقتصادی عصر کاپیتالیسم، پاره ای بطور انقلابی وقسمت دیگربطور تدریجی وازطریق رفورم ، حل و تصفیه میشود .

انگلس در اینمورد چنین مینویسد :

« پرولتاریاحکومت اجتماعی راتصرف وباکمك این حکومتمالکیت اجتماعیرا بروسائل‌اجتماعی تولید ، وسائلی که از بورژوازی جبراً مسترد میشوند،برقرارمیکند وبدینوسیله نیروهای‌مولده را ازخاصیت‌سرمایه‌داری، که‌فعلا دارا هستند، رهائی بخشیده وبرای ترقی جنبه اجتماعی آنها آزادی کاملی‌میدهد. بنابراین‌عملی کردن تولیداجتماعی برطبق‌نقشه مدونه‌قبلی‌امکان پذیر میگردد. تکامل تولید موجودیت طبقات مختلف را باشتباه تاریخی « Anachronos » مبدل مینماید . بهمان نسبتی که بی نظمی تولید اجتماعی معدوم ومنهدم میشود، حکومت سیاسی دولت نیز روبضعف‌میرود. افرادی که بالاخره حاکم بر روابط اجتماعی خود میگردند، درنتیجه این جریان ، بر طبیعت و بر شخص خود هم مسلط یعنی موفق به تحصیل آزادی میشوند.

انجام‌این‌عمل‌آزادی‌بخش استعداد تاریخی‌پرولتاریای‌معاصرراتشکیل میدهد . تحقیق در شرایط تاریخی این‌تحول ، بررسی در طبیعت و کیفیت آن، وبنا براین ، روشن کردن اهمیت فعالیت مخصوصی که پرولتاریا بمنظور انجام این‌امربعمل‌میآوردو تصریح‌برای طبقه‌کارگر، که فعلایك‌طبقه مظلومی است : این‌است وظایف سوسیالیسم علمی ، همان‌سوسیالیسمی که انعکاس تئوریکی نهضت کارگری است »

تناقضات لاینحلی که در درون رژیمهای فئودال وسرمایه‌داری وجود دارد

مارکس دراینمورد تعلیمات اقتصادیون‌بورژوازی را مورد انتقاد علمی قرارداده وچنین مینویسد : « اقتصادیون(۱) روش خیلی عجیبی درمباحثات خود بکار میبرند . برای آنها فقط دو نوع اداره وجود دارد : یکی طبیعی و دیگری مصنوعی . ادارات فئودال را از نوع مصنوعی و ادارات بورژوازی‌را ازنوع طبیعی تلقی میکنند. دراینصورت اقتصادیون مزبور بتئولوژیستها شباهت دارند زیرا این اشخاص هم دارای دونوع مذهب میباشند . دسته‌اخیر معتقداست که تمام مذاهب بیگانه ساخت

۱ - مقصود همان اقتصادیون وابسته بطبقه سرمایه‌دار است (مترجم)

انسان است ولی مذهب مخصوص آنها اماناسیون خداوندی می باشد (۱) اکونومیستها هم با اظهار این نکته که روابط موجوده (یعنی روابط تولید بورژوازی) یك امر طبیعی است میخواهند بگویند که تولید ثروت و تکامل نیروهای مولده نیز در دوران این روابط بر طبق قوانین طبیعت انجام میگیرد و بنا براین خود روابط مزبور هم قوانینی است طبیعی که در خارج از نفوذ و تاثیر زمان قرار گرفته است و اجتماع همیشه ناچار است در تحت نفوذ این قوانین ابدی بسر برد » **بدینطریق بنابر عقاید دانشمندان اقتصادی بورژوازی** (۲) «فقط درسابق تاریخ وجود داشته و اکنون دیگر تاریخی وجود ندارد »**زیرا** «وجود تاریخ وابسته بوجود ادارات فئودال است » **و بهمین جهت چون** « روابط تولید در ادارات فئودال کاملا با روابط تولیدادارات بورژوازی متمایز است »**لذا روابط جامعه اخیر**« بوسیله اقتصادیون مانند یك موضوع طبیعی وابدی تلقی میشود » (مارکس- فقر فلسفه - فصل دوم قسمت اول)

مارکس سپس سازمان فئودالیسم را مورد تشریح قرار داده و نظریه خودرا اینطور منعکس مینماید :

---

۱ - «منظور مارکس این است که هرفرقه مذهبی مذهب خود را ودیعه الهی تلقی وسایر مذاهب را نسبت بشرایط زمانی ومکانی یاناقص شده ویاساخته وپرداخته فکر انسانی بشمار میآورد مثلا یهودیان فقط موسی را فرستاده خدا میدانند وبهمین جهت مسیحیان ومسلمانان را تمسخر ومذاهب آنهارا بی‌اساس و پوچ فرض میکنند وهمچنین عیسی درحالیکه مجبوربود برای استقرارتئوری خود «پیغمبری» موسی رابشناسد معهذا تعلیمات وی را کهنه شده تلقی نمود وبهمین‌جهة پیروان او ازیکطرف موسویت را ناقص شده می‌پندارند وازطرف دیگرمذهب اسلام را اساسا نفی میکنند و بالاخره محمدبن عبدالله برای اشاعه مکتب خود ناگزیر ازقبول «نبوت» موسی وعیسی گردید اما درعین‌حال خود رامکمل آنها معرفی کرد وحتی ازاین مرحله هم تجاوز نموده وبدون درك قوانین جبری تکامل اجتماع ، تعلیمات ایده‌آلیستی اسلام را مظهر آخرین وعالیترین «الهامات» و «دستورات» خداوندی وانمود ساخت ومکتب خودرا الهامی ترین مکتب اجتماعی اقتصادی - سیاسی - فلسفی بشریت و بهترین راهنمای ابدی افراد جامعه معرفی نمود. اما بطوریکه درضمن حقایق فلسفی خواهیم دید امروز علوم اصولا برروی تمام دعاوی مذهبی خط بطلان کشیده ومندرجات کتب «مقدسه» را مخالف حقیقت و واقعیت دانسته‌است» (مترجم)

۲ - «کلماتی که با حروف ۱۲ سیاه درخارج از «گیومه» چیده میشود مربوط به نوشتجات نویسنده اصلی نبوده ودرحقیقت برای آسان نمودن فهم مطالب اضافه شده است» (مترجم)

« فئودالیسم نیز پرولتر های مخصوصی برای خود داشت . این پرولترها همان سرفهائی بودند که تمام نطفه های بورژوازی را در خود حفظ میکردند . تولید فئودالیته بنوبه خود از دو عنصر آشتی ناپذیر که جنبه خوب وبد فئودالیسم نامیده میشوند ، تشکیل میشد گو اینکه همیشه جنبه بد این رژیم درمرحلهٔ نهائی برجنبه خوب آن توفق حاصل میکند . مخصوصا همین جنبه بد است که ضمن تاثیر برمبارزه خود ، جنبش تاریخی را بوجود میآورد . اگر در مرحله فرمانفرمائی فئودالیسم اقتصادیونی که فریفته مظاهر زیر شده بودند :

۱ — حسن اخلاقی که دردستجات جنگجویان درباری اروپای غربی (Ritter) وجود داشت ؛

۲ — هارمونی که بین حقوق و وظایف حکمفرما بود ؛

۳ — طرز زندگانی شهر ها که بصورت فرم اولیه اجتماع (Patriarches) تظاهر میکرد ؛

٤ — نشو ونمای صنایع خانگی که در دهات صورت میگرفت ؛

ه — تکامل تولید که در اتحادیه‌های صنفی وتعاونی(Corporatio، zchr ' gidle) انجام مییافت ؛

بطور خلاصه اگر اقتصادیون دوره فئودالیسم ، که فریفته تمام آن مظاهری که جنبه خوب این رژیم را تشکیل میداد گردیده بودند ، مسئله رفع و دفع جنبه های بد فئودال را وظیفه قرار میدادند آنوقت کوشش و مساعی آنها در کدام جهت میتوانست سیر کند وبرای‌چه منظوری‌میتوانست صرف شود ؟ » **زیرا درچنین صورتی** « تمام‌عناصری که وجودمبارزه وابسته بآنها بود منهدم میشد و در نتیجه تکامل بورژوازی در نطفه خود قطع میگردید » **بنابراین** «لغو تاریخ برای اقتصادیون وظیفه‌احمقانه‌ای تلقی میشد »

دردنبال این‌حقایق تئوریکی‌مارکس بررسی خود را توسعه داده و درجواب **پرودن** چنین میگوید :

« هنگامی که بورژوازی توفق حاصل کرد دیگر هیچ صحبتی نه از جنبه خوب ونه ازجنبه بد فئودالیسم بمیان نیامد»

« بورژوازی‌عمل تصرف وتسلط برنیروهای‌مولده را، که در دوره فرمانفرمائی فئودالیسم بوسیله او تکامل یافته بودند، آغاز کرد ولی باپای این جریان : تمام فرمهای اقتصادی ، تمام روابط مدنی وابسته باین فرمها ازیکطرف ونظم ومقررات سیاسی، که انعکاس رسمی اجتماع قدیم بود ، ازطرف دیگر درهم خورد میشد »

«بهمین جهت برای اینکه قضاوت دراطراف تولید فئودال بطور صحیحی صورت گیرد لازم است آنرا مانند طرز تولیدی که بر اساس تناقضات لاینحل (Antagonisomai) استوار است موردبررسی قرارداد بایستی نشان داد که ۱- چگونه در این محیطی که پایه آن بر انتاگونیسم قرار گرفته بود ثروت ایجاد شد ۲- چگونه متوازی با تکامل مبارزه طبقات، نیروهای مولده هم ترقی وتکامل پیدا کرد ۳- چگونه یکی ازاین طبقات که مظهر جنبه بد ونامناسب اجتماع بود متدرجاً آنقدر رشد نمود تا بالاخره شرایط مادی برای آزادی او بثمر رسید»

«اما، اگر بدین ترتیب وارد بررسی درتاریخ اجتماع شوید آیا اعتراف نخواهید کرد که طرز تولید و روابطی که تکامل نیروهای مولده باوجود آنها انجام میگیرد مظهر قوانین ابدی نیستند وفقط بامرحله‌معینی ازتکامل افراد و نیروهای مولده وابسته بآنها تطبیق میکنند و همچنین آیا معترف نخواهید شد که هر تغییری که درعالم نیروهای مولده متعلق‌بافراد روی‌دهد قطعا تغییراتی‌را در روابط تولید ایجاب و ایجاد مینمایند؟»

« بنا براین بایستی قبل از هر چیز نیروهای مولده تحصیل شده را، که میوه های تمدن هستند، حفظ نمود سپس فرمهای گذشته را، که‌نیرو های مزبور درآنجا تولیدشده اند، درهم خورد کرده دردنبال این جریانات طبقه انقلابی قدیم بیك طبقه محافظه‌کار مبدل میگردد»

مارکس تشریح مادی تاریخ را تعقیب نموده و ضمن انتقاد از کتاب «فلسفه فقر» متذکر میشود :

«بورژوازی از مرحله اولیه‌خودبا پرولتاریا، که بنوبه خودباقیمانده پرولتاریای زمان فئودال است، رابطه خیلی نزدیکی دارد. بورژوازی در جریان تکامل‌تاریخی‌خویش‌جنبه تناقضات لاینحل مخصوص‌بخودرا، که ابتدا خیلی تاریك وفقط در حالت خفا وجود دارد، ناچاراً‌ترقی وتوسعه میدهد. باپپای تکامل بورژوازی پرولتاریای نوین، پرولتاریای عصرجدیددرهسته این طبقه ترقی میکند؛ بین پرولتاریا و بورژوازی مبارزه درمیگیرد واین مبارزه قبل از آنکه محسوس - شایان توجه - پر ارزش - مدرك و قابل اعتراف باشد و از هر دوطرف بطور رسا اعلام گردد، فقط در وقایع و حوادث گذرنده، فقط درتصادمات وبرخورد های نابود کننده فردی متظاهر میشود. اگر افراد وابسته ببورژوازی همگی دارای نفع واحدی هستند بطوری که طبقه مخصوصی را در مقابل طبقه دیگر تشکیل میدهند، در مقابل، منافعشان در روابط متقابله مخصوص آنها خصمانه ومتناقض‌است.این تضادی که در منافع سرمایه داران وجود دارد ناشی از شرایط اقتصادی

زندگانی بورژوا منشانه آنهاست. بدین ترتیب روزبروز این نکته با طرز واضحتری آشکار میشود که **اولا** صفت روابط تولید، روابطی که جنبش بورژوازی در قلمرو آن انجام میپذیرد، اساساً یکنواخت و بطور ساده نیست بلکه دو جهت متقابل دارد **ثانیاً** در همان روابطی که ثروت تولید میشود فقر نیز بوجود میآید، در همان روابطی که تکامل نیروهای مولده صورت میگیرد ظلم و ستم هم توسعه وترقی پیدا میکند **ثالثاً** این روابط ثروت بورژوازی، یعنی تمول طبقه بورژوازی را فقط در شرایطی ایجاد میکنند که در آن شرایط دارائی اعضای جداگانه این طبقه متدرجاً منهدم میشود وپرولتاریا، که دائماً دررشد ونمو است، متشکل میگردد»

(مارکس - فقرفلسفه - فصل‌دوم)

سیر تکاملی نیروهای مولده از دوره بردگی تاعصر سوسیالیسم

انگلس در جزوه «اصول کمونیسم» که درحقیقت پروژه اولیه «مانیفست» است این مسئله مهم و بغرنج را بطریق سئوال و جواب روشن ودر پاسخ پرسش های زیر:

۱- تاقبل از انقلاب صنعتی کدام طبقات زحمت کش وجودداشتند؟،

۲- تمایز پرولترها بابرده‌ها کدام است؟،

۳- پرولترها چه فرقی با سرفها داشتند؟،

٤ - پرولترها با کارگر مانوفاکتور از چه لحاظ متفاوت هستند؟،

٥- فرق پرولترهاباپیشه ور چیست؟،

بدینطریق اظهار نظرمینماید: (۱)

۱- «طبقات کارگری بنسبت درجات ترقی‌جامعه در شرایط مختلف زندگی مینمودند و نسبت‌بطبقه متصرف وحاکم دارای وضعیت‌های‌مختلف بودند. درزمان قدیم کارگران بمنزلهٔ بردگان (Eschlave) صاحبان املاك بودند چنانکه امروز (۱۸٤۷) هم این وضعیت در اغلب ممالك عقب‌مانده و حتی در قسمت های جنوبی ممالك متحده امریکا ادامه دارد. (۲) درقرون وسطی کارگران مایملك (Serf) اشراف‌صاحب املاك بودند کمااینکه‌این

(۱) جواب سئوالات مزبور عینا از ترجمه فارسی «اصول کمونیسم» نقل میشود (مترجم)

(۲) در سال (۱۸٦۲) بردگی (Eschlavage) در سرتاسر ممالك متحده امریکا ملغی شد و پس از پیروزی ممالك شمالی برممالك جنوبی در نواحی اخیر این موضوع عملی گشت.

وضعیت امروز هم درهنگری- لهستان- روسیه (۱) وجود دارد . بعلاوه در قرون وسطی و تا شروع انقلاب صنعتی ، درشهرهاکارگران پیشه وری بودند که در خدمت استادان خورده بورژوا کار میکردند و کم کم باپیدایش وتوسعهٔ صنایع دستی ،کارگران‌صنایع دستی بوجودآمدند که بوسیله‌سرمایه داران بزرگتری بکار گماشته شدند »

۲- « یکنفر برده یکمرتبه‌برای همیشه فروخته شده است اما یکنفر پرولتر مجبورنیست‌خودراهرروزوهرساعت بفروشد. یکنفر برده که‌مایملك ارباب است ، در اثر اینکه مصلحت اربابش اقتضا دارد ، زندگانیش - هر قدرهم توأم با بدبختی باشد - تأمین شده است اما یکنفر پرولتر که میتوان اورا مایملك تمام طبقه بورژوازی دانست ، وفقط وقتی میتواندکارخود را بفروشد که کسی بآن احتیاج داشته باشد ، بهیچوجه زندگانی تأمین شده ندارد واین تأمین زندگی فقط برای‌مجموع طبقه‌کارگر موجوداست. برده از جریان رقابت تجارت خارج است وحال آنکه پرولتر درمیان این رقابت قرار دارد و تمام نوسانات این جریانات را حس میکند . برده بمنزلهٔ یك کالااست نه بمنزله یك عضو جامعه بورژوازی ، و حال آنکه پرولتر مانند یك‌فرد ویك عضو جامعه بورژوازی شناخته شده است . ازاینرو یك نفر برده میتواند وضعیتی بهتر ازوضعیت پرولتر داشته باشد . ولی در مقابل ، پرولتر بیك درجهٔ مترقی تر اجتماع تعلق دارد و خود نیز نسبت ببرده در درجه بالاتری‌قرارگرفته است . یکنفر برده اگر بتواند از میان‌کلیهٔ روابط مالکیت فقط رابطهٔ بردگی را از بین ببرد آزاد خواهد شد و حال آنکه آزادی پرولتر فقط وفقط در صورت الغاءکلیه اصول مالکیت شخصی‌میسر خواهد گردید »

۳- « سرف در ازای اینکه سهمی از محصول خود را به ارباب واگذار میکرد و یااینکه کاری برای او انجام میداد حق تصرف واستفاده ازیك « وسیلهٔ تولید» یعنی یك قطعه زمین را بدست می‌آورد اماپرولتر باوسایل تولیدی که متعلق بشخص دیگری است برای این شخص کارمیکند و در مقابل کار خویش یك سهمی (۲) ازمنافع را دریافت میدارد . سرف مقداری ازمحصول خودرا بدیگران‌میدهد وحال آنکه پرولتر فقط‌مقداری از محصول کار خودرا دریافت میکند . سرف دارای زندگی تامین‌شده‌ای

---

(۱)- در روسیه موضوع مایملك بودن رعایا(Servage) درسال ۱۸۶۱ ملغی شد .

(۲) یعنی درمقابل دریافت دستمزد که بطور قطع همیشه فقط قسمتی از بهای کار انجام شده تودهٔ کارگر میباشد .

است وحال آنکه پرولتر فاقد آن میباشد . سرف از رقابت تجارتی بر کنار است وحال آنکه پرولتر در میان آن میباشد .

سرف بچند طریق میتواند آزاد شود : یکی اینکه بشهرها بگریزد و به پیشه‌های گوناگون بپردازد ، دیگر اینکه در عوض تسلیم قسمتی از محصول بمالك وجهی پرداخت کند و در جزو رعایای آزاد درآید دیگر اینکه ارباب فئودال را ازملك خود بیرون رانده خودش مالك ملك شود، بطور خلاصه، سرف هروقت بیکی ازطرق مختلفه داخل طبقهٔ دارا وداخل جریانات رقابت تجارتی بشود آزاد میگردد وحال آنکه آزادی پرولترفقط با از بین بردن مالکیت شخصی و رقابت و کلیهٔ اختلافات طبقاتی میسر خواهد گردید »

٤ — « تفاوت بین پیشه ور یعنی کارگر پیشه‌وری وپرولترجدیدتنها درشکل ظاهری روابطکار آنهانیست ۰ کارگر پیشه ور وکارگرکارخانه هر دو نیروی‌کار خود راېصاحب وسائل تولید میفروشند ، بهردو آنهانیزمزد پرداخته میگردد و اینمزد در موردکارگر پیشه‌ور بشکل مزد جنسی (غذاو منزل در نزد استادکار) پرداخته‌میشود۰ ولی شاگرد پیشه‌ور ، درروزگار خوب سابق ، مدت شاگردی خود را بمنزلهٔ مدت آمادگی برای رسیدن بمقام استادی میدانست و امید داشت که مانند استاد پیشه ور در محل ثابتی سکونت اختیار نماید و شاید هم بعداً خوداو نیز شاگردانی داشته باشداز اینرو کوشش میکرد که فعالیت خودرا که آن ایام هنوز برروی مهارت کار دستی استوار بودتکمیل نماید ومبلغ ناچیزی راکه برای تأسیس یك کارگاه مستقل لازم بود صرفه جوئی کند واگر فرصتی دست میداد بادختر ویابیوهٔ استاد پیشه وری ازدواج میکرد و پس‌ازگذراندن سالهای شاگردی و تهیهٔ « کار استادی » استاد پیشه ور محترمی میشد و هر آنچه خودش در دوره پادوئی و شاگردی تحمل کرده بود بسر پادوها وشاگردان خود میآورد ۰ تازمانی که ارتقاء از مقام شاگردی بمقام استادی امکان پذیر بود ، بین استاد و شاگرد ، که هردوی آنها برروی هیئی معینی کار میکردند و دور یك میز غذا میخوردند، تضاد طبقاتی نمیتوانست بوجود بیاید ، روابطپدری وفرزندی ، که بین استاد وشاگرد وجود داشت ، باستادان یك قدرت‌ثانوی علاوه برقدرت استادی میداد که بوسیله آن‌کلیهٔ زندگی شاگردان‌خودرا تحت تأثیر مستقیم خود قرار میدادند ۰ از طرف دیگر این روابط برای شاگردانی که پیش یك استاد کار میکردند مانند بندی بود که آنها را در مقابل شاگردان استادان دیگر بهم متصل میساخت واین دسته ها را ازهم جدا میکرد ۰ بالاخره شاگردان پیشه‌ور در نتیجه همان تمایلی که برای

استاد شدن داشتند بمقررات موجوده تسلیم بودند ۰ ازطرف دیگر چون لازم بود که پیشه‌ورها جنس خوب تحویل بازار دهند ۰ تعویض شاگردان چندان آسان نبود وازاین‌رو شاگرد میتوانست در مقابل استاد خود اظهار وجود نماید ۰ بهمین جهت وضعیت اجتماعی شاگردان که در زمان های نخستین عده شان نسبت بعده استادان بهیچوجه زیاد نبود خیلی بهتر از وضعیت کارگران کارخانه های امروزه بوده است » ۰

۵- کارگر صنایع دستی قرن شانزدهم تا قرن هیجدهم بطورعموم‌در همه جا ، صاحب یك افزار تولید بود ، مانندکارگاه بافندگی ، چرخ های ریسندگی برای یك خانواده ، قطعه زمینی کـه در ساعات بیکاری بوسیله کارگر زراعت میشد ، و حال آنکه یکنفر پرولتر فاقد تمام این چیز ها میباشد ۰ کار گر صنایع دستی تقریباً همیشه در دهات زندگی مینمود و با ارباب‌ملك وکارفرمای خود روابط پدر وفرزندی داشت وحال آنکه‌پرولتر غالباً در شهرهای‌بزرك زندگی میکندوباکارفرما روابط پولی دارد ۰ کارگر صنایع دستی بوسیله صنایع بزرك از علاقه های پدر و فرزندی خود کنده میشود ، تمام مایملك خود را ازدست میدهد وبیك پرولتر مبدل میگردد» .

راز تجمع ثروت

بطوریکه درمباحث آتی خواهیم دید پول در جریان گردش خود مرتباً بسرمایه تبدیل وسرمایه نیز درهرجریان جدیدی مقداری «ارزش‌اضافی» تولید میکند ، ارزش اضافی نیز بنوبه خود موجب تزئید و افزایش‌میزان سرمایه میگردد .

مارکس قضایائی را که معلول جبری قوانین تکامل اقتصادیات است مورد تشریح قرار داده وضمن حمله برتئوریهای ارتجاعی دراینمورد چنین می نگارد :

« تجمع سرمایه دور نمای ارزش اضافی را ترسیم و ارزش اضافی نیز تولید سرمایه داری را درنظر مجسم و این آخری هم مشخص آنست که توده های انبوه سرمایه و نیروی کارگری در دست کسانی است که مشغول تولید تجاری هستند .

بدین ترتیب علی‌الظاهر این جنبش‌ها در دائره ثابتی میچرخند که‌ما نمیتوانیم از داخل‌آن دائره خارج شویم جزاینکه فرض نمائیم قبل‌ازتجمع سرمایه داری یك تجمع «بدوی» (۱) یعنی تجمعی که نتیجه طرز سرمایه‌داری تولید نبوده و منشا ومبدأ آن میباشد ، وجود داشته است . این

(۱) یا بقول آدام اسمیت « Previous accumualtion »

تجمع اولیه همان نقشی را در اقتصاد سیاسی بازی میکند که گناه بدوی در تئولوژی بازی کرده است » (۱)

مارکس دراینجا بتعریف تئوری دانشمندان بورژوازی میپردازد طبق تعلیمات اقتصادیون سرمایه داری «در روزگار غیرمعلومی ازیکطرف یك دسته کوچك برگزیدگان ساعی وعاقل وجود داشتند که قبل ازهرچیز صرفه جو بودند و ازطرف دیگر یك توده کثیر تنبل ولات ولوت زیست میکردند که هرچه داشتند حتی بیش ازآنچه که دارا بودند خرج و تبذیر مینمودند از این لحاظ دسته اول ثروت وتمول را پس انداز وجمع آوری نمودند و برای دسته دوم در مرحله نهائی چیزی جهت فروش باقی نماند جز پوست بدن خود آنها . از همان موقع یك توده وسیع بدبخت و فقیر وجود دارد که صرف نظر از تمام مساعی و زحمات خود، کالائی جزنیروی خویش برای فروش دارا نیست و همچنین اقلیت معدودی وجود دارد که ثروت وتمول آنها روز بروز در افزایش و ازدیاد میباشد گو اینکه عده اخیر مدت مدیدی است کارکردن را ترك گفته است »

مارکس سپس نظایر این تئوریهای مبتذل را با افکار پوچ تئولوژیستها تطبیق و ضمن انتقاد شدید از تعلیمات اقتصادیون بورژوازی ، بخصوص تعلیمات تیر، حقایق اقتصادی را بدینطریق بیان میکند

« پول و کالا ، بعینه مانند وسائل حیاتی و ابزار تولید ، بهیچ وجه خود بخود مظهر سرمایه نیستند بلکه میبایستی بسرمایه مبدل شده باشند. اما این تبدیل فقط درشرایط مشخصی امکان پذیر میشود که آن شرایط توام با جریان زیر است :

دو تیپ خیلی متمایزی از فروشندگان کالا بایستی بین خود تماس حاصل کنند : یکی پولدار ، دارندهٔ وسائل حیاتی وصاحب ابزار تولید که ناچار است برای ازدیاد بعدی ارزشی که بخود او اختصاص دارد نیروی کارگری را خریداری نماید و دیگری کارگر آزاد است که نیروی کارگری خود را در معرض فروش قرار میدهد و بنابراین فروشنده «کار» میباشد. کارگر آزاد دارای دو مفهوم است :کارگر موظف نیست مانند برده وسرف خودش را در شمار وسائل تولید قرار دهد ولی لازم هم نیست وسائل تولید ، مانند دهقان

---

(۱) در تئولوژی معروف است که آدم بواسطه خوردن گندم از بهشت اخراج گردید ودر نتیجه این عمل بشر را وارد سرزمینی کرد که درآنجا مترادف با ثواب گناه هم وجود دارد . همانطوریکه خوردن گندم در تئولوژی بمنزله « گناه اولیه » بشر تلقی میشود همانطورهم « تجمع اولیه » را در حکم پایه ومبنی تجمع سرمایه داری تلقی مینمایند .

یا سایر اشخاصی که اقتصاد را مستقلا انجام میدهند ، بکارگر تعلق داشته باشد : کارگر بایستی مستقل ازوسائل تولید و آزاد از آنها بوده وفاقد ابزار استحصال باشد . مترادف با این شکافی که در بازار تجاری ایجاد می‌شود شرایط اساسی تولید سرمایه داری بوجود میآید . رابطه سرمایه‌داری نشانه آنست که مالکیت بر وسائلی که عملی کردن کار وابسته بوجود آنهاست از خودکارگران مجزاست . تولید سرمایه داری بمحض اینکه برپاهای خود قرارمی‌گیرد نه تنها این تفکیك وتجزیه را تقویت مینماید بلکه آنرا با مقیاس روز افزونی بسط وتجدید میکند . بدینطریق سیری که‌موجد رابطه سرمایه داری است هیچ چیزی نیست مگر مظهر جریانی که در نتیجه آن کارگر از مالکیت برشرایط کار خود جدا ومجزا میگردد، این جریان همان سیرتکاملی است که از یکطرف موجب تبدیل وسائل اجتماعی تولید و حیات به سرمایه میگردد واز طرف دیگر تولید کنندگان مستقیم (۱) را بکارگر مزدورمبدل میکنند ، بنابراین اصطلاح «تجمع اولیه» فقط مظهریك پروسه تاریخی است که پابپای آن مولد از وسائل تولید جدا میشود. این تجمع از آن جهت معرف «تجمع اولیه» است که تاریخ قبلی سرمایه‌وطرز تولید مربوط بآنرا تشکیل میدهد »

مارکس دنباله کشفیات علمی خود را در قضایای اقتصادی تعقیب وحقیقت ارگانیسم سرمایه داری‌را ازنظر «تجمع ثروت » به طریق زیر آشکارمی نماید :

« سازمان اقتصادی جامعه سرمایه داری‌ازساختمان اقتصادی اجتماع فئودال رشدنموده‌است . متلاشی‌شدن اجتماع اخیر موجب آزادی‌عناصر جامعه اولی گردید»

«کارگر ، که تولید کننده مستقیم است ، هنگامی میتواند حاکم بر شخصیت خود شود که وابستگی او از زمین و همچنین تابعیت مملوکی یا فئودالی وی از شخص دیگری موقوف ومتروك گردد . سپس کارگر برای اینکه نسبت‌بنیروی کارگری خویش یك فروشنده آزاد باشد وبتواند کالای خود را، که همان‌کار است ، بنقاطی که برای آن تقاضا وجودداشته باشد نقل و انتقال دهد بایستی ازفرمانفرمائی اصناف ، از مقررات صنفی‌مربوط باستادی و شاگردی ، از سایر تعلیمات و دستوراتی که‌کاررا در داخل چهار چوب معینی قرار میدهد مستخلص شود . بنابراین یکی از جهات آن‌جریان تاریخی که موجب تبدیل مولد بکارگر مزدور میگردد درعین‌حال استخلاص

(۱) مقصود از تولید کنندگان مستقیم کسانی هستند که مستقیما کارمیکنند وتولید محصول بدست آنها صورت میگیرد (مانندکارگر ودهقان) (مترجم)

تولید کننده را هم از الزام صنفی و فئودالیسم تأمین مینماید وفقط این یك جهت است که برای مورخین ورژوازی زمان‌ما وجودخارجی پیدامیکند. ولی یك جهت دیگری هم موجود میباشد که حاکی ازآنست که کارگران آزاد شده تنها هنگامی خودشان را در معرض فروش قرار خواهند داد که کلیه ابزار های تولید و وسائلی که موجودیت بشر را تضمین‌میکنند و، بوسیله ادارات سابق فئودالیته تأمین می شده‌اند، از کف آنها بیرون کشیده شود »

مارکس باین کشفیات‌مهم‌اقتصادی اکتفا نکرده و بقلب سرمایه‌داری رخنه مینماید :

« سرمایه داران‌صنعتی ، این تصرف کنندگان جدید ، موظف‌بودند نه تنها استادهای صنفی بلکه فئودالهائی را هم که‌منابع ثروت‌را دو تصرف داشتند از راه‌خود بردارند . از این نقطه نظر ترقی وارتقاء سرمایه‌داران صنعتی ثمره مبارزه موفقیت آمیزی است که از یکطرف برعلیه حکومت فئودالیته و امتیازات تنفر انگیز آن و ازطرف دیگر برضد اصناف‌وآن رشته هائیکه سرمایه داران صنعتی‌را ازتکامل آزادانه تولید‌مانع واستثمار آزادانه بشر بوسیله بشررا محدود میکنند صورت میگیرد . باری ، شوالیه های صنایع بواسطه آن توانستند شوالیه های شمشیر (۱) را منهدم سازند که از حوادثی که بوسیله خودآنها ایجاد نشده بود استفاده‌کردند. شوالیه های صنایع با استفاده از آن وسائل کثیفی که یك موقع بنده های آزاد رم امکان داد مالك الرقاب رؤسای خود بشوند موفق به ترقی و تعالی گردیدند »

« بندگی کارگر مبداء اولیه‌همان‌تکاملی است که هم‌کارگر مزدور و هم سرمایه داررا بوجود آورده است . درنتیجه این‌تکامل‌اسارت وبردگی فرم خوددا عوض کرد ، استثمار فئودال جای خودرا باستثمار سرمایه داری واگذار نمود . برای اینکه جریان این سیرتکاملی مفهوم شود لازم‌است بررسی خودرا اززمان خیلی دور ودرازی آغاز کنیم . بااینکه نطفه های اولیه تولید سرمایه داری در قرون ۱۴و۱۵ در شهرهای دریای مدیترانه دیده می شود معهذا مقدمه عصر سرمایه داری فقط مربوط به‌قرن‌شانزدهم است »

« عصرسرمایه داری درجائی علنی‌میشود که درآنجا حقوق‌مملوکیت روستائیان از مدتها پیش نابود شده و روشن ترین شکوفه قرون وسطی ، یعنی شهرهای آزاد ، بمیزان جالب توجهی بازگردیده باشد »

(۱)- « مقصود بازیگران دستگاه حاکمه فئودالیسم‌است » (مترجم)

« درتاریخ تجمع اولیه تمام تحولاتی که بانحاء گوناگون محور ترقی طبقه متشکل سرمایه داران رابوجود آورده اند دارای اهمیت خیلی زیادی میباشند. بخصوص آن دقایقی که توده های کثیر افراد بطور غافلگیرانه و جبراً از وسایل حیاتی خود جدا و مانند پرنده بصورت پرولتر های آزاد ببازار پرتاب شدند نقش بس مهمی بازی میکند . استثمار مولدین اقتصاد روستائی ، بی زمین کردن دهقانان عواملی هستند که پایه تمام پروسه های مزبورراتشکیل میدهند»

(کارل مارکس، جلد اول کاپیتال،
فصل ۲٤ : « اصطلاح تجمع اولیه »)

از تئوری علمی کارل مارکس در عین حال چند نتیجه می توان اخذ نمود :

۱- تجمع اولیه ثروت مظهر جریانی است که پایه های اولیه روابط سرمایهٔ داری را ایجاد مینماید ،

۲- این روابط معرف وجود دوتیپ فروشنده، که کالای آنها متناقض ولی در عین حال وابسته بیکدیگراست، میباشد : یکی طبقه سرمایه‌دار که دارنده وسائل تولید ووسائل حیات است و دیگری طبقه پرولترها که فقط دارای یك نوع کالا یعنی دارای نیروی کار گری میباشد ،

۳- محرومیت توده های کثیر زحمت کش از وسائل تولید ، تمرکز این وسائل در اختیار یك اقلیت ناچیز مفاهیم عمده واصول مشخصه تجمع اولیه راتشکیل میدهد ؛

٤- تجمع اولیه سرمایه درحین جریان خود متدرجاً ابزارهای اجتماعی استحصال ووسائل حیاتی افراد را بسرمایه مبدل وتولید کنندگان حقیقی را بکارگر مزدور تبدیل مینماید ؛

۵- تجمع اولیه جریانی است که پابپای تکامل خود، کارگررااز وسائلی که برای بکار انداختن نیروی کارگری او لازم است جدا میسازد وبالنتیجه ویرا وادار بپیروی از دارنده آن وسائل و تابعیت از منافع سرمایه داران می نماید ؛

٦- تجمع اولیه محصول طبیعی تکامل اجتماع تجاری است ؛

۷- تجمع اولیه از مدتها پیش بطور مسالمت آمیز انجام نپذیرفته و در مسیر خود بموانعی برخورد کرده که رفع آن مستلزم یك مبارزه شدید ضدکارگری بوده است ؛

۸- « چپاول دارائی کلیسا ، انتزاع و انتقال تقلب آمیز اموال دولتی، غارت زمین های اجتماعی ، تبدیل مالکیت فئودالیته و مالکیت قبیله Clan

بمالکیت کنونی بوسیله تروریسم بی رحمانه : اینها هستند که بمنزله متود شاعرانه (Idyllic) تجمع اولیه بشمار میروند » **(مارکس)**

تمام کشورهائی که اکنون در آنجاها تولید سرمایه داری حکومت میکنند مراحل تجمع اولیه را طی نموده اند ولی بایستی متذکر بود که با تکامل سرمایهٔ داری متود های مربوط بتجمع اولیه معدوم نمیشود بلکه وارد مرحله جدیدی میگردد : مظاهر تجمع اولیه در عصر امپریالیسم نقش بس مهمی در مستعمرات بازی می کند که ما بعد ها بآن برخورد خواهیم نمود .

تمرکز ثروت دریك قطب و تشدید فقر درقطب دیگر

مارکس درفصل ۲۳ جلد اول« کاپیتال» این موضوع را تشریح وحقایق اقتصادی را در ضمن انتقاد تعلیمات مقتصدین بورژوازی مورد تجزیه وتحلیل قرار میدهد. بیان ساده نظریات مارکس چنین است :

پاره ای از اقتصادیون سرمایه داری پرولتاریا را موعظه و باین طبقه نصیحت میکنند که با تمام قوا از رشد طبیعی خود جلوگیری و برای اجتناب از بروز و تشدید فقر و بیکاری نهایت جدیت را بکار برند تا بین شماره کارگران مزدور ومیزان احتیاجی کارخانجات یك تعادل وتناسب مشخصی برقرار سازند. ابتذال این حکمت اقتصادی واضح و با شرحی که بعداً داده میشود مبرهن و مسلم است زیرا درحقیقت مکانیسم تولید وتجمع نمیتواند همواره توأم با پروسه انطباقی این دو رشته اقتصادی باشد. تولید وقتی از یکمرحله معین تکاملی خود بالاتر رفت ، رفته رفته تعادل عرضه و تقاضای موجوده در مکانیسم داخلی استحصال را برهم میزند بدین معنی که مقدرجاً میزان قدرت کاری که ارائه میشود از مقدار نیروئی که صنایع بدان احتیاج دارد افزونتر میگردد و بالنتیجه فقر و بیکاری در بین ارتش فعال دهات و شهر شدت ووسعت پیدا میکنند .

براثر ترقی دائمی قدرت استحصال کار اجتماعی، که قانون جبری تکامل تکنیك تولید است ، وسائل روزافزون تولیدهرروز باصرف مقدار کمتری از نیروی بشری وارد عمل میگردد. حال اگر این قانون برپایه سرمایه داری (یعنی بورژیمی که درآن بعوض اینکه کارگرابزارکارراموردِ استعمال قراردهد ابزارکارکارگررا بکار وامیدارد) استوارشده باشدازجریانات روزانه بخوبی میتوان درك نمود که هرچه قدرت تولیدکار بیشتر شود بهمان اندازه فشار کارگران بروسائل تولید زیادتر وبالنتیجه تأمین شرایط ضروری حیاتی برای طبقات مولد سخت ترمیگرددعلت هم این است که براثرافزایش قوه استحصال کار،

تقاضای کارخانجات کاهش پیدا میکند و بنا براین عرضه نیروی کارگری رو بفزونی میگذارد. بدینطریق بطور وضوح مشاهده میکنیم که جریان ترقی قدرت استحصال کار بمراتب سریعتر ازجریان تکاملی افراد مولد است حال آنکه ظواهر سرمایه داری عکس این قضیه را منعکس مینماید یعنی چنین وانمود میسازد که رشد و توسعه طبقات تولید کننده بیشتر ازرشد احتیاجاتی است که تکامل سرمایه تامین آنها راایجاب میکند.

مارکس در قسمت چهارم جلد اول « کاپیتال » ضمن تجزیه و تحلیل « تولید ارزش اضافی نسبی » مدلل مینماید که در سیستم سرمایه داری متود هائی که باعث افزایش قوه تولیدی کار اجتماعی میگردند عموماً در جهتی مخالف با سعادت و آسایش کارگر منفرد تکامل پیدا میکنند زیرا در این رژیم کلیه وسائلی که موجب تکامل تولید میشود باعث تغییر کارگران بیك انسان ناقص وتنزل آنها تا سطح « ضمیمه ساده ماشین » می گردد.

همین وسائل است که علاوه بر قسمتی ازبهای نیروی کارگری شخص مولد (که در حوزه تولید بوسیله کارخانه دار تصاحب و بنام ارزش اضافی غصب میشود) بقیه را هم بصور مختلفه در جیب دارندگان وسائل استحصال سرازیر میکند و بالاخره همین وسائل است که باعث تغییر شرایطی که کارگر دربودن آنهاکار میکند میشود وبالنتیجه مولدرا درموقع تولید وحتی درخارج از حوزه تولید تابع منفور ترین جریان استبدادی مینماید یعنی او را وادار میکند که بیش ازنصف وقت شبانه روزی خود را بزمان کارگری اختصاص داده وبرای جبران کمبودی عایدی خود ، زن وبچه خویش راهم دردندانه های چرخ صنایع سرمایه داری قرار دهد.

در اینجا مارکس بمسئله تمرکز ثروت و تشدید فقر اشاره نموده و میگوید :

« ولی تمام متد های تولید ارزش اضافی در عین حال مظهر متدهای های تجمع میباشند. و بالعکس ، هر انبساطی که در تجمع حاصل شود ، وسیله ای برای تکامل این متود ها میگردد بنابراین بهمان اندازه که سرمایه تمرکز پیدامیکند ، وضعیت کارگرهم ، خواه پرداخت او کم وخواه زیادباشد ، ناچاراً بدتر میشود »

بطورخلاصه :

قانونی که تمرکز ثروت دریك قطب برطبق آن انجام میگیرد مظهر همان قانونی است که تشدید فقر را در قطب مقابل حتمی وقطعی میسازد. تمرکز ثروت و تشدید فقر مسائلی هستند که وابسته بهم بوده وتاکنون در

رژیم سرمایه داری مستقل ازیکدیگر تظاهر نکرده و بعدهانیز، تااین رژیم باقی است، درخارج ازاینصورت تظاهر نخواهند کرد .

مارکس درجلداول کاپیتال تحت عنوان « قانون عمومی تجمع سرمایه داری» میگوید :

« بنا براین تمرکز ثروت دریك قطب درعین حال بمنزله تمرکز فقر، تمرکز شکنجه و عذاب کار ، تمرکز اسارت و جهالت ، تمرکز توحش و انحطاط اخلاقی است در قطب مقابل ، یعنی در قطب طبقه‌ای که محصول ملکی خودش را بصورت سرمایه تولید میکند »

ناتمام

ترجمه و تفسیر : (م . ح)

بحث سیاسی

ترجمه و نوشته : ع . ا . م

تئوری امکان پیروزی سوسیالیسم

در

یك کشور واحد سرمایه داری

آ- قانون ناموزونی تکامل «سرمایه داری»

یکنواخت نبودن تکامل : محصول اجتناب ناپذیر کاپیتالیسم است - درعصر امپریالیسم تکامل اقتصادی و سیاسی کشور های سرمایه‌داری بطور نا متناسب انجام میگیرد - چه عواملی جنگهای امپریالیستی را قطعی وجبری میسازد - جنك جهانی ۱۸ -۱۴ ازنظر بالشویسم و اپورتونیسم - تجزیه و تحلیل تئوری کائوتسکی از نقطه نظر واقعیات سرمایه داری - نظریات مکتب مارکسیسم - لنینیسم نسبت بعلل نشوو نمای ریشه‌های اقتصادی و سیاسی جنك (۴۵ - ۳۹)



مقدمه

مسئله ای که در این قسمت از کتاب مورد بحث قرار میگیرد مسئله بس مهمی است که در تئوری « امپریالیسم » لنین مقام بزرگی دارد و در حقیقت یکی از ارکان اصلی لنینیسم بوده و بمنزله اساس تعلیماتی میباشد که مکتب بالشویسم در مورد « انقلاب پرولتاریا » اظهار داشته است

از مجموع نظریاتی که لنین واستالین، با اتکاء بمارکسیسم وتجربیات حاصله ازمبارزه طبقاتی قرن بیستم، نسبت بتکامل سرمایه داری و احتضار

امپریالیسم داده‌اند میتوان در عین حال سه نتیجه مهم و تئوریکی-زیر را درك نمود .

۱ — بروز بحرانهای اقتصادی و بالنتیجه وقوع جنگهای جهانی یکی از خواص تفکیك ناپذیر امپریالیسم است و چون جنگهای این عصر عموماً برای تقسیم مجدد همان سرزمینهائی[1] است که قبلا بین کشورهای مترقی سرمایه داری قسمت شده لذا اینگونه جنگها جبراً جنبه امپریالیستی خواهند داشت و بصورت بین‌المللی تظاهر خواهند کرد ؛

۲ — فاصله عمیق و عدم تناسب شدیدی که پا بپای تکامل کاپیتالیسم بین سطح ترقی اقتصادی و سیاسی ممالك سرمایه داری ایجاد میشود امکان پیروزی سوسیالیسم را در تمام یا چند کشور مترقی «دفعتاً» غیرممکن میسازد؛

۳ — درعصر امپریالیسم « پیروزی سوسیالیسم در یك کشور واحد سرمایه داری» نه تنها امکان‌پذیر است بلکه بمنزله یك قضیه حتمی‌الوقوع محسوب میشود زیرا جنگهای‌جهانی جبراً: ۱- نیروهای مادی امپریالیسم را ضعیف میکنند ۲- تضاد های داخلی کاپیتالیسم را باشدیدترین صورتی درتمام کشورها متظاهر میسازند ۳- پایه های انقلاب سوسیالیستی را در قلب دژهای بورژوازی مستقر مینمایند ٤- شرایط داخلی وخارجی‌را برای جنگهای آزادیخواهانه‌ملی ومبارزات مسلحانه‌ضد امپریالیسم درمستعمرات و کشورهای نیمه مستقل مساعد و مستعد میکنند وبالنتیجه ٥- قوای‌حمله و نیروی دفاعی‌طبقه حاکمه سرمایه داری را تحلیل برده و قدرت مقاومت این دسته قلیل‌العده را درمقابل پرولتاریای مسلح ومجهز ناچیز مینمایند .

بنابراین آموزشهای لنین و استالین در مورد « ناموزونی تکامل سرمایه داری» نه تنها مهمترین قضایای تاکتیکی و مسائل استراتژیکی انقلاب پرولتاریا را مطرح و درهمان موقع نیز آنهارا حل و تصفیه نموده است بلکه درنتیجه آشکار ساختن خصوصیات سرمایه داری و کشف عوامل ترقی این رژیم، درنتیجه تشریح مراحل ترقی بورژوازی وتجزیه و تحلیل پایه‌های تکامل کمی و کیفی پرولتاریا، طبقه کارگررا باحربه‌های تئوریکی مجهز کرده و راه واژگون کردن فرمانروائی سرمایه‌را برای توده های زحمت کش روشن ساخته است .

دشمنان انقلاب ومخالفین پرولتاریا (که گاهی در قیافه **تروتسکی** با تئوری«فوق امپریالیسم «ultra - imperialism» (۱) و زمانی درلباس

---

۱ — در سال ۱۹۱۵ تروتسکی بعوض مبارزه با امپریالیسم، سازش با امپریالیسم را درلفافه یك نظریه ارتجاعی پیشنهاد نمود و تئوری خودرا درتحت عنوان «Ультра-империализм» در مقابل تئوری « امپریالیسم »-لنین قرار داد .

بوخارین با تئوری « امپریالیسم خالص » (۱) و وقتی در صورت هلفردینك (Helferding) با تئوری « امپریالیسم متشکل » (۲)در صحنه مبارزه ضد لنینیسم تظاهر میکردند) بهتر از همه باهمیت آموزش های لنین در مورد« ناموزونی تکامل سرمایه داری » پی برده بودندوبهمین جهت بیشتراز هر مسئله دیگری نسبت بتحریف و مغلطه این تئوری ابراز مساعی میکردند .

ازبررسی ومطالعه تاریخ مبارزات ممتدی که حزب بلشویك ازنظر تئوری برعلیه افکار « پتی بورژوا» و « بورژوا منشانه » پاره‌ای ازمحافل دست چپ نموده است این نتیجه بما عاید خواهد شد که مسئله وقوف برماهیت «امپریالیسم » و اطلاع از منابع تئوریکی « امکان پیروزی سوسیالیسم در یك کشور واحد سرمایه‌داری» بیش ازآنچه تصورشود،برای مارکسیست‌ها و نویسندگان وابسته باین مکتب مهم وواجب است .

درحقیقت بدون درك و شناخت قوانین جبری امپریالیسم نمی توان تئوری های رفورمیستی پیروان « پارلمانتاریسم » را بادلایل منطقی خورد ومفتضح ساخت وازمطالعه انتقاد آمیز فرهنك اقتصادی وسیاسی بورژوازی آنطوریکه شایسته است نتیجه مثبت بدست آورد .

« یکنواخت نبودن تکامل اقتصادی وسیاسی »

یکنواخت نبودن تکامل : محصول اجتناب ناپذیر کاپیتالیسم است

قانونی است که از ماهیت اصلی و تناقضات جبری سرمایه داری ناشی میشود وبمنزله قانون عمومی واختصاصی این رژیم محسوب میگردد

• تروتسکی دراین تئوری صراحتا وعلنا امکان ایجاد یکنوع سرمایه‌داری را درخارج ازمرحله «امپریالیسم» تائید وآنرا بمنزله بهترین طریقه موثر جهت جلو گیری ازجنگهای جهانی معرفی مینمود .

مادربحث مربوطه خواهیم دید که چگونه لنین واستالین باانکاء بواقعیات انکار ناپذیر تکامل سرمایه داری و روشن کردن نتایج جبری تکامل کاپیتالیسم ، تئوری تروتسکی را تخطئه وآنرا مواجه با شکست کامل کردند .

تئوری « Ультра-империализм » درنتیجه شکست مفتضحانه‌خود بعد ها بنام تئوری «Ультравздор» که معنی آن « فوق مزخرفات» است معروف گردید .

۱ — تئوری«امپریالیسم خالص» (Чистыи империализм) مظهر پوچ ترین و بی‌اساس ترین نظریه است که بوخارین برای مخالفت بالنین آنرا درمقابل تئوری «امپریالیسم» قرارداد وماشرح مفصل آنرا بموقع خواهیم گفت

۲ — «امپریالیسم متشکل» (Организованный империализм) بوسیله بوخارین و هلفردینك آلمانی اختراع و درمقابل تئوری لنین گذاشته شد که نسبت بآن نیز در موقع خود سخن خواهیم راند .

قانون« ناموزونی تکامل سرمایه داری » باپیدایش وظهور کاپیتالیسم نشوونما مینماید ، مترادف با ترقی و تکامل « طرز سرمایه داری تولید » رشد و توسعه میبابد ، متوازی با زوال و انحطاط امپریالیسم روباحتصار وانهدام میرود و سرانجام نیز درنتیجه برقراری سوسیالیسمو تعمیم پرنسیپ های سوسیالیستی در اقتصادیات، وجود خارجی خودرا ازدست میدهد.

لنین برای اولین بارضمن تجزیه‌وتحلیل مرحله امپریالیسم بوجود این قانون واقف گردید و بابررسی ومطالعه دقیقی که در نتایج جبری قانون مزبور بعمل آورد پی برد که « پیروزی سوسیالیسم» در عصر امپریالیسم نه تنها در « **چند کشور** سرمایه داری » **دفعتاً** امکان پذیر نیست بلکه وقوع این پیروزی فقط در « **یک کشور** واحد سرمایه داری » **ممکن** و حتی **قطعی و اجتناب ناپذیر** میباشد.

تروتسکی و بوخارین ، بدون درنظر گرفتن شرایط زمانی ومکانی، گفته مارکس را در اینمورد پرچم خود قرار داده و در لوای آن بنای مخالفت شدیدی با لنینیسم گذاردند و حتی برای تأمین منظور نهانی خود از تحریف تئوری مارکسیسم هم خودداری نکردند.

اپورتونیستهای نامبرده ضمن انکار « امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحدسرمایه داری » اظهار میداشتند « برهم خوردن‌توازن اقتصادی‌وسیاسی بین کشورهای‌جهان‌قانونی نیست که‌فقط درموردسرمایه‌داری صدق نماید ، «**عدم توازن**» مسئله ایست که **در تمام مراحل تکامل بشریت وجود داشته و بعدها نیز موجودخواهد بود**».

قبل ازآنکه در اطراف صحت وپاسقم تئوریهای لنین و تروتسکی بحث نمائیم یاد آور میشویم که مقتصدین بورژوازی برای حفظ اصول سرمایه داری، بخصوص برای‌تحکیم اصل استثمار ومالکیت شخصی ،معمولا اینطور استدلال‌مینمایند که قوانین‌سرمایه‌داری‌جنبه« **ابدی** »و« **همیشگی** » دارد و پرنسیپ های بورژوازی مظهر اصول تغییر نا پذیری است که در تمام‌ادوارتاریخی‌برجامعه‌حکمفرمائی‌میکردهودرآینده‌نیز همچنان‌بفرمانروائی خودادامه خواهد داد.

بنابراین «تروتسکی و بوخارین » در زیر لوای « مارکسیست و کمونیست» نسبت به‌مهمترین مسائل حیاتی با مقتصدین بورژوازی هم آهنگ شده وعین‌متودولوژی سرمایه داران را بنفع «استثمار»و«مالکیت‌شخصی» تکرار میکردند.

اکنون برای اینکه ثابت‌شودنظریات تروتسکی باحقیقت‌وفق‌نمیدهد

وفقط تئوری لنین است که برواقعیات استوار میباشد مختصراً بتجزیه و تحلیل امپریالیسم میپردازیم :

بایك بررسی دقیق درعوامل پیدایش « عدم توازن در تکامل سرمایه داری » مدلل میگردد که « یکنواخت نبودن تکامل » در حقیقت از تضادهای لاینحلی ناشی میشود که جز در جامعه سرمایه داری درجوامع دیگر نمیتواند نشو ونما کند .

چرا ؟ برای اینکه:

۱ — مسئله‌ای که مهمترین عامل پیدایش «عدم توازن» در تکامل کشورهای سرمایه داری است مسئله مربوط برقابت میباشد .

راست است که رقابت حتی در ابتدائی ترین مرحله اجتماع طبقاتی هم وجود داشته وهمیشه « برده داران » یا «سرف های فئودال» بین‌خود مبارزه رقابتی داشتند ولی بایستی متذکر بود که منظور او « رقابت سرمایه داری» اینگونه رقابتهای ساده ومحدود نیست .

رقابت ادوار بردگی وفئودال بیشتر برر ی مسائل شخصی دورمیزد وبرای مقاصد جزئی و کم اهمیت جریان میبافت و بهمین جهت وجود و عدم وجودش چندان در ترقی جامعه مربوطه تأثیری نداشت درصورتیکه‌در سرمایه داری میدان رقابت پابپای تکامل بورژوازی باندازه ای وسعت پیدا میکند که کلیه افراد اجتماع درخارج از آن میدان نمی‌توانندامکان‌زندگی پیدا کنند .

۲ ـ رقابت سرمایه داری مترادف با ترقی و توسعه « طرز سرمایه داری تولید » تمام اعضای‌جامعه‌را برعلیه یکدیگر برمیانگیزد وهردفعه با انهدام یکعده وغلبه عده دیگر موقتاً خاموش میشود و باز در فواصل معین تکرارو تکرار میگردد .

اگر وجود رقابت دررژیمهای اشتراکی اولیه ـ بردگی ـ فئودال تأثیری دراوضاع نمیکرد رقابت سرمایه‌داری، برعکس، عاملی است که ظهور بی نظمی درقضایای تولید وبروز هرج ومرج در اموراجتماعی معلول اجتناب ناپذیر آنست. در کاپیتالیسم نه تنها سرنوشت مؤسسات صنعتی داخلی یك کشور مربوط بکیفیت مبارزه رقابتی است بلکه روابط اقتصادی و سیاسی موجوده بین کشورهای جهان نیز با مبارزه رقابتی بستگی تام‌داردبطوریکه باکوچکترین تغییری که دراین مسئله حاصل شود چگونگی سیاست‌خارجی بین ممالك نیز تغییر پیدا میکند .

۳ـ در جامعه سرمایه داری **ازیکطرف** بنگاههائی که از نظر کمیت سرمایه و کیفیت سازمانی ترقی بیشتری مینمایند سایر بنگاههای داخلی را

تحت الشعاع قرار داده و آنقدر سطح رقابت را بالا میبرند تا منافع سازمان های کوچکتر و کم سرمایه‌دارتر کشورخودرا درمنافع خویش مستهلك و صاحبان آنهارا بورشکستگی قطعی دچارنمایند (لازم بتذکر نیست که این جریان نابود کننده تا چه حد در فلج کردن نظم اقتصادی و اجتماعی مؤثر است).

از طرف دیگر پاره ای از کشور های معین ، که بعلل اقتصادی و صنعتی : « مانند تهیه ماشین‌های جدید ، اختراع تکنیك نوین تولید ، تحصیل منابع تازه مواد اولیه ، بدست آوردن مقدار زیادتری از معادن ضروری» بر ممالك دیگر تفوق حاصل میکنند ، با سرعتی بیشتراز سایر ممالك ترقی نموده و در فاصله کوتاهی بر آنها سبقت‌میجویند وبالنتیجه هم توازن تکامل اقتصادی را بین کشورهای جهان برهم میزنند وهم چگونگی روابط سیاسی راتغییرمیدهند.

بعبارت ساده تر :

یکعده از ممالك روی شرایط زمانی و مکانی بحد اعلای ترقی خود میرسند وعده دیگر بهمان‌حال‌سابق باقی و بیك کشور عقب مانده ای‌مبدل میگردند و در نتیجه همان عملی که در داخل کشورهای سرمایه داری بین مؤسسات و رشته های اقتصادی‌دائماً جریان دارد در خارج نیز منعکس‌شده و رفته رفته تشدید میگردد بدین معنی که رقابت اقتصادی و سیاسی ابتدا بین بنگاههای تولیدی‌داخلی‌سپس بین بنگاههای جداگانه صنعتی‌چند کشور و سرانجام بین ترستها وکارتل‌های بین‌المللی آنقدر شدت پیدا میکند تا منتهی بوقوع جنك جهانی گردد و اینگونه جنگها نیز طبیعتاً با ازبین رفتن یکعده وغلبه عده دیگر توأم میباشند.

یك فرق عمده دیگری که بین رقابت سرمایه داری با رقابت سایر رژیم های طبقاتی موجود است مربوط بنقش رقابت میباشد.

همانطوری که گفتیم درجوامع بردگی‌وفئودال رقابت درترقی‌اجتماع تأثیری نداشت ولی‌رقابت سرمایه داری ، برعکس ، درعین اینکه معلول رشد و نمو کاپیتالیسم‌است، برتکامل و احتضار این جامعه شدیداً تأثیر متقابل مینماید.

در قرن نوزدهم که هنوز مرحله امپریالیستی سرمایه داری درصحنه اقتصاد و اجتماع ظاهر نشده بود مارکس به اهمیت شگرف رقابت سرمایه داری واقف و در باره آن بحث های مبسوطی نگاشت که از آن جمله عبارت مهم و تئوریکی زیررا میتوان در « تئوری های ارزش اضافی»وی مشاهده نمود :

« .... اگر تولید سرمایه داری مجبور میبود تکامل خودرا در تمام کشور های جهان در آن واحد و بطور یکنواخت شروع کند عملی شدن آن اساساً غیرممکن میگردید »

حقیقتاً هم اگر هر موفقیت جدیدی که در تکنیک تولید حاصل میشد دفعتاً درکلیه رشته های اقتصادی ممالك سرمایه داری تعمیم مییافت تحولات رژیم کاپیتالیسم درهمان مراحل اولیه خود راکد ومتوقف میماند ودرنتیجه انقلابات شگرفی که امروز بشریت شاهد آنهاست وترقیات مهمی که صنایع را بشکل کنونی درآورده است هرگز وجود خارجی پیدانمیکرد زیرا بکار بردن ماشین‌های جدید در تمام قسمت های صنعتی بالطبع « نورن » استفاده را پائین آورده و از بهای محصولات صنعتی میکاهد و بنابراین در ارزش اضافی نیز که پایه ترقی سرمایه داری است تنزل فاحش و تزلزل شدیدی ایجادمینماید .

اما چرا ارزش اضافی بمنزله پایه ترقی سرمایه داری بشمار میرود ؟ برای اینکه :

۱ - در رژیم سرمایه داری فقط تحولات تکنیك تولید باعث ترقی جامعه بورژوازی میگردد .

۲- هر تحولی هم که در تکنیك تولید حاصل شود قبل از هر چیز معلول کوشش هائی است که سرمایه داران جداگانه برای پیشی جستن بر یکدیگرابراز میدارند .

۳- این کوشش ها نیز فقط برای آن بعمل میآید که ماشین‌هائی بهتر از ماشین های سابق بکار افتد و محصولات صنعتی درحداقل مدت باصرف حداقل مواد اولیه استحصال شود .

٤- اقدام بتهیه و اختراع ماشین‌های جدید نیز تنها بدان منظور است که اولا ارزش کالاهای تولیدی کمتر و بالنتیجه مشتری زیاد تری را بخود جلب کند ثانیاً مؤسساتی که با سیستم قدیم کار میکنند و بالطبع هم کالاهای آنها گران تر تمام میشود و هم بمقدار کمتری تولید میگردد متدرجاً نابود شده و بازار خود رابصاحبان تکنیك نوین تقدیم کنند

بنابراین درمرحله نهائی تمام ارزش های اضافی و سودهای هنگفت در جیب کسانی وارد می شود که در اختراع ماشین و ابزار جدید مساعی بیشتری مبذول نموده وموفقیت های زیادتری دراین زمینه بدست آورده باشند .

از تئوری مطروحه بالا در عین حال چهار نتیجه قطعی عاید ما می گردد :

۱- یکنواخت نبودن تکامل سرمایه‌داری نه تنها محصول جبری خود

کاپیتالیسم است و همیشه در کشورهای سرمایه داری با شدت روز افزونی جریان داشته و دائماً باعث ورشکستگی یکعده و نیرومندی عده دیگر می گردد بلکه همین «یکنواخت نبودن تکامل» ، همین «ازبین رفتن ها» و «روی کار آمدن ها» مهمترین عوامل تکامل سرمایه داری را تشکیل می دهند.

۲ـ بهم خوردن توازن در تکامل سرمایه داری ، علاوه بر اینکه مؤسسات کوچك و عقب مانده را تابع صرف مؤسسات بزرك (ترست ـ کارتل) میکند و بالاخره نیز بنگاههای نوع اول را در نوع دوم مستهلك میسازد ، ترست ها و کارتل های سرمایه داری را نیز در مقابل یکدیگر قرار داده و یك مبارزه رقابتی شدیدی را بین آنها بوجود میآورد .

۳ـ مبارزه رقابتی وتشدید عدم تعادل پولی و سازمانی بین مؤسسات صنعتی هر دفعه سرمایه را متراکم تر نموده و از کمیت بورژوازی عمده میکاهد وبالنتیجه تولید رااجتماعی تر کرده و عده بیشتر وبیشتری ازپرولتر های یك کشور را متشکل و باهم مربوط میسازد .

بهمین جهت بدون درك قوانین مربوط به «ناموزون بودن تکامل سرمایه داری» نمیتوان اولا بماهیت سرمایه داری انحصاری ونتایج شوم آن پی برد و حاکمیت خونین این مرحله را روشن و آشکار نمود ثانیاً منشاء و عوامل تمرکز تولید و بالنتیجه ترقی و تکامل پرولتاریا را پیدا کرد .

ضمناً متذکرمیشود که یکنواخت نبودن تکامل سرمایه داری، قانونی نیست که اثرات خود را فقط بصنایع محدود نماید ، این قانون برتمام رشته های اقتصادی ، اعم از صنعتی و روستائی ، متقابلا تأثیرمیکند ودرتکامل یاعقب ماندگی کلیه آنها شدیداً مؤثر میباشد .

مسئله «عقب ماندن کشاورزی از صنایع» قضیه ایست که یکی از مظاهرمهم قانون «ناموزونی تکامل سرمایه داری» را تشکیل داده وپابپای تکامل این قانون برشدت ووسعت خود میافزاید .

عقب ماندن «اقتصاد روستائی» از «اقتصاد صنعتی» قبل ازهرچیز معلول روابطی است که خصوصیات سرمایه داری بین مالك وزارع، بین زمین دار وتولید کننده بوجود آورده است :

رشد سریع فقر توده ها که نتیجه مستقیم تکامل سرمایه داری است بزرگترین عاملی میباشد که روز بروز بین سطح تولید «اشیاء مصرفی» از یکطرف و سطح استحصال «وسائل تولید» ازطرف دیگر فاصله عمیق تری ایجاد واولی را ازدومی عقبتر میاندازد :

لنین ناموزون بودن تکامل« تولیدوسائل تولید » و « تولید وسائل مورد مصرف » را ببهترین وجهی تشریح وعلل آنرا در تزمشروحه زیر اینطور تعریف میکند :

« بدیهی است « مصرف » بدنبال « تراکم » یا بدنبال « تولید» ترقی وتکامل پیدا میکند : این مسئله هرچه هم غریب وعجیب بنظر آید بغیر از این نمیتواند تظاهر کند . درحین تکامل کاپیتالیسم نه تنها موازنه بین این دوقسمت ازمحصولات سرمایه‌داری غیرممکن‌است‌بلکه« برعکس، ناموزونی آنها حتمی وقطعی‌است . بدین معنی که محصول مصرف‌شخصی تولید سرمایه داری در قسمتهای عمومی روز بروز مقام کوچکتری را احراز مینماید و این موضوع نیز با « ماموریت» تاریخی سرمایه داری، یعنی تکامل نیروهای مولده (تولید برای تولید) و همچنین باساختمان اجتماعی مخصوص کاپیتالیسم، یعنی استفاده ازاکثریت وسیع نیروهای‌مولده، کاملا تطبیق مینماید »

علاوه برجریانات مسلم و واقعیاتی که دربالا شرح داده شد هزاران قضایا ومسائل دیگری نیز وجود داردکه تماماً ازتکامل سرمایه‌داری‌ناشی شده و عموماً از وجود قانون « ناموزونی تکامل سرمایه‌داری » ، از « اختصاصی این قانون به رژیم کاپیتالیسم » حکایت میکند .

لنین در آثار خود تزهای جامع ومبسوطی در باره این مسئله تنظیم نموده وتئوریهای کوتاه ولی پراهمیتی نسبت بآن نگاشته است .

وی مینویسد : « . . . تکامل سرمایه داری اساساً درخارج از شکل « جهش » نمیتواند بطریق دیگری انجام گیرد »

(جلد سوم صفحه ۳۸۱)

و همچنین « تکامل صنایع عظیم ماشینی نمیتواند صورت پذیر گردد مگر بطور «جهنده » ، مگر با تغییر متناوب دوره های رفاه و دوره های بحرانی بیکدیگر »

در جای دیگر متذکرمیشود : « درهیچ یك از کشورهای سرمایه‌داری، در هیچ یك از رشته های اقتصاد (تاموقعی که فرمانروائی بازار موجود است) تکامل موزون وجود ندارد ونمیتواند هم وجود داشته‌باشد سرمایه داری نمیتواند ترقی نماید مگر بطور پرش ، مگر بطور مارپیچ که درآن گاهی سرمایه داری بسرعت بطور جلو حرکت میکند و زمانی موقتاً از سطح تکامل قبلی خود هم پائین‌تر میرود)

(جلد ۱۲ صفحه ۲۶۰)



همانطوریکه دربالا مشاهده نمودیم تمام مظاهر سرمایه‌داری‌حاکی

از این است که تکامل کاپیتالیسم جبراً نمیتواند در تمام کشور ها بطور « یکنواخت » و« موزون » صورت بگیرد وعلت آنهم معلول ماهیت خود کاپیتالیسم و ناشی از وجود تناقضات لاینحلی است که فقط وفقط درجامعه سرمایه داری رشد وتکامل پیدا میکنند

حال مسئله دیگری که ازاین نقطه نظر شایان دقت است وممکن است همیشه علامت « ؟ » را درمقابل اشخاص قراردهد موضوع چگونگی تکامل و علل عقب ماندگی کشورها میباشد :

چه عواملی باعث میشود که یکعده معینی از موسسات ، رشته‌هاو کشورهای سرمایه داری از سایرین جلوتر افتاده وبر آنهاسبقت می‌جویند؟

چه موانعی وجود داردکه سایر ممالك را از پیش رفتن باز میدارد و بالنتیجه آنها را از نظر تکامل متوقف و بیك کشورعقب مانده‌ای تبدیل می کند ؟

مکتب لنینیسم در طرح وحل این مسئله نیز غفلت نکرده و نسبت بکشف عوامل وموانع مربوطه از هیچ کوششی دریغ ننموده است :

امروز نه تنها هر مارکسیست ـ لنینیستی میداند که علت ترقی‌سریع بعضی از بنگاه ها ، رشته‌ها وممالك سرمایه داری کدامست و دلیل سبقت آنها برسایر سازمانها و کشورهای دنیا چیست بلکه هر شخص دقیق وهر محقق کنجکاوی نیز میتواند بر اساس ماتریالیسم تاریخی ریشه های این موضوع را کشف نماید .

ازآنجائیکه چگونگی عوامل وموانع مورد بحث صرفاً تابع شرایط زمانی ومکانی‌است لذا نمیتوان درمورد تمام کشورهابطور یکسانی بحث کرد و علل ایجاد « عدم توازن در تکامل سرمایه‌داری » را نسبت بکلیه آنها تعمیم داد امابرای اینکه تا حدی عوامل مهم و موثراین مسئله آشکار شود ذیلا تاریخ صنایع انگلستان‌را برای نمونه مورد تشریح قرارمیدهیم :

در اولین نظری که بر تاریخ انگلستان در قرنهای ۱۸ ـ ۱۹ ـ ۲۰ انداخته شود این سئوال درنظرما عرض اندام مینماید: «چه عواملی باعث گردید که انگلستان در اوائل قرن نوزدهم اولین کشور صنعتی شناخته شد و ازنظر تکامل صنایع نخستین ردیف کشورهای سرمایه داری‌را احراز کرد ولی در اواخر این قرن وبخصوص درقرن بیستم کشور درجه دومی را ازنظر ترقی صنایع تشکیل داد ؟ »

ازجمله عللی که با وضعیت اوائل قرن ۱۹ بریتانیا تطبیق ودرردیف مهمترین عوامل برتری صنعتی انگلستان آنموقع بشمار میرود میتوان مشخصات زیررا نام برد :

۱ — انگلستان قبل از تمام کشورهای سرمایه داری انقلاب بورژوازی خودرا طی کرده و بالنتیجه مدت بیشتری است که درراه تکامل سرمایه‌داری قدم میزند ؛

۲ — جزیره بودن سرزمین انگلیس از یکطرف وموقعیت جغرافیائی این کشور (که درمسیر راه اروپا بامریکا واقع گردیده) از طرف دیگر موجب شده‌است که بورژوازی این کشور نسبت بنیروی دریائی توجه خیلی بیشتری مبذول دارد و دربسط تجارت وبازار فروش و بالنتیجه دراستعمار ملل عقب مانده و تصاحب منابع اولیه آنها ، در واداشتن نیروی کارگری کشورهای مستعمره و استفاده از ثروت های اقتصادی و سیاسی مستعمرات کوشش زیادی بعمل آورد ؛

۳ — وجود معادن آهن در انگلستان، نزدیکی این کشور بکانهای مهم ذغال سنك، داشتن و سائل فراوان حمل ونقل دریائی : ببورژوازی کشور مزبور امکان داده است که درتولید «وسائل تولید» آزادی عمل داشته وکمتر از سایر کشورها گرفتار مضیقه مواد اولیه باشند .

فریدریك انگلس ضمن تشریح تاریخ صنعتی انگلستان باین مسئله اشاره و ریشه عواملی که این کشور را بیك مملکت بزرك صنعتی تبدیل کرده است بدین طریق تصریح میکند :

« تقریبا در اواسط قرن گذشته (مقصود قرن ۱۸ است ـ مترجم) بود که صنایع منسوجات پنبه‌ای دردرجه اول در انگلستان متمرکز گردید. بنابراین طبیعی است اگر ما مشاهده میکنم که بخصوص در این کشور ، بمناسبت تقاضای روز افزون مصنوعات پنبه‌ای ، ماشین های نوینی اختراع گردید و این ماشینها باکمك موتور های بخار ابتدا در مصنوعات پنبه‌ای وسپس درتمام صنایع بافندگی انقلاب بزرگی بوجود آوردند . وجود کانهای وسیع ذغال سنك دربریتانیای کبیر وآسان بودن تحصیل ذغال سنك بواسطه استفاده ازنیروی بخارعواملی هستند که اکنون (مقصود قرن۱۹ میباشد) اساس رفاهیت کشورمزبوررا تشکیل میدهند؛ ذخایر فراوان سنك آهن وقرار داشتن انگلستان درنزدیك معادن ذغال سنك تکامل صنایع مربوط براه آهن را، که در نتیجه تقاضای ماشین آلات و لوازم مختلفه نیروی جدیدی بدست میآورد، تسهیل کرد . بعد ، در حساسترین دقایقی که این انقلا ات درتمام سیستمهای صنعتی جریان داشت جنگهای ضد ژاکوبین و جنگهای ناپلئونی بوقوع پیوست . این جنگها قریب ۲۵ سال کشتیهای تقریبا تمام ملل رقیب را از دریا مورد فشار قرار داد و بدینطریق بمحصولات صنعتی انگلیس امکان داد که تمام بازارهای واقعه درماورای اتلانتیك وبعضی از قسمتهای

اروپا را عملا در انحصار خود درآورد.

وقتی در سال ۱۸۱۵ صلح درسراسر اروپا بر قرار شد انگلستان با فابریکهای خود، که برای بکار افتادن آنها ازنیروی بخار استفاده میشد، قادربود حوائج تمام جهان را مرتفع سازد درحالیکه دراینموقع ماشین بخار درسایر کشورها تقریباً وجود خارجی نداشت.»

بدین ترتیب نه تنها هریك ازشرایط تاریخی وسیاسی، اقتصادی و اجتماعی، طبیعی و جغرافیائی در چگونگی سرعت تکامل یك کشور نقش بزرگی بازی میکنند بلکه کیفیت تکنیك تولید نیزدر ترقی وعقب ماندگی ممالك سرمایه‌داری تأثیر مهمی دارد.

همانطوریکه قبلا گفته شد دررژیم کاپیتالیسم هرمؤسسه یا کشوریکه موفق بااختراع ماشین‌های جدید وبکارانداختن تکنیك بهتری شود پیروزی قطعی در مبارزه رقابتی وبالنتیجه احراز سبقت تکاملی نصیب آن مؤسسه یا کشور میگردد.

برای مثال بوضعیتی که صنایع انگلستان درآخرقرن ۱۸ واوائل قرن ۱۹ داشت اشاره میکنیم،

در اواخر قرن ۱۸ صنایع پشمی مترقی ترین رشته صنعتی انگلستان را تشکیل میداد ومنسوجات پنبه ای بریتانیا دراینندوره مشغول طی مرحلهٔ شباب خودبود ولی در اندك مدتی اختراع ماشین‌های جدید و تعمیم ماشینیسم درصنایع پنبه‌ای واستفاده ازنیروی بخار انقلاب بزرگی در تولیدمنسوجات نوع اخیربوجود آورد وسرانجام نیزآنرادرمرتفع ترین نقاط تکاملی صنایع انگلیس قرار داد و سطح تکامل مصنوعات پشمی را تا درجه زیادی از مصنوعات پنبه ای عقب انداخت.

مولهال در کتاب «The dictionary of Statistics» بخوبی سیر تکامل این دورشته رامینمایاند وما ازتابلو زیر میتوانیم نقشی راکه تکنیك را درترقی وتکامل یك مؤسسه یارشته وعقب ماندگی واحتضارمؤسسه یارشته دیگر، در پیشی جستن یك کشور برسایر کشورها بازی‌میکند درك کنیم:

نسبت تکامل مصنوعات پشمی و پنبه ای

انگلستان

نوع	۱۷۸۰	۱۸۰۰	۱۸۱۰	۱۸۲۰
مصنوعات پشمی	۱۷	۱۸	۱۸	۱۹
مصنوعات پنبه ای	۲	۸	۲۰	۲۳

در نیمه دوم قرن نوزدهم در نتیجه ترقی شگرف تکنیك ابتدا صنایع فلزسازی و سپس صنایع الکتریکی و شیمیائی با سرعت مخصوص رو بتکامل گذاشت .

انکلستان بازهم اولین کشوری بود که در این سه رشته سیستم ماشینیسم را تعمیم داد و در نتیجه در اواخر قرن ۱۸ و نیمه اول قرن ۱۹ سایر کشور ها را درعقب خود گذاشت و آنان رادرمبارزه رقابتی مواجه باشکست های فاحش نمود .

ولی در نیمه دوم این قرن امریکا بواسطهٔ بکار بردن تکنیك جدید وتحصیل مواداولیه گوناگون متدرجاً ولی باسرعت زیادی ترقی کرد ودراندك مدتی مقام فرمانفرمائی صنعتی انکلستان رااشغال و کشور اخیر را در رقابت دچارشکست نمود وبالاخره هم براو پیشی جست .

بار دیگر متذکر میشود که ترقی تکنیك تولید در عین اینکه باعث ترقی کاپیتالیسم میگردد، از تکامل سرمایه داری و توسعه « ناموزونی تکامل این رژیم» ناشی میشود واین هردوقضیه همیشه متقابلا وشدیداً باهم مربوط وبریکدیگر تأثیرمینمایند .

این فصل از کتاب خودرا بانظریه ایکه لنین نسبت باین مسئله اظهار داشته است خاتمه داده وبقیه رابشماره آینده موکول مینمائیم .

« در اقتصادیات هیچ رشته‌ای پیدا نمیشود که هم تابع تولیدسرمایه داری باشد و هم تغییرات کم وبیش کاملی درتکنیك آن مشاهده نشود. بنا برطبیعت سرمایه داری مسیر این تغییرات نمیتواند ادامه پیدا کند مگر از طریق یك سلسله جریانات ناموزون و نا متناسب . در رژیم سرمایه داری پیوسته دوره‌های رفاهیت ودوره های بحرانی جای‌خودرا بیکدیگرمیدهند: تکامل یکرشته از صنایع منجر بسقوط رشته دیگر میشود ، در یك منطقه تکامل کشاورزی دریك رشته‌معینی انجام‌میگیرد ودرمنطقه دیگررشته‌دیگری ازاقتصادیات روستائی ترقی مینماید، رشد تجارت وصنایع بررشد فلاحت و زراعت برتری پیدا کرده وبرآن سبقت میجوید .... »

مانده داره

بحث اقتصادی

پول و مبادله

در

در رژیم سوسیالیستی شوروی

گرچه برای درك مادی مسائل مربوط به «**پول و مبادله**» بهتر آن بود که بمتد دیالك‌تیك متوسل میشدیم یعنی ابتدا علل وعوامل ، چگونگی و طرزپیدایش «**پول‌و‌مبادله**» را دراواخر رژیم اشتراکی اولیه‌روشن ، بعداً جریان تکامل این « مسئله » را در رژیم های طبقاتی « بردگی - فئودال وسرمایه داری » آشکار ، سپس‌خصوصیات «موضوع» مورد بحث را در سوسیالیسم تشریح و بالاخره کیفیت احتضار ومرك قطعی « آن » را در جامعه کمونیستی تعریف میکردیم ولی چون این بحث بدرازا می - انجامید و ما مجبور میبودیم نظریات مکاتب زیادی را مورد بررسی قرار دهیم لذا در این قسمت ماهیت «پول‌ومبادله» رافقط درسیستم‌سوسیالیستی شوروی ، که بطور قطع‌موردعلاقه شدید بسیاری ازخوانندگان‌خواهدبود، تجزیه و تحلیل مینمائیم :

سیستم مالی و پولی شوروی چه در دوره صلح و چه درشرایط جنك نقش بس‌مهمی در ارگانیزاسیون بنای سوسیالیستی و تکامل اقتصادی‌این‌رژیم بازی میکند .

درسهای گرانبها وتجربیات مهمی که ازجنك ۱۹۴۵ — ۱۹۳۹ برای بشریت حاصل شد حتی اقتصادیون بورژواری را نیز بر آن داشت که‌مکرراً چه مستقیم و چه غیر مستقیم برتری وتفوق سیستم پولی ومالی شوروی را برسیستم سرمایه داری اعتراف واذعان دارند .

جنك اخیر این برتری و تفوق را باکمال وضوح نشان داد وما عملا مشاهده نمودیم که با وجود اینکه آلمان مدت ها قبل از حمله خائنانه خود برروسیه جنگال خویش را بر تمام ذخایر و منابع اقتصادی و صنعتی اروپا

فرو برده و تمام صنایع این قاره ثروتمند و مترقی را در خدمت آپارات جنگی خود واداشته بود ، با اینکه کشورشوروی بنا برماهیت صلح جوئی خودکاملا برای جنك مهیا نشده و بالنتیجه تا مدتی پس از بروزجنك مجبور بود در یك مساحتی که هرروزمحدود و محدود ترمیگردید حوائج شگرف خودرا از منابع کمتری رفع نماید معهذا برتری سیستم پولی ومالی شوروی ازیکطرف ونتایج « تولید سوسیالیستی » ازطرف دیگر نه تنها مانع ازشکست این سنگربزرك آزادی گردید بلکه امکان داد که آخرین سلاح ارتجاع بین المللی ، آخرین دژمستحکم سرمایه داری نیز درمبارزه بارژیم شوروی واژگون وسرنگون گردد .

هیچکس نمی تواند مشکلاتی راکه طبیعتاً در نتیجه جنك برای کشور های مورد تهاجم ایجاد میشود (بخصوص اگر این کشور بطورغافلگیرانه مورد هجوم کشور خیلی نیرومندی قرار گیرد) از نظر دور داشته واهمیت شگرف پول وسایرقضایای مالی را در رفع ویا توسعه این مشکلات نا چیز بشمارد .

گرچه رژیم شوروی در سالهای اولیه پیروزی خود (۲۱-۱۸) هم در جنك خارجی (باآلمان) وهم درجنگهای داخلی شرکت کرده بودولی در حقیقت حوادث اخیر برای این کشور کاملا تازگی داشت زیرادولت شوروی اولین دفعه‌ای بود که مجبوراً وارد جنگ جهانی میگردید .

بنابراین در همان موقعی که تمام کشورهای سرمایه داری ازتجربیات جنگهائی که بتکرار درطول عمر کاپیتالیسم روی داده استفاده ومیتوانستند سیاستی راکه ازنظر اقتصادی درجنگهای قدیم اتخاذ نموده بودند باجزئی جرح و تعدیل در این جنك بکار برند ، کشور شوروی خواهی نخواهی مجبور بودسیاست جدید مالی وپولی خودرا برروی تجربیات روزمره جنگی قرار دهد .

در آنروزهائی که ارتش مغرور آلمان سودای پیروزی رادر سر میپرورانید و « تسخیر روسیه » را در « شش هفته » بتمام جهانیان اعلام و قلب « دژ کهن سال دمکراسی ! » را متزلزل و منقلب میساخت ؛ در آن دقایقی که حتی بهترین سیاستمداران دنیای سرمایه‌داری، درنتیجه عدم اطلاع از جبر تاریخ ، آینده روسیه سوسیالیست را در پرتگاه عمیق جستجو میکردند : درچنین شرایطی آپارات دولتی « فرمانروائی پرولتاریا» عملا بحل و تصفیه مسئله مربوط به « تطبیق اقتصاد پولی ودیسیپلین مالی زمان صلح بامقتضیات زمان جنك» پرداخت .

حزب بلشویك، که مجهز بعلمی ترین تئوریهای انقلابی است وتعلیمات

اقتصادی مکتب مارکسیسم ـ لنینیسم را پایه تحولات وترقیات کشورخود قرار داده‌است، درهمان روزهای اولیه جنك متذکر گردید که ارگانیزاسیون صحیح قضایای مالی واقتصادی، انجام نقشجات مدونه درمدت معین و برطبق تعلیمات مشخص ، ابراز شهامت ونشان دادن ارزش فردی نه تنها درشرایط جنك نقش سابق خود را از دست نمیدهد بلکه اهمیت بمراتب بیشتری تحصیل میکند .

ما در اینجا نسبت بمقدار پولی که درعرض دوسال ونیم اولیه جنك بعنوان قرضه دولتی از طرف « گرسنه های ! » روسیه بنیروی دفاع ملی و ارتش سرخ کمك شد(٥١/٦ ملیارد روبل) تذکری نمیدهیم ودراطراف کوششهای اقتصادی ومالی که دولت شوروی نسبت بتهیه تأمین احتیاجات جنگی و غیرجنگی بعمل آورده صحبت نمیکنیم و بالاخره در باره استعداد و موفقیت هائی که از سیاست جدید پولی و مالی برای دولت سوسیالیستی این کشور حاصل شد بحثی نمینمائیم ولی برای متوجه کردن خوانندگان باهمیت قضیه متذکر میشویم که‌درتمام کشورهای سرمایه داری هنوزهم که مدتی از جنك میگذرد نتوانسته‌اند برمشکلات مالی و پولی خودغلبه‌کرده وضعیت را بحال دوره قبل از جنگ عودت دهند در صورتیکه جامعه سوسیالیستی روسیه در همان ماههای اولیه صلح موفق شدخاطره‌های‌نسبتاً تلخی که از مشکلات مالی و پولی زمان جنك دارا بود بکلی فراموش وبا سرعت بینظیری بمرحله عالیترازسابق ترقی نماید .



برای بررسی در کیفیتی که مسئله « پول » در سیستم سوسیالیستی پیدامیکند ناگزیریم که‌ی بعقب برگشته‌واندکی درباره‌اقداماتی که‌فرمانروائی پرولتاریای روسیه درتغییرسیستم‌سرمایه داری « پول » بسیستم‌سوسیالیستی بعمل آورده صحبت کنیم و عملیاتی راکه بمنظور تطبیق دادن « قضایای پولی» با « احتیاجات ومقتضیات اقتصادشوروی » انجام داده است مختصراً تعریف نمائیم :

در جلد ٢٥ تألیفات‌لنین باین نظریه تئوریکی مهم مصادف‌میشویم:

« فرمانروای طبقه کارگر میتواند و موظف است ماهیت تمام فرم های قدیم وجدید را تغییر دهد ، برآنها مسلط گردد ، آنها را تابع خود سازد ـ اقدام باین امر نه بمنظور سازش بافرم های قدیم است بلکه برای آن میباشد که دیکتاتوری پرولتاریا بتواندکلیه فرم های کهنه وتازه را به حربه ای برای پیروزی قطعی ، جدی و غیر قابل برگشت کمونیسم مبدل نماید . »

پول نیز یکی از فرمهائی است که خواه وناخواه ازجامعه بورژوازی برای اجتماع سوسیالیستی باقی‌میماند : فرمانروائی پرولتاریای روسیه موفق گردید در طول یکسلسله مبارزات خستگی ناپذیر و با اتخاذ سیاست های مدبرانه نظریه لنین را نسبت باین مسئله تعمیم دهد یعنی باعث « تغییر ماهیت » پول گردد ، بر پول «مسلط» شود و پول را «تابع» خودسازد.

ملی کردن «اراضی - صنایع بزرک - وسائل حمل و نقل - بانکهای شخصی ودولتی سابق» از جمله عوامل مهمی بود که دولت شورویتوانست با عملی‌کردن آنها «حاکمیت» پول را بسختی متزلزل و نقش سابق‌آنرا تغییر دهد و حوزه عمل این قضیه و تأثیر بی نظیرش را محدود وبالنتیجه مفهوم «حلال مشکلات» و جنبه «رایج» پول را متدرجاً نابود سازد.

در دوره پس ازانقلاباکتبر تئوریهای مارکس یکی پس‌ازدیگری لباس عمل بخود پوشید و دولت شوروی مسئله مهم « ایجاد تحول‌دامنه‌دار در تمام قضایای تولید » را با وسعت روز افزونی آغاز کرد.

تصاحب‌بانکها ، مصادر بازارهای بزرك سرمایه، تحدید مبادلات‌مهم تجارتی : عواملی بود که بدولت شوروی امکان داد قسمت اعظم پول‌های روسیه و ذخایرنقدینه تزاریسم رابرای حل مسائل مربوطه وانجام‌مأموریت های تاریخی «پرولتاریا» مورد استفاده قرار دهد.

طبقه‌کارگر روسیه اولین‌طبقه ایست که موفق گردید پایه‌های‌قضایای مالی را بر سیستم سوسیالیستی استوار وبوسیله ایجاد یکبانک بتمام‌معنی «ملی» و « دولتی » تجارت خارجی وپشتوانه ارزی را در انحصارمطلق خود درآورد.

بدیهی است این اقدامات شرایط‌کاملا نوینی را بوجود آورد و این شرایط نیزعمل « گردش‌پول» رااصولا وعملا ازوضعیت‌زمان سرمایه داری خارج و متمایز ساخت.

تحولات عمیقی که دردورهٔ «فرمانروائی پرولتاریا»ی روسیه صورت گرفت مآلا وظایف کاملا جدیدی را در مقابل سیاست پولی شوروی قرار دارد و بالطبع متودها و وسائل تازه ای هم برای انجام این وظائف‌بوجود آمد : همین وظایف ومتودهای نوین است که رویهمرفته مکانیسم‌مالی‌روسیه کنونی را ایجاد نموده است.

لنین در همان سالهای اول پیروزی رژیم شوروی متذکر گردید که «اگر ما در سیاست‌مالی توفیقی‌حاصل نکنیم، اگر نتوانیم سیستم پولی را بر پایه صحیح وسالمی استوار سازیم رفورمهای سوسیالیستی مابا موفقیت توأم نخواهد بود.»

سیاست مالی شوروی حتی در دوره «نپ» هم در جهتی سیر میکرد که در مرحله نهائی منتهی بایجاد محور نیرومندی برای سیستم جدید اقتصادی میشد و این محور نیز ایجاد صنایع بزرك و تعمیم ماشینیسم را دراقتصادیات روستائی تسهیل میکرد و بالنتیجه از طرفی پایه های سوسیالیستی اقتصاد تحکیم و نیروی مقاومت «پرولتاریا» درمقابل دسایس «سرمایه داری» تقویت میشد و از طرف دیگر مفاهیم بورژوازی «پول و مبادله» کم کم معدوم میگردید.

راست است که اصول «نپ» بافراد شوروی اجازه میداد که تا حدود معینی بمبادله جنسی و پولی مبادرت ورزند ولی در حقیقت لنین بااین سیاست اولا موفق شد عمل مبادله را بین محصولات ده و مصنوعات شهر توسعه و بدینوسیله شرایط مادی و اقتصادی را جهت رشد صنایع و استقرار سیستم سوسیالیستی تولید مساعد و مهیا سازد ثانیاً توانست مقتضیات سیاسی و اجتماعی راطوری منتعد نماید که مظاهر ضد سوسیالیستی پول خود بخود محکوم به مرك تدریجی (ولی قطعی) گردد.

مجاز شمرزدن مبادله و ایجاد بازار در وضعیتی که روسیه شوروی در دوره نپ (۱۹۲۹-۱۹۲٤) داشت نه تنها طبیعی بود بلکه شرط اول ترقی صنایع و عامل مهم توسعه سوسیالیسم محسوب میشد زیرا فقط بدینوسیله کشاورزی ورشکسته آنموقع شوروی میتوانست آنقدر ترقی کند که بتواند هم مایحتاج حیاتی کارگران مؤسسات صنعتی وهم احتیاجات صنایع را ازنظر مصرف تامین نماید.

مسئله دیگری که نقش مهمی در تغییر ماهیت سرمایه داری «پول» بازی مینماید مسئله کنترل ارزش کالا های صنعتی و روستائی و بالنتیجه جلوگیری ازهرج ومرج بازار است.

دولت شوروی با دردست گرفتن کلیه مؤسسات بزرك تولید کننده توانست ریشه‌های بی نظمی و عدم انتظام اقتصادی راکه صفت تفکیك ناپذیر سرمایه داری است بنیان کن کند وروابط خریدار و فروشنده راتحت اسلوب معین و نظم خاصی درآورد و ارزش کلیه اجناس را برروی پایه صحیح و برنامه مشخصی قرار دهد وبالاخره جریان کلیه این قضایا را تابع یك نقشه معلوم و واضحی نماید.

حل مسئله «بها» علاوه برآنکه در توسعه صنایع وترقیات شگرف اقتصادیات روستائی تأثیر زیادی بخشید پایه های مستحکمی هم برای عملی کردن مسئله «تولید برطبق نقشه» پی ریزی نمود.

بایستی متذکر بود که دردوره «نپ» پول شوروی در محیط تولید

و همچنین در حوزه مبادله مورد استفاده باقی ماندگان عناصرسرمایه داری قرارمیگرفت وبنابراین درحقیقت پاره ای ازمیکرب های خطرناك کاپیتالیسم را حفظ مینمود .

تروتسکی وبوخارین، بدون‌درنظر گرفتن شرایط زمانی‌ومکانی، این مسئله را دست آویز خود قرار داده و با تمام قوا برعلیه لنینیسم شروع بفعالیت مینمودند و سعی میکردند از اینموضوع حربه های تهمت آمیزی برای مقابله بامنطق قوی مکتب لنین بوجود آورند .

استالین در چهاردهمین کنگره حزبی دیالك‌تیك سیر تکاملی اقتصاد را در دوره فرمانروائی پرولتاریا مورد تشریح قرار داد و بدینوسیله ثابت نمود که در دوره انتقالی ازکاپیتالیسم بکمونیسم و ظیفهٔ حتمی طبقه‌کارگر است که برای ساختن پایه‌های اقتصادی سوسیالیسم ازکلیه وسائل وموانع استفاده کند و مخصوصا متد های بورژوازی و حربه های سرمایه‌داری را برعلیه خود آنها بکار برده و بدینوسیله برانداختن حاکمیت سرمایه را تسریع وتسهیل نماید .

طبیعت و جوهرپول شوروی هنگامی بطور واضح مفهوم می شود که رفورم پولی اتحاد جماهیر شوروی (سال ۱۹۲٤) مورد بر رسی قرار گیرد :

در سال ۱۹۲٤ پشتوانه طلا وارز دولت سوسیالیستی روسیه فوق‌العاده ناچیز بود وچون ازکردیت های‌خارجی هم استفاده نمیکرد لذا نمیتوانست با متدهائی ازقبیل «مداخله ارزی» پول خود را تثبیت نماید. بهمین جهت برای تثبیت پول‌شوروی دولت روسیه بمتد « مداخله جنسی »متوسل گردید یعنی کالاهای تولیدشده درصنایع دولتی را، که متعلق بدولت بود ، ببازار وارد میکرد وآنها را باقیمت های معین در دسترس اهالی‌قرارمیداد و بدینوسیله مواد لازم را برای استحکام پایه « پول شوروی » تحصیل و فراهم مینمود .

در دوره ایکه فرمانروائی‌پرولتاریای روسیه مشغول تحکیم وتوسعه بنای سوسیالیستی و ایجاد صنایع بزرك وسنگین بود مسئله « طلاوارز » برای تأمین تعهدات سنگینی که درنتیجه واردات صنعتی ایجاد میشد اهمیت زیادی پیدا کرد .

در این دوره دولت شوروی سیاست سابق خود را ترك گفت و تمام کوشش خویش‌را درمجرای‌لغو معاملات بورسی کشور و برانداختن بازار پول در اتحاد جماهیر شوروی بکار انداخت . برای تأمین این مقصود در سال ۱۹۲۸-۱۹۲٦ هرگونه صادرات‌وواردات قدغن گردید وبالنتیجه‌ارزش

طلا وارزهای خارجی در داخل کشور شوروی روبتنزل گذاشت و نقش آن درمبادله‌های اقتصادی داخلی محدود ومحدودترشد .

بدین ترتیب تئوری و تعلیم مارکس مبنی بر اینکه پس از انقلاب سوسیالیستی باید « بانك دولتی، که اسکناسهای آن دارای کورس قانونی است جایگزین کلیه بانکهای شخصی بشود » در شوروی متدرجا صورت عمل بخود گرفت و بالنتیجه حاکمیت دارندگان پولهای هنگفت کم کم ساقط شد و از این نظر هم توده های زحمت کش در صحنه اقتصاد آزادی عمل تحصیل کردند .

از این ببعد رفته رفته پولهای نقره وطلا جای خود را بپولهای کاغذی (اسکناس) داد و نتیجتاً دولت شوروی موفق شد تمام مسکوکات قیمتی را متوجه روابط اقتصادی خارج از کشور نموده واحتیاجات وارداتی صنایع و کشاورزی را مرتفع سازد .

این بود مختصری از اقدامات دولت شوروی برای تحدید نقش پول و این بود جریان انطباق پولی با سیستم سوسیالیستی تولید .



مارکس وانگلس در نیمه دوم قرن نوزدهم ، براساس جریاناتی که در شرایط آن روزه سرمایه داری برای سوسیالیسم پیش بینی میشد ، ساختمان بنای این رژیم را مورد تشریح قرار داده واظهار میداشتند که « پس از بر قراری کامل سوسیالیسم شرایطی که ابقای پول را ملزم و اجباری میکنند از بین خواهد رفت وبالنتیجه تجارت ، کردیت و سایر پایه های اقتصاد سرمایه داری نیز محکوم بنابودی خواهد شد » وهمچنین «در سوسیالیسم حساب کاراجتماعی وتوزیع محصولات کار مستقیماً برطبق واحد زمان کارگری انجام میشود »

(جلد دوم کاپیتال صفحه ۳۱۰)

این تئوریسینهای بزرك زمانی باظهار چنین نظریه ای پرداخته بودند که اولاسیرتکاملی کاپیتالیسم «**پیروزی سوسیالیسم**» رادر«**چند کشور**» سرمایه داری «**دفعتاً**» امکان پذیر وانمود میکرد ثانیاً **امپریالیسم** باتمام مظاهر نکبت بارخود (منجمله ناموزونی شدید تکامل اقتصادی وسیاسی کشورهای سرمایه داری) **دردنبال کاپیتالیسم** پنهان شده بود درصورتی که امروز یکنواخت نبودن تکامل سرمایه‌داری «**پیروزی سوسیالیسم**» را «**فقط**» در « **یك کشورواحد** » سرمایه داری امکان پذیر نموده و عوامل اقتصادی «**مانع**» از آن شده که « **چند کشور** » مترقی « **دفعتاً واحد** » انقلاب سوسیالیستی خود را شروع و انجام دهند . روی همین

اصل الغای «پول و مبادله» در سوسیالیسم تا یك مرحله از تکامل زمانی ومکانی این رژیم غیر ممکن میگردد و بالنتیجه نظریه پولی مارکس را هم نمیتوان طابق النعل بالنعل درمورد یك کشورسوسیالیستی، که درحلقه ارتجاعی سرمایه داران خارجی محاصره میشود، تعمیم داد.

قبل از هر چیز لازم بتذکر این نکته مهم است که در هیچ موردی نبایستی تعلیمات اقتصادی وتئوریهای اجتماعی دانشمندان مادی قدیم یاجدید را مجموعه ای ازاصول تغییر ناپذیر دانست وآنها را بدون توجه بمقتضیات روز قابل اجرا تلقی کرد:

باید متذکر بود که لازم است همواره شرایطی را که براساس آن یك تئوری و نظریه ای اظهار شده با شرایطی که این تئوری ونظریه‌را بایستی دربرقراری آنها بموردعمل گذاشت مقایسه نمود.

مارکسیسم را نیز نمیتوان از این اصل کلی منتزع نمود چنانچه خود مارکس و انگلس هم بار ها گفته اند که «تعلیمات ما دگم* نیست بلکه راهنمائی برای عمل‌میباشد».

مارکس در مرحله سرمایه داری زندگی میکرد ونظریه‌وی برمحور تکاملی این مرحله سیر مینمود ولی‌امروز عصر امپریالیسم است، عصری است که تناقضات سرمایه داری با تمام قوا ظاهر و جنایات بورژوازی در نهایت شدت ووسعت خود نمائی میکند، عصری است که انقلاب پرولتاریا در یك کشورجداگانه سرمایه داری میتواند انجام یابد و بهمین جهت‌ممکن نیست مارکسیسم عصرسرمایه‌داری‌را بطور «**کامل**»و«**کلی**» وبدون‌توجه بشرایط زمانی و مکانی نسبت بتمام قضایای عصر امپریالیسم تعمیم داد.

مارکسیسم حقیقی ایجاب میکند که از تمام تجربیات گذشته ونوین، بخصوص از درسهای گرانبهائی که در جریان عملیات سوسیالیستی کشور

* – دگم (Dogma) بتعلیمات و اصولی گفته میشود که اشخاص آنها را بدون‌مطالعه انتقادآمیز وبدون درنظر گرفتن تجربیات تازه تری که براساس پراتیك اجتماعی حاصل شده است میپذیرند و اطاعت کور کورانه تعلیمات و اصول مزبور را براساس ایمان خشك وجامد تبلیغ وموعظه مینمایند. مثلا تمام کتابهای مقدسه (از اوستا و زبور گرفته تا انجیل وتورات وغیره) مجموعه‌ای از دگم است زیرا گذشته ازآنکه افراد معینی مندرجات غیرواقعی آنهارا بنام «وحی» و «الهام» بمردم تلقین و بدینوسیله توده‌هارا باعرفان و تصوف سرگرم و مبارزه افراد را برعلیه غاصبین مربوطه تضعیف کرده‌اند، امروز هم اشخاص ذینفعی از سادگی وجهالت توده ها استفاده و آنهارا بانهایت وقاحت ترویج وغیرقابل تغییربودنشان را تبلیغ مینمایند.

شوروی حاصل شده ، حداکثر استفاده بعمل آید و تعلیمات این مکتب بر اساس دیالك‌تیك جریانات روزبسط داده شود .

استالین میگوید بایستی « باا تکاء بتجربیات حاصله و براساس‌ماهیت مارکسیسم‌اصول‌کلی جداگانه‌این مکتب را معین‌ومعلوم نمود و آنهارا تفسیر وبهتر کرد » (مسائل لنینیسم)

تذکر مهم بالا برای آن‌بود که‌خوانندگان تعلیمات مارکس‌وانگلس را نه ازنقطه نظر ایده‌آلیسم ودگماتیسم بلکه ازنظرماتریالیسم دیالك‌تیك مورد بررسی قرار دهند و چنانچه ضمن مطالعات یا مشاهدات خویش نکات وجریاناتی مشاهده نمودند که با نظریات وتعلیمات مارکس مطابقت کامل ندارد آنها را دلیل انحراف از مارکسیسم ـ لنینیسم قلمداد نکنند **بعبارت دیگر** مانند کائوتسکی ـ بوخارین و تروتسکی رژیم‌شوروی را بافترای «کج‌روی» ازدستورات‌مارکس‌وانگلس مورد حمله کورکورانه وانتقادات نامنطقی خود قرار ندهند .

در مورد مسائل مالی نیز حوادث وشرایط امپریالیسم انقلاب‌بزرگی در مارکسیسم بوجود آورد و باعث ترقی مهمی در تعلیمات تئوریکی‌این مکتب گردید .

تعلیمات لنین و سپس آموزشهائیکه استالین (بر روی نتایج حاصله از پراتیك بنای سوسیالیستی و استفاده ازکلیه تجربیات قرن بیستم) نسبت بتجارت ، پول و ارزش داده است‌نمونه بارزی ازمارکسیسم‌حقیقی میباشد .

تئوریهای اقتصادی‌استالین تمام‌جنبه های تعلیمات مارکسیسم‌ـ‌لنینیسم رابطور انقلابی ترقی دادودفاین گرانبهائی از نظر اقتصاد سیاسی باندوخته های ذیقیمت مکتب مزبورعلاوه نمود .

بیهوده نیست که برای شناختن‌عوامل پیدایش پول شوروی وبررسی در طبیعت و جوهرآن ، برای مطالعه در قوانینی که مسئله « گردش‌پول» جامعه سوسیالیستی تابع جبری آنها میشود و بالاخره برای تفهیم عمل و نقش پول در دوران « فرمانروائی پرولتاریا » خواه و ناخواه مجبور می شویم بنظریات اقتصادی لنین واستالین، که در متدولوژی علمی و قوانین اساسی شوروی منعکس است ، توجه ودقت نمائیم .

اینك برای درك کیفیت پول شوروی در مرحله اول بتشریح اساسی ترین پرنسیپ سوسیالیسم ، بتشریح اصل « ازهرکس مطابق استعدادش ، بهرکس‌مطابق‌کارش»، که اس اساس اقتصادکشور شوروی است، مبادرت می ورزیم :

برای کسانیکه کمترین اطلاعی از علم اقتصاد دارند مبرهن و مسلم است که پرنسیپ فوق پابپای تکامل اجرائی خود چنان قوای مهم ونیروهای مثبتی برای تکامل نیروهای مولده اجتماع بوجود میآورد که بشریت در طول چندین صد هزار سال تکامل خود موفق بتولید آن نگردیده وحتی جامعه سرمایه داری نیز با تمام مساعی و کوششهای حیاتی خویش تاکنون نتوانسته است چنین نیروی بزرگی راایجاد نماید.

منشاء قدرت پرنسیپ مزبور در ایجاد چنین نیروئی، قبل ازهر چیز، معلول آنست که باعملی شدن شعار « ازهرکس مطابق استعدادش ـ بهرکس مطابق کارش » منافع فردی و اجتماعی افراد جامعه رادر هم میآمیزد و بالنتیجه ازتصادم آنها که موجب اتلاف قوه تولیدی کارمیشود جلوگیری می نماید.

این پرنسیپ باعث بکار افتادن تمام کوشش های بدنی ودماغی افراد میگرددوسطح قوای تولیدی سوسیالیسم را بمراتب ازسطح قدرت استحصالی سرمایه داری بالاتر میبرد وبنابراین نیروی استحصال و میزان محصول را چندین برابر عصر کنونی میکند.

بعلت ترکیب واختلاط اصول « ازهرکس مطابق استعدادش، بهرکس مطابق کارش » و « هرکس کار نمیکند نمیخورد » میباشدکه اولاً مظاهر استثمار رفته رفته محکوم بانهدام قطعی میشود و بالنتیجه نه تنها یکی از بزرگترین عوامل فقر اکثریت و تجمع اقلیت نابود میگردد بلکه زندگی افراد نیزازلحاظ خوراك ـ پوشاك ـ بهداشت ـ فرهنك وسایرمسائل حیاتی صورت ثابت ومطمئنی بخود میگیرد ثانیاً شرایط مادی و معنوی که برای استهلاك نفع فردی درنفع اجتماعی (که مظهر آخرین درجه ترقی بشرتابامروز است) لازم است مساعد میشود.

در اینجا نیز لازم بیادآوری این نکته مهم است که تئوریهای مربوط بکمونیسم از نصایح خیرخواهانه این و آن ایجاد نشده، این تئوریها ایده آلهای مذهبی نیست که الفاظ پوچ « بهشت » و « جهنم » را ظاهراً برای « راهنمائی ! » بشریت ولی درحقیقت برای گمراهی واغفال توده ها، برای تحلیل بردن نیروی مقاومت استثمار شوندگان تبلیغ و ترویج کند.

تئوریهای کمونیستی عموماً وآموزشهای مکتب مارکسیسم- لنینیسم خصوصاً شرایط مادی را اساس عملی کردن ایده آلهای خود قرار داده و بجای پند و نصیحت بکشف قوانین تکامل اجتماع، بشناخت علت ومعلولی قضایا وبالاخره بهازبین بردن ریشه های فقر وبدبختی بشریت متوسل شده است.

اما برای « ازبین بردن ریشه های فقر و بدبختی بشریت » نیز بهتر از حربه های « هر کس مطابق استعدادش ؛ بهر کس مطابق کارش » و « ازهر کس مطابق استعدادش ، بهر کس مطابق احتیاجش » سلاح دیگری وجود ندارد .

راست است که پرنسیپ « بهر کس مطابق کارش » کاملا منزه ازمفاهیم اجتماع طبقاتی نیست و بنا براین نمیتوان مرحله عملی شدن آنرا دوره رفاهیت کامل انسان تلقی نمود ولی بایستی اذعان و اعتراف کرد که جامعه نمی تواند دفعتاً و پرش وار از « کاپیتالیسم » به « کمونیسم » انتقال یابد .

اجتماع روی شرایط اقتصادی فقط می تواند ومجبوراست انتقال خود را از سرمایه داری بسوسیالیسم بطور انقلابی انجام دهد ولی پس ازانجام این پرش موانع گوناگونی ازنقطه نظر ایدهٔولوژیك ، اقتصادی واجتماعی در راه ترقی جامعه قرار میگیرد که رفع آنها مستلزم یك مبارزه طولانی وممتدی میباشد .

بیهوده نیست که میگویند : « **تنها در مرحله سوسیالیسم است که در نتیجه برقراری « فرمانروائی پرولتاریا » کلیه افراد از آثار طبقاتی بطورجابرانه وتدریجی پاك میشوند و شرایط لازم علماً و عملا جهت ایجاددنیای کمونیستی ، ایجاددنیائی که درآن بشریت از بدبختی ـ فقر ـ دزدی ـ ارتشاء ـ جنایت ـ بیسوادی ـ جهل ـ عرفان ـ تصوف وسایرعوامل مفسده انگیز جامعه سرمایه داری متدرجاً رهائی خواهد یافت ، مستعد میگردد** » .

بیهوده نیست که **مارکس** خطاب بطبقه کارگر میگوید « شما نه تنها برای اینکه روابط فعلی را تغییر دهید بلکه برای اینکه خودتان هم تغییر نموده و قادر بفرمانفرمائی سیاسی بشوید بایستی ۱۵ـ۲۰ـ ۵۰ سال در حال جنك داخلی وزدوخوردهای بین المللی بگذرانید » و **لنین** اضافه میکند که « بایستی خود پرولتاریا را هم در یك مبارزه طولانی و براساس فرمانروائی پرولتاریا تغییردادزیرا پرولترها ازموهومات خورده بورژوامنشانه خویش دفعتاً بوسیله اعجاز ، بامر مریم مقدس ، بفرمان شعار و قطع نامه و تصویب نامه نجات پیدا نمیکنند بلکه فقط درنتیجه یك مبارزه دسته جمعی و متمادی ، مبارزه ایکه بانفوذ خیلی زیادخورده بورژوازی آغازمیشود ، می توانند از عوامل بالا خلاصی یابند » و **استالین** نیزاین تئوری را با بیان این حقیقت تکمیل میکند که « فرمانروائی پرولتاریا یك مبارزه لجوجانه ایست بر علیه قوا و آداب جامعه کهنه ، مبارزه ایست مصرانه که هم خونین است وهم بدون خونریزی ، هم جابرانه است و هم مسالمت آمیز ،

هم جنگی است و هم اقتصادی ، هم تعلیم و تربیتی است هم اداری»

ممکن است خوانندگان از ذکر کلیات بالا خسته شده و بما ایراد نمایند که «بحث در موضوع فرمانروائی پرولتاریا و گفتگو در اطراف شرایط انتقالی اجتماع از سرمایه‌داری بکمونیسم بااصل «از هر کس مطابق استعدادش» و «بهر کس مطابق کارش» چه ربطی دارد واساساً آیا خود این اصل ها «پول» مرتبط هست ؟»

صحیح است که ما خواهی نخواهی گاهگاهی باصطلاح عوام «حاشیه» میرویم اما همانطوریکه درمقدمه «انترناسیونالیست» هم متذکر شده‌ایم بحث ما «روی کلیات مارکسیسم- لنینیسم» بعمل میآید ومنظور ما «تشریح وضع بشریت درجوامع گذشته و آینده است و ازطرف دیگر کلیات مارکسیسم- لنینیسم بطوری با هم بستگی دارند که نمیتوان یکی را بدون دیگری تعریف وتفسیر کرد وعلاوه براین استفاده از «استعداد هر کس» وهمچنین پرداخت مزد برطبق مقیاس «کار هرشخص» درحکم محور هائی هستند که پول شوروی همواره بردور آنها گردش مینماید.

بهرحال خوانندگان تاحدی ازاهمیت پرنسیپ مورد بحث اطلاع حاصل نمودند اما تنها «اطلاع» از یك امر کافی نیست و برهر محقق دقیقی واجب است که اولا در تحقیق و شناخت عواملی که موجبات **پیدایش** یك اصل را فراهم میآورد ثانیاً در بررسی شرایطی که برای **عملی شدن** آن اصل ضروری است جداً ابراز مساعی نماید .

این موضوع نیز مستلزم یك بحث خیلی طولانی است که ما مختصری از نکات مهم آنرا دراینجا ذکر مینمائیم :

۱- محدود کردن معاملات عمده انفرادی و شخصی برای کاستن اهمیت مبادلاتی پول ، از بین بردن بازارهای داخلی بمنظور منهدم کردن رقابت های تجارتی ، کوتاه کردن قدرت پولداران از جریانات اقتصادی ، بکار انداختن استعداد های فردی جهت تأمین وسائل ساختمانی بنای سوسیالیسم: ازجمله عواملی هستند که موجبات **پیدایش** اصل «ازهر کس مطابق استعدادش، بهر کس مطابق کارش» رافراهم میآورند .

۲- برطبق عقیده لنین « برای **عملی کردن** این پرنسیپ بایستی کنترل اجتماعی را بر مقیاس کار و مقیاس مصرف با شدید ترین وجهی بوجود آورد »

اما اجرای این « کنترل» نیز بنوبه خود مستلزم استفاده از پول است چون اولا فقط بوسیله پول میتوان در آن قسمت هائی از اقتصاد، که اصل ناسیونالیزه موقتاً در آنها تعمیم داده نمیشود ، سیستم مبادله را حفظ نمود

ثانیاً تنها بکمك پول میتوان بین رشته هائی که اجتماعی شده ازیکطرف و رشته هائی که هنوز اجتماعی نشده ازطرف دیگر رابطه برقرار کرد و از این طریق شرایط را برای « کنترل کامل » قضایای اقتصادی فراهم آورد.

بعبارت ساده تر :

۱- برای تعمیم کنترل واقعی دراقتصادیات ملی بایستی قبل ازهرچیز بین تمام مظاهر و فرمهای گوناگون صنعتی و کشاورزی ارتباط وسیع و کامل برقرار نمود .

۲- تایك مرحله معینی ازتکامل فرمانروائی پرولتاریا ، یعنی درآن دوریکه طبقه کارگر مشغول تصفیه اخلاق وعادات سابق خود میباشد وآثار ایده ئولوژی بورژا منشانه را جبرا ازمیان توده‌های کثیر روستائی منهدم میکنند ، شرایط طوری معضل و پیچ‌درپیچ میشود که مبادله جنسی و پولی نه تنهامانند بهترین وسیله برای تأمین ارتباط همه جانبه «صنایع» با« کشاورزی» بلکه بمنزله یگانه عامل بسط و تسلط « کنترل » بر اقتصادیات ملی تظاهر مینماید.

تااینجا صحبت ما روی کلیات بود حال بچگونگی مسئله پول دررژیم سوسیالیستی شوروی توجه میکنیم :

درطول سالهائی که تمام افراد شهری ودهاتی شوروی مشغول اجرای نقشجات مدونه حزب بالشویك بودند ودولت شوروی در انجام برنامه های تنظیمی استالین نسبت بصنعتی کردن روسیه و همچنین بمنظور تعمیم سوسیالیسم در دهات باکمال شدت ابراز مساعی مینمود ، پول شوروی در انجام وظایف ملی ، در اجرای نقشه های پنج ساله دولتی رل مهمی بازی می کرد .

گرچه پس از رشد نهضت سوسیالیستی روسیه و استقرار سیستم کالخوزوساوخوز در دهات ، تحول بزرگی در کشاورزی این کشور پدید آمد و روابط مبادلاتی بین «ده» و « شهر» صورت دیگری بخود گرفت ولی دولت شوروی در مسائل پول و مبادله چندان تغییری نداد زیرانه تنها هنوز شرایطی که بقای پول ومبادله را الزامی مینماید در آن موقع مرتفع نشده بود و الغای مناسبات جنسی و پولی بین صنایع و کشاورزی امکان نداشت بلکه ، بنا برتجربیات حاصله از پراتیك روزانه ، پرولتاریای روسیه مجبور بود (و هم‌اکنون نیز مجبوراست) برای اجرای کامل سوسیالیسم، برای عملی کردن کنترل شدید ، برای تأمین انتظام جریانات اقتصادی از پول استفاده کند و آنرا بنفع اقتصادسوسیالیستی بگردش اندازد .

دراینمورد بعضی از« کمونیست‌های» دست چپ درزیرلوای مارکسیسم

برای از بین بردن پول والغای کلیه مظاهر مبادلاتی پیشنهاداتی مینمودندو برای حفظ ظاهر از گفته های مارکس وانگلس استفاده و اظهارات این دانشمندان را بدون توجه بمحیط طوطی‌وار تکرار میکردند .

اینها تصور میکردند که طرح و ابقای موضوع « ارزش - مبادله - پول » در «اولین مرحله اجتماع کمونیستی» معلول اراده وخواست بعضی‌از سران حزب بالشویك است غافل ازاینکه اینموضوع ناشی‌ازخصوصیات کار، ناشی ازصفت «تقسیم اجتماعی» کارمیباشد .

«کار» درسوسیالیسم هم‌بعضی‌ازجنبه های کیفی سابق خودرامحفوظ میدارد و این همان علتی‌است که وجودمسائل مورد نظررا ایجاب مینماید. کمونیست های دست چپ روسیه سعی میکردند این جنبه ها راماست مالی کرده وآنرا درزیر جملات فریبنده خودمستورسازند درحالیکه نمیدانستند نفی جنبه های منفی و کوشش برای‌استتار آنهاضررجبران ناپذیری بنهضت سوسیالیستی وارد میکند چون راهنمای این نهضت همواره بایستی مظهر تعلیماتی‌باشد که برحقایق‌استوار بوده و باپراتیك اجتماعی تطبیق کامل کند .

سیاست کنونی شوروی‌درموردمزد، باآینکه بااصول‌ومبنای‌سوسیالیسم وفق‌میدهد، معهذا معرف وجودتناقضات «کاراجتماعی» میباشد وتا موقعی هم که این تناقضات عملا منهدم نشود برای دولت شوروی الغای پرداخت های پولی غیرمقدور خواهدبود زیرادرچنین صورتی‌مسئله استفاده‌ازمازاد، مسئله کنترل‌برمصرف شخصی دهات ، مسئله توزیع محصولات بین‌کارگران صنایع و کارکنان سایر سازمان های دولتی مواجه با اشکالات عدیده خواهد گردید .

بنا بر این در سوسیالیسم مصرف پول و استفاده از پول نه تنها با مسئله «کار» و « توزیع » ارتباط‌کامل دارد بلکه با تمام قضایای مربوط بتولید نیز مرتبط میباشد .

ناتمام

بحث اجتماعی

ترجمه و تلخیص : م . ح

« تناقضاتی که درطرز تولید و روابط تولید جوامع طبقاتی وجوددارد افرادرا خواهی نخواهی بطبقات و دستجات متضاد تقسیم و بین آنها مناسبات خصمانه برقرار میسازد ، سوسیالیسم این تناقضات راکاملا وبطور قطع ریشه کن و بالنتیجه اعضای اجتماع را از حال تشتت و پراکندگی خارج وآنها را بیکدیگر ازدیك ومتصل میکند »

شخصیت فردی

در

جامعه سوسیالیسم

مقدمه

اجتماع سوسیالیستی ازنظر اصول باسایر جوامع گذشته و معاصر تمایز اساسی دارد زیرا در این اجتماع مسئله « طبقات » وجود خارجی خودرا ازدست میدهدحال آنکه در بردگی فئودالیسم وکاپیتالیسم افراد جامعه همواره بطبقات آقاو بنده ، سرف وسینور ، سرمایه دار وپرولتر تقسیم میشوند .

تمام اجتماعات طبقاتی ، که بنا برشرایط زمانی و مکانی و برحسب تکامل تولید ، قبل از سوسیالیسم در دنیا استقرار می یابند دارای انتاگونیسم داخلی هستند . مبداء تناقضات داخلی رژیم های بردگی- فئودالیسم وکاپیتالیسم براساس تضادهای اقتصادی آنها ، یعنی بر طرز تولید احتیاجات افراد قرار دارد و بهمین جهت انتاگونیسم تولید پایه سایر تناقضات اجتماعی را تشکیل میدهد . از انتاگونیسم موجوده درطرز تولید انتاگونیسم روابط تولیدی بوجود میآید و از انتاگونیسم روابط تولیدی تناقضات سیاسی وروحی ناشی میشود و از تناقضات اخیر نیز سایر تضادهای لاینحل ایده ئولوژیك و پسیكولوژیك اجتماعی نشوونما پیدا میکند . در

اینصورت در رژیم های سه گانه مزبور همیشه و در تمام مسائل بین اعضای جامعه روابط خصمانه برقرار است که در نتیجه آن قسمت مهمی از اوقات گرانبهای بشریت صرف منازعات ومبارزات طبقاتی میشود. این منازعات و مبارزات نیز بنوبه خود مانع از آن میگردد که کلیه نیرو های اجتماعی بر روی طبیعت تأثیر کرده و مجموع قوای افراد جداگانه صرف کشف روابط علت و معلولی قضایای نامکشوف و شناخت قوانین نامعلوم طبیعی شود. عدم درك ماهیت قضایا و بی اطلاعی از فنومن‌های طبیعت هم مسئله تسلط بشر برطبیعت را دچار اشکال حل نشدنی مینماید. بنابرمراتب بالا درکلیه اجتماعات طبقاتی وجود یکرشته عوامل منفی بشریت را ازبررسی کامل در نوامیس طبیعت و فرمانروائی برقضایای طبیعی بازمیدارد و بدینوسیله سعادت حقیقی اعضای جامعه‌را از آنها سلب میکند زیرا مادام که بشربرتمام‌فنومن‌ها و قضایای طبیعی مسلط نگردد تأمین حد اکثروحتی حد متوسط احتیاجات او غیرمقدور و بالنتیجه آسایش و راحتی وی جزیك ایده‌آل متصوره جنبه دیگری پیدا نخواهد کرد.

اجتماع سوسیالیستی برای‌نخستین‌باردرتاریخ بشریت کلیه‌انتاگونیسم های اجتماعی را ریشه کن و ازاین‌راه پایه های مستحکمی رابرای ترقی و تکامل اعضای جامعه بر خرابه های جوامع قدیم بنا میگذارد.

اساس اجتماع سوسیالیستی بر طرز جدید تولید قرار دارد. این «طرز جدید تولید» فاقدآن تناقصات نابود کننده ایست که درداخل‌روابط استحصالی‌جوامع طبقاتی‌موجود میباشد. واضح است که فقدان انتاگونیسم داخلی تولید سایر تضادهای لاینحل ایده‌ئولوژیك وپسیکولوژیك‌اجتماع راهم محکوم بنابودی‌میسازدزیراهمانطوریکه گفتیم‌انتاگونیسم‌تولیدبمنزله ریشه و منشاء این تناقضات است.

در سوسیالیسم براثر تحولات انقلابی و تغییرات عمیقی که‌درقضایای تولید و اقتصاد ایجاد میشود شرایط متدرجاً برای وحدت کامل سیاسی و اخلاقی‌کلیه افراد اجتماع، افرادی که وابسته بجامعه بدون‌طبقات میباشند، آماده و زمینه جهت یگانگی و دوستی‌کلیه ملیت های مختلفه مساعد و مستعد میگردد.

علی رغم کوشش هائی که مرتجعین‌آمریکا و انگلیس برای‌تحریف واقعیات‌وواژگون کردن‌حقایق‌مبذول‌میدارند، جنك‌سهمگین۱۹۴۵-۱۹۳۹ و مقاومت بی نظیری که ملل روسیه شوروی در مقابل تهاجم وحشیانه دشمن‌نیرومند ومقتدر خود نشان دادند مدلل کرد که اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی توانسته است بوسیله انهدام انتاگونیسم‌داخلی مکانیسم تولید،

تناقضات سیاسی و روحی را هم در جامعه چندین ده ملیتی روسیه تامیزان شایان توجهی نابود وبرادری و برابری حقیقی رابین ملیونهانفرافرادمختلف المذهب . مختلف الزبان . مختلف النژاد بوجود آورد .

جامعه شوروی نمونه بارزی است از اینکه در اجتماع سوسیالیستی جبراً یك هم آهنگی و صمیمیت غیر قابل انکاری بین تمـام اعضای جامعه برقرار میشود و ایده آلهای دمکراسی بتدریج از تئوری و خیال بفعـل و عمل در میآید . اجتماع سوسیالیستی ذاتاً وطبعاً فقط وفقط براساس برابری و برادری کلیه افراد بنامیگردد و بنابراین ترقی و تکامل این رژیم موقعی تأمین و محفوظ خواهد بود که تمام عناصر جامعه واقعاً متحد و چه از نظر هدف و اراده و چه از نظر عمل وتمایل دارای وحدت کاملی باشند. آنهائی که تصور میکنند عمل ساختمانی سوسیالیسم روسیه بردیکتاتوری فردیو فشار های دولتی قرار دارد راه پر خطائی پیموده اند زیرا اولا نه تنهـا دیکتاتوری فردی واقعیت خارجی ندارد و تمام دیکتاتورها نمایندهومظهر منافع یك طبقه معینی از اجتماع هستند * بلکه اساساً دیکتاتور فردی با فرض وجود هم قابل دوام و بقا نیست و کاخ آن با یك تند باد حوادث سرنگون میگردد ثانیاً وجود چنین قضیه ای تکامل سوسیالیسم رامتوقفو نهضت سوسیالیستی را محکوم بانحطاط قطعی میکند درصورتیکه ما عملا مشاهده کردیم از یکطرف طوفان پرطلاطم جنك اخیر کوچکترین تزلزی را در پایه های سوسیالیستی جامعه روسیه پدید نیاورد و از طرف دیگر تشبثات فتنه انگیز ملل انگلوساکسون در ۲۸ سال اخیر کمترین رکودی را در سیر تکاملی رژیم شوروی ایجاد ننمود .

بگذارمبلغین وکاسه لیسان بورژوازی باشاعه اکاذیب وتحریف واقعیات دلخوش باشند !

بگذار عمال امپریالیسم کوششهای خودرا بپوشاندن حقایق ومعکوس نشان دادن وقایع مبذول دارند !

جریانات روزانه هرچند مدت یکمرتبه انوارحقیقت را اززیرسرپوش های پوسیده مرتجعین نمایان میسازد و توده ها را بماهیت دستگاه تبلیغاتی ارتجاع آشنامیکند مثلا جنك ۴۵ — ۱۹۳۹، که زائیده دسـایس ارتجاعی بورژوازی باختر و محصول تکامل ناموزون سرمایه داری بود، برمقصود نهائیعاملین خود متقابلاتأثیر نموده و باعث گردید که تمام پرده هاینقاشی شده بورژوازی غرب پارهوکلیه کوشش هائی که دستگاه تبلیغاتامپریالیسم

* این مسئله مهم در کتاب « فرمانروائی پرولتاریا » و « دمکراسی در سوسیالیسم وکاپیتالیسم » با استدلال منطقی ثابت شده است .

درمدت ۲۳ سال برعلیه سوسیالیسم روسیه بعمل آورده بود دفعتاً نقش برآب شود .

دول انگلوساکسون وسایر کشورهای سرمایه داری ازمحاصره روسیه و قطع روابط این کشور با دنیای خارج ، از بی خبری توده ها نسبت به جریانات داخلی جامعه شوروی استفاده نموده و سعی میکردند تمام قدرت هنری و ادبی عمال ارتجاعی را در ترسیم یك روسیه وحشی و گرسنه ، یك روسیه مستبد و خونخوار بکار ببرند . اما جنك اخیر تمام زحمات و پول هائیکه برای این منظور مصرف شده بود بهدر داد یعنی بعوض « بالشویك های خون آشام » متصوره و « توده های ناراضی و خشمگین » خیالی یك توده فداکار واجتماعی، یك ملت نجیب و تربیت شده ، یك طبقه یگانه وصمیمی را در مقابل زحمت کشان ممالك سرمایه داری نشان داد .

یکی از سوژه های مهم تبلیغاتی دستگاه امپریالیسم ،که هنوزهم با کمال شدت دراطراف آن هیاهو میشود، مسئله شخصیت فردی ومنافع افراد جداگانه میباشد . این مسئله مهم بواسطه عدم ارتباط با مسائل زمان جنك برای اغلب افراد وحتی برای اکثرروشنفکران ایرانی بهمان وضع لاینحل باقی مانده است ومتأسفانه مطبوعات ما نیزخیلی کمتر ازآنچه که شایسته ولازم میباشد دراین باب ببحث وانتقاد پرداخته اند .

برای اینکه خوانندگان نسبت باین مسئله یك سلسله معلومات مقدماتی حاصل کنند دراینجا مختصری درباره شخصیتهای فردی سوسیالیسم صحبت میکنیم تا هم ذهن خوانندگان برای بررسی مندرجات بعدی این بحث و درك تئوری های مربوطه روشن گردد وهم تفهیم مسئله برایشان تسهیل و آسان شود :

طرز سوسیالیستی تولید و روابط اجتماعی وابسته بآن برای افراد جداگانه (شخصیت های فردی) چنان شرایط نوینی ایجاد می نماید که در نتیجه آنها طرز تفکر و زندگی سابق هر عضو مستقل اجتماعی جبراً تغییر کلی پیدا میکند .

در بین تمام رژیم های اجتماعی فقط رژیم سوسیالیسم قادر است رشد مادی و فرهنگی اعضای خود را تأمین و استقلال کامل فردی را محفوظ دارد .

چرا ؟ برای اینکه :

از یکطرف : در جوامع طبقاتی نه تنها افراد مولد بلکه طبقات متمول نیزنمی توانند بتمام معنی دارای استقلال فردی باشند زیرا اولاافراد تولید کننده بواسطه نداشتن وسائل تولیدتابع صرف دارندگان این وسائل

میباشند و چون منافع عناصر اخیر نیز دائماً در تغییر و تبدیل است لذا طبقات مولد یعنی اکثریت اجتماع هم علاوه بر تابعیت اقتصادی مجبورند متوازی با تغییرات اجتماعی و ایده ئولوژیك دسته اول ، در تمام شئونات زندگانی خود تغییرات محسوسی بدهند ثانیاً طبقات متمول ، یعنی سرمایه دار ومالك، متغیری از تکامل تکنیك تولید میباشند بطوریکه اگر کوچکترین تحولی درمسئله اخیر حاصل شود آنها نیز مجبور و محکومند زندگانی خود را تغییر و آنرا با مقتضیات جدید مطابق نمایند زیرا درغیراینصورت در مبارزه رقابتی شکست خورده ونابود خواهند گردید . *

ازطرف دیگر: درسوسیالیسم براثر تحولاتی که درقضایای اقتصادی بطور انقلابی حاصل میشود ۱ـ عواملی که تابعیت افراد را از دارندگان وسائل تولید مانند شرط حتمی بقای اکثریت مولد مینماید از بین میرود ۲ـ صاحبان سابق ابزار هـای استحصال در ردیف تولید کنندگـان قرار میگیرند وبالنتیجه این دسته هم ازعواقب وخیم رقابت ومتابعت ازجریانات رقابتی مستخلص میشوند :

روی این اصل در سوسیالیسم روابط « فرد » و « اجتمـاع » بصورتی درمیآید که از روابط قبلی آنها کاملا متمایز بوده وصفحه جدیدی را در تاریخ بشریت باز میکنند .

چگونگی کمی و کیفی روابط موجوده بین « فرد » و « اجتماع »

انسان همیشه ودرتمام مراحل تکاملی اجتماع، چه آن مراحلی که گذشته وچه آنهائی که بعدها خواهد آمد، کیفاً وذاتاً یك حیوان اجتماعی بوده وخواهد بود: بشر تاکنون نتوانسته است دارای زندگانی فردی باشد ومن بعد نیز قادرنخواهد بود درخارج ازحوزه ارتباطی باسایراعضای جامعه ومستقل از گروه های اجتماعی، یعنی بطورمجرد مطلق، زیست کند.

چه در آنموقعی که بشر مانند میمون بصورت گله‌های کم و بیش وسیعی دربالای درختان بسرمیبرد وچه درآن مرحله ازتکامل اجتماعی که بشر در حال انتقال از عالم حیوانی بعالم انسانی بوده است ؛ چه در رژیم اشتراکی اولیه که جامعه هنوز مفهوم « طبقـات » را نمیدانست و چه در سیستم بردگی که قسمت اعظم اعضای اجتماع بصورت « برده» و« برده‌دار» زندگانی میکرد؛ چه در فئودالیسم که اکثریت جامعه در دوقطب متضاد « دهقان مملوك » و « ارباب فئودال » متمرکز شده بود و چه در رژیم کاپیتالیسم که یك اقلیت « سرمایه دار » بر توده هـای وسیع « مولد »

* تاثیر بی نظیری که رقابت درزندگانی سرمایه‌دار منفرد دارددر بحث سیاسی همین شماره (صفحات ۲۶ تا ۳۵) تشریح وتعریف شده است .

فرمانروائی میکند و بالاخره چه در سوسیالیسم که عوامل بدبختی و پراکندگی افراد، یعنی همان‌عواملی که اعضای اجتماع را بطبقات متناقض تقسیم کرده‌است، متدرجاً نابودمیگردد وچه‌درجامعه کمونیستی که براثرانهدام کلی تمام تناقضات طبقاتی ، اعم از اقتصادی ـ اجتماعی ـ ایده ئولوژیکی و پسیکولوژی،کلیه مظاهر مثبت ومترقی بشریت متظاهر میشود : **خلاصه** از آنموقعیکه شرایط طبیعی برای نشو و نمای انسان مستعد گردید تا آنموقعیکه دنیای زنده براثر تحولات وتکاملات تاریخی تغییر کیفی وانقلابی بنماید بشر مظهر یك حیوان اجتماعی بوده و خواهد بود زیرا **۱ـ بشر بدون رابطه با اجتماع قادر بتامین شرایط ووسایل حیاتی خود نیست ۲ـ صفت اجتماعی جوهر طبیعی انسان زنده میباشد .**

بیهوده نیست که دکتر ارانی باخطوط برجسته‌ای مینویسد که :

« بشر پیش از آنکه فکر اجتماع کند اجتماع داشته و طبیعت در وی اثر نموده یعنی بشر تجربه پیدا میکرده است . فکر در باره طبیعت و اجتماع ثانوی نتیجه وجود ادبی طبیعت و اجتماع است »

صحنه زندگانی وتجربیات روزمره بمنزله بهترین مدرکی برای‌اثبات حقیقت فوق‌الذکر میباشد :

ما در جریان زندگانی روزانه خود مشاهده میکنیم که انسان برای اینکه زنده بماند حد اقل بایستی دارای خوراك، پوشاك، مسکن، بهداشت و فرهنك باشد اما هریك از این احتیاجات در حالیکه وابسته بیکدیگرند ازهم مستقل میباشند زیرا دهقان در عین‌حال نمیتواند هم پارچه تهیه کند، هم خانه بسازد، هم امراض احتمالی را پیش بینی یامعالجه کند وهم مستقلا از علم ودانش برخوردار شود .

دهقان که محصولات غذائی را تهیه میکند بکارگر که پارچه را تولید مینماید ، بمعمار و بناکه محل سکونت رافراهم میآورد ، بپزشك که سلامتی وی را در مقابل امراض محفوظ میدارد وبالاخره بمعلم که اورا بقوانین طبیعی واجتماعی آشنا میسازد محتاج است وهمین مسئله درمورد کارگر ـ بنا ـ پزشك و معلم نیز نخواهی نخواهی مصداق پیدا میکند .

ممکن است بما ایراد نمایند که درمراحل «حیوانیت انسان» تولید وجود نداشته که بشر درحوزه روابط تولیدی با یکدیگر مرتبط شده وبین خود ارتباط برقرار کرده باشد .

صحیح است که بشر درعالم حیوانی ، و حتی تایك مرحله معینی از تکامل گذرنده عالم حیوانی بانسانی، وسیله‌ای برای تولید نداشته‌وبالنتیجه قوه دراکه وی آنقدر ترقی نکرده بوده است که بتواند باهم نوع خود رابطه‌ای دوستانه و عالمانه برقرار نماید ولی باید در نظر داشت که بشر درعالم حیوانی‌هم برای‌حفظ خود ازجانوران درنده، وشایدهم‌برای‌مقاومت در برابر وحشتی که ازقضایای طبیعی (باد - باران - زلزله- تاریکی‌شب - طوفان - برق وغیره) باو دست میداد، مجبور بوده‌است بطور دسته جمعی وبصورت گله‌های چندین نفری زندگانی نماید .

برای ترسیم و تجسم روابط موجوده بین « فرد » و « اجتماع » نمایش کوچکی از تکامل این مسئله در ادوار مختلفه اجتماعی را از نظر خوانندگان میگذرانیم :

۱- درعالم حیوانی

همانطور که دربالا گفتیم انسان درمرحله‌حیوانیت برای فرارازشدت ترس و بمنظور حفظ خود در مقابل‌جانوران وحشی طبیعتاً، یعنی بدون معرفت برفتارخویش، بسایر حیوانات هم‌نوع خود نزدیك و دسته دسته در بالای درختان زندگی میکردند بنابراین در عالم حیوانی رابطه « فرد» و «اجتماع» خیلی ساده وکاملا محدود بوده است .

۲- درمرحله ابتدائی عالم انسانی

باپپای تکاملی که در نتیجه فعالیت مشترك وکار دسته جمعی از یک طرف وپیدایش ابزار های اولیه تولید از طرف دیگر درشعوروقوه‌تمایز بشر حاصل گردید ، افراد کم کم بنقش ارتباط متقابل و عدم استقلال‌خویش پی بردند بطوریکه در این مراحل رابطه « فرد» و « اجتماع » اگرچه باز هم بطور محدود و ساده تظاهر مینمود ولی نسبت بعالم حیوانی خیلی ترقی وتوسعه‌پیدا کرده بود.

۳- دررژیم اشتراکی اولیه

در این رژیم مالکیت اشتراکی بروسائل‌تولید وهمچنین‌کاراجتماعی شرایط را باندازه کافی برای زندگانی انفرادی ومستقل فراهم آورده‌بود ولی بایستی درنظر داشت که مقصود از « زندگانی انفرادی ومستقل» آن نیست که بشر امکان داشت دریك گوشه دور افتاده ، بدون داشتن ارتباط تولیدی و اجتماعی با سایرین ، زیست نماید · منظور این است که انسان این دوره میتوانست بفهمد که درشرایط موجوده قادر است طرز زندگانی گله داری سابق را ترك گفته وضمن حفظ مناسبات اجتماعی خود با سایر

افراد، بتنهائی در یك چادر ویا اطاق علیحده بسر ببرد. اما باتمام این ترقیات فکری معهذا عضو جامعه کمونیسم اولیه هنوز معنی ومفهوم «من» را نمیدانست وبرای خود « شخصیت فردی » قائل نبود زیرا طرز اشتراکی زیستن مانع ازآن میشد که فکر بشر ازدایره روابطی که بین « او » و « قبیله » مربوطه «او» براساس اشتراك کامل موجود بود خارج شود. دررژیم اشتراکی اولیه زندگی هر عضو جداگانه از اعضای یك قبیله با زندگی تمام افراد آن قبیله پیوستگی کامل داشت. اگر به سطح تکامل اقتصادی وروحی این دوره نظر بیاندازیم می بینیم که استهلاك کامل « فرد » در « دسته » باوضعیت تولیدی و تکنیك تولید آنزمان مطابقت کامل دارد: بدینطریق رابطه «فرد» با « اجتماع » در کمونیسم اولیه گرچه از قیود و محدودیت های سابق رها شده بود ولی بااینحال کاملا نزدیك وبلکه درهم مستهلك بود (گواینکه فکر افراد کم وبیش در اطراف « زندگی فردی » دور میزد)

۴ـ درجوامع طبقاتی « بردگی ـ فئودالیسم ـ کاپیتالیسم »

رشد قدرت استحصالی کار وقتی بیك مرحله معینی از تکامل دائمی خود رسید موجب تقسیم اجتماعی کار و مبادله می گردد و بالنتیجه مسئله پراکندگی مادی تولید کنندگان را براساس تجرد فراهم می آورد: ازاین موقع است که هم درسرنوشت «اجتماع» وهم درسرنوشت «فرد» تغییرات اساسی حاصل میشود.

اما تجرد مادی تولید کنندگان، همان تجردی که مالکیت شخصی بر وسائل تولید انعکاسی از واقعیت خارجی آنست، بمعنی آن نیست که اقتصادیات خصوصی رابطه خودرا ازهم گسیخته وهریك مستقل ازدیگری شروع بتظاهر نموده اند.

همانطوریکه استالین میگوید « تولید همیشه و در تمام شرایط مظهر تولید اجتماعی است » منتهی از این دوره ببعد، یعنی از زمانی که مالکیت فردی بروسائل تولید بوجود آمد تازمانیکه این مالکیت نابودنشده است، تولید ازطریق مبادله کالا صورت میگیرد و این مسئله نیزهارمونی را که سابقاً درروابط متقابله تولید کنندگان تجاری وجودداشت متدرجاً نابود وبجای آن ناموزونی وهرج ومرج روزافزونی رابرقرارمیکند زیرامالکیت شخصی مانع ازآن میشود که تمام کارخانجات وموسسات جداگانه دراجتماع طبقاتی بوسیله یك مرکز فرماندهی و برطبق یك نقشه معلوم و معین با یکدیگر متحد شوند.

دراجتماع طبقاتی اشخاص جداگانه «عامل» برقراری ویا « تعیین کننده»

روابط موجوده بین خود نیستند : در چنین جوامعی فقط بازار است که چگونگی روابط وارتباط، مولدین تجاری رامعین میکند وهمواره آنرا مطابق بامقتضیات خود تثبیت یاتغییر میدهد.

یکی از مهمترین خصوصیاتی که در چنین «روابطی» موجوداست مسئله مربوط بعدم معرفت افراد نسبت بکیفیت « آنها » میباشد بدین معنی که تولید کننده تجاری ، یعنی آن کسی که تولید را نه برای رفع حوائج شخصی بلکه بمنظور تهیه کالا جهت فروش بعمل میآورد ، از چگونگی رابطه ای که بین اووتولید اجتماعی وجود دارد وهمچنین ازمیزان احتیاجات مربوط باین تولیدنتیجه گیری نمیکند: تنهامحاسبه شخصی، کوشش برای حفظ منافع خصوصی و سعی در تحصیل سودهای تازه و تازه‌تر است که مهمترین مبداء حساب، واصلی ترین منشاء نتیجه گیری مولد تجاری را بوجود میآورد. در حقیقت فعالیتی که یك مولد تجاری انجام میدهد در نظر خود او مانند یك فعالیت کاملا مجرد ، یك فعالیت غیر مربوط با فعالیت سایر مولدین تجاری تظاهر میکند ، این انعکاس قبل از هر چیز معلول آنست که در اجتماع طبقاتی رابطه بین افراد در پشت روابط موجوده بین اشیاء پنهان می باشد.

اما اگرمنافع مادی مانع از آن میشود که مولد تجاری کیفیت روابط موجوده بین افراد را از خلال روابط شیئی تشخیص دهد در عوض تأمین منافع وی افکار او راخواهی نخواهی درحول محور مبارزه با سایرمولدین تجاری میچرخاند . درحقیقت یك مولد تجاری بر خلاف آنچه ظواهر امر نشان میدهد بجای همکاری با همکاران خود درست در نقطه مقابل آنها موضع میگیرد و مانند یکدشمن خونین برعلیه سایر مولدین تجاری رشته مربوطه بخود مبارزه میکند . علت این مسئله نیز قبل ازهرچیز معلول طرز تولید است ؛ در اجتماع طبقاتی عموماً و در جامعه سرمایه داری خصوصاً طرز تولید عواملی را بوجود میآورد که در نتیجه آنها تأمین وحفظ منافع وآسایش یك مولد تجاری جز با از بین رفتن منافع و آسایش دیگران عملی نمیگردد

مبارزه ایکه پیوسته بین تولید کنندگان تجاری وجوددارد پرده کدری را در جلو صفت اجتماعی تولید ایجاد میکند : همین پرده است که افراد راگمراه نموده واجتماع رامانند مجموعه ای از « شخصیت‌های جداگانه» در نظر آنان مجسم میکند ، همین جریان است که در نتیجه آن هر« فرد» تصور مینماید که « شخصیت‌های منفرد» همیشه ودر همه حال مجبورندبرای حفظ منافع خود برعلیه سایرشخ «صیت‌های منفرد » مبارزه کنند .

اما همانطوریکه خیالبافی و تصور ایده آلیسم نمیتواند واقعیات ماتریالیسم را متزلزل و نفی نماید همانطور هم قوه جاذبه تولید، بدون اینکه تحت تأثیر ذهن و اراده « شخصیت های جداگانه » قرار گیرد، بر آنهاتأثیرنموده وعکس العمل خودرا که همان قوه دافعه است بوسیله «فردها» منعکس میکند.

تأثر مالکیت شخصی در سرنوشت «فرد»

قبل از اینکه بحث خود را در اینمورد شروع نمائیم نظریه مکتب ماتریالیسم را نسبت به تأثیری که وضعیت مادی درایده ئولوژی افراد دارد در جمله مختصرزیر بیان میکنیم:

بتجربه ثابت شده است که یك فرد در مخروبه یکنوع فکر میکند و در عمارت مجلل نوع دیگر: محیط مادی در ایده ئولوژی افراد همان تأثیری رادارد که طرز تولید درسرنوشت رژیم اجتماعی دارا میباشد.

حال باصل مسئله توجه میکنیم:

بنا بر عقیده مارکس و انگلس همان عواملی که باعث تقسیم بندی اجتماع بشریت گردید فرد های جداگانه را نیز تابع طبقه معینی از طبقات موجوده نمود بطوریکه در هیچ دوره طبقاتی نمیتوان حتی یك «شخصیت جداگانه» را در خارج از طبقات اجتماعی پیدا کرد. در اجتماع طبقاتی هر فردجداگانه همیشه منشاء طبقاتی خود را محفوظ میدارد و بهمین جهت یکفردهمواره نمونه‌ای ازاعضای یك طبقه معین اجتماعی میباشد. هرفردجداگانه فقط موقعی میتواند از یکطبقه بطبقه دیگر منتقل شود، یعنی افکار وی هنگامی قادر است از دایره ایده ئولوژی طبقه مربوطه خارج و داخل در حوزه ایده ئولوژی طبقه دیگر گردد که دروضعیت اقتصادی ومحیط مادی او تغییر کلی حاصل شده باشد مثلا یك کارگر اگر در نتیجه شرایط مختلفه تمول پیدا کردودارای وسائل مربوط بتولیدشددیگرایده ئولوژی او یك ایده ئولوژی کارگری نخواهد بود زیرا بعلت تغییر شرایط مادی بجای ایده ئولوژی سابق وی یك ایده ئولوژی نوینی استقرار خواهد یافت که مطابقت کاملی با ایده ئولوژی دارندگان وسائل تولید دارد. بنابراین مقامی که « فرد » در اجتماع اشغال می کند همیشه منطبق با وضعیت طبقه مربوطه او می باشد.

بعبارت دیگر **کیفیت شخصی فرد در ایده ئولوژی اوتأثیری ندارد بلکه کیفیت طبقاتی و عمومی مادی «فرد» است که سرنوشت خصوصی ویرا تعیین ویا تغییر میدهد.**

در اینصورت پر واضح است که در اجتماع طبقاتی وضعیت عمومی وابسته بسرنوشت «فرد» خارج از هر تصور و تخیلی است ؛ سرنوشت فرد را فقط وفقط ازنقطه نظر طبقاتی میتوان مورد بررسی قرارداد بنحویکه دراجتماع طبقاتی نمیتوان یك ملت را بدون درنظرداشتن وضعیت اقتصادی افرادآن بطور یکنواخت نگاه کرد بایستی همیشه این حقیقت را در نظر داشت کـه دارنده وسائل تولید باکسی که ازاین وسائل محروم است بکلی تمایز اخلاقی و ایده ئولوژیکی دارد و خصوصیات فکری آنها درست درمقابل یکدیگر عرض اندام میکنند .

بطورخلاصه تر : مفاهیم شخصیت فردی و آزادی فردی طبقه متمول غیر از آن مفاهیمی است که افراد جدا گانه طبقه فقیر از این لحاظ دارا می باشند .

بنابر آنچه گفته شد باپیدایش مالکیت شخصی بر وسائل تولیداجتماع ابتدا بچندین طبقه، بعداً بچند طبقه وبالاخره ، یعنی در مراحله امپریالیستی سرمایه داری، بدو طبقه «بورژوازی و پرولتاریا» تقسیم وتجزیه میشود!. هریك ازاین طبقات ازنظر اقتصادی دارای وضعیت بخصوصی استوبهمین جهت ایده ئولوژی هریك از آنها نیز مفاهیم خاصی دارد: دارنده وسائل تولید درنتیجه حاکمیتی که ازنظر اقتصادی برفاقدین اینوسایل داراست از آزادی بیشتری بهره مند میباشد ولی مولدین حقیقی ، یعنی آنعناصری که فقط با نیروی کارگری خویش میتوانند درتولید شرکت نموده و از اینراه موجودیت خودرا حفظ کنند، خواهی نخواهی تابع دارندگان وسائل تولید میباشند و بهمین جهت از نقطه نظر فردی هم محروم ازآزادی واستقلال هستنـد .

تاثیر دولت در سرنوشت «فرد»

دولت که معلول پیدایش مالکیت شخصی استو انعکاس رسمی مظاهرسیاسی رژیم مربوطه میباشد ، درسرنوشت «شخصیت های جدا گانه» تاثیر بس مهمی دارد .

ایده ئوژیست های وابسته بطبقه حاکمه هر عصری نهایت کوشش را مبذول میدارند که سازمان دولتی رامانند یك سازمان مستقل معرفی وآنرا حامی ومدافع منافع عموم وانمود سازند . ظاهر دولت هم همین موضوع را نشان می دهد ولی آیا میتوان از ظاهر یك امر طبیعت آن امر رامورد قضاوت قرارداد ؟

کیفیت درونی دولت کاملا متنـاقض باظاهر عوام فریب دستگاه دولتی است : دولت بنا برطبیعت خود سازمانی است طبقاتی ونمیتواند هم غیر از

این باشد زیرا دولت رائیده تناقض طبقاتی و برای حفظ یکطبقه ومبارزه با سایر طبقات بوجود آمده وروی این اصل جوهردولت با گل تناقض سرشته شده است . لازم بتذکر نیست که وقتی یک شیئی یا قضیه ای زندگی خود را مرهون وجود تناقضات معینی باشددیگر نمیتواند درخارج از آن تناقضات بحیات خودادامه دهد .

تا موقعی که اجتماع از تناقضات طبقاتی محروم بود ، یعنی تاموقعی مالکیت شخصی بروسائل تولید وجود نداشت ، دولت هم در بین نبودولی با پیدایش مالکیت شخصی تناقض طبقاتی هم نشوونماورشد ونموپیدا کرد و پایه‌های اولیه دولت‌را بوجودآورد . پرواضح‌است که تمام افراد یك‌اجتماع طبقاتی امکان ندارند دارای همان روابط برادری و برابری موجوده در جامعه بدون طبقه‌باشند زیرا دراجتماع بدون‌طبقه تمام افراد نفع‌اجتماعی و وحدت اشتراکی دارند حال آنکه در جامعه طبقاتی هرطبقه، وبلکهٔ هرفرد جداگانه یك طبقه، فقط درازاء نابودی‌سعادت سایر طبقات (یا سایر افراد جداگانه طبقه خود) میتواند سعادت خودرا تأمین نماید مثلا از یکطرف بورژوازی وقتی دارای آسایش وراحتی خواهد بودکه پرولتاریاحاضر به قبول اسارت بوده و ارزش نیروی‌کارگری خودرا دو دستی تقدیم او نماید ولی از طرف دیگر بورژوا های جداگانه نیز موقعی میتوانند موجودیت اقتصادی خودرا محفوظ دارند که همکاران رشته مربوطه رادرمبارزه رقابتی ورشکست نموده وآنهارا ازحوزه طبقاتی خود خارج نمایند .

روی‌این‌اصل‌طبقات متمول‌اولیه برای‌رهائی ازخطر احتمالی‌طبقه‌فقیر (که درتمام مراحل اجتماع طبقاتی دارای اکثریت وسیع‌بوده اند) مجبور شدند گارد محافظی‌برای خود تشکیل دهند اما رفته رفته این گاردنتوانست بطور اختصاصی و فردی تظاهر کند :

زیرا :

۱ـ از نظر مبارزاتی : اگر هر فردجداگانه وابسته بطبقه‌متمول خواهان یك نیروی مخصوص و علیحده‌ای باشد نمیتواند در مقابل طبقات فقیر که معمولا روی استیصال و بیچارگی از وحدت بیشتری برخوردارند مقاومت نماید .

۲ـ ازنظر تحریك وتهییج : نگاهداشتن نیروی شخصی‌ازطرف افراد طبقه دارا بمنزله اعلام جنك غیر مستقیمی برعلیه طبقات ندار است و در حقیقت آنها را بیدار و وادار بتهیه مقدمات قبلی جهت حفظ موجودیت خود میکنند .

۳ـ از نظر هزینه : اما نگاهداری یك نیروی معظم ارتشی نیز

هزینه‌های کمرشکنی دارد بطوریکه طبقه متمول بتنهائی قادر بنگهداری وتامین مخارجات و احتیاجات آن نیست .

بهمین‌جهت طبقه متمول‌اولیه‌برای‌رفع این محظورات سازمانی تحت عنوان دولت از رشته‌های مختلفه تشکیل وبوسائل قضائی و تبلیغاتی آنرا بنام سازمان عمومی‌تحمیل اکثریت نمود وازاین‌راه هم شرایط پرووکاسیون را مرتفع و توده را باظواهر دولت تحمیق کرد وهم وحدت کاملی بین قسمتهای مختلفه دولت پدید آورد وهم هزینه بسیار سنگین قسمتهای مقننه ومجریه دولتی را بعهده کلیه افراد طبقه پائین قرار داد .

بنا براین آیا میتوان از یك اپارات اختصاصی عملیات غیرشخصی را انتظار داشت ؟

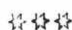
عمال طبقه حاکمه هرعصر خیلی‌سعی کرده ومیکنند که دولت‌رامانند یك دستگاه غیرطبقاتی ومستقل، بی‌طرف وبی غرض معرفی وفعالیت آنرا در مورد تمام « شخصیت های جدا گانه » یك نواخت قلمداد نمایند ولی همانطوریکه مارکسیسم ـ لنینیسم میآموزد وتجربه روزانه‌هم این‌آموزش را تائید و تصدیق میکند دولت مظهر وجود تناقضات حل نشدنی این افراد میباشد و درهمان حال نیز اسلحه ایست که در یك جهت تناقض قرار داشته وبرعلیه جهت دیگر شدیداً مبارزه میکنند .

بنابراین اکثریت «شخصیت های جداگانه» علاوه براینکه ازآزادی اقتصادی محروم وتابع‌صرف دارندگان‌وسائل تولید میباشند ازنظرسیاسی نیز دائماً تحت فشار بوده و درزیر مظالم دولت، که نماینده سیاسی منافع طبقه حاکمه است، قرار دارند ودراینصورت هم درجهت اقتصادی اسیر و بنده طبقه فرمانفرمای عصر مربوطه خود هستند در جهة سیاسی وهم علاوه

تاثیر پسیکولوژی در سرنوشت «فرد»

برجهت اقتصادی وجهت سیاسی یك‌جهت دیگری هم وجود دارد که درعین معلولیت رل مهمی در سرنوشت « شخصیت جداگانه » بازی میکند . این جهت همان اسارت روحی است که اکثریت « افراد جداگانه » بدان دچار هستند .

بدین ترتیب تکامل مالکیت شخصی بروسائل تولید ازیکطرف باعث تجزیه اجتماع شد وازطرف دیگر موجب گردید که هزاران هزار «فرد» بصورت « کارکن» و «انجام دهنده وظیفه» محکوم بمتابعت ازچند«فرد» مشخص بشوند :



ازکلیه مراتب بالا یك نتیجه کلی عاید ما میشود :

در اجتماع طبقاتی اکثریت عظیم توده فاقد وسائل تولید میباشند و بهمین جهت محکوم به تابعیت ازمنافع دارندگان این وسائل هستند. محکومیت اقتصادی جبراً محکومیت سیاسی و محکومیت روحی را دربر دارد. بنابراین در اجتماع طبقاتی اکثریت قریب باتفای « شخصیت های جداگانه » از هر گونه آزادی فردی، استقلال فردی، شخصیت فردی محروم‌اند.

این حقیقتی است که کوششهای ارتجاعی و تبلیغات کاذبانه عمال بورژوازی نمیتواند آنرا برای مدت مدیدی از انظار توده‌ها مخفی بدارد.

و اما در اجتماع سوسیالیسم، یعنی درجامعه‌ای که در آن پایه های تناقضات اجتماعی و تقسیمات طبقات ازنظر اقتصاد معدوم میشوند:

بقیه در شماره بعد

بحث فلسفی

یک نمایش کوتاه
از عقاید مهمترین مکاتب فلسفی

—

۱- ماتریالیسم

«دنیای مادی ، یعنی آن دنیائی که با حواس مامحسوس»
« و ما خود بدان تعلق داریم ، تنها دنیائی است که حقیقت »
« دارد شعور و فکرما، هراندازه هم که درماوراء محسوسات»
« بشر تظاهر کند ، معهذا جز محصول مغز، که یکدستگاه مادی »
« و جسمانی است ، چیز دیگری نخواهدبود ماده حاصل روح»
« نیست بلکه روح است که فقط محصول عالی ماده می باشد» .

انگلس

۲- ایده آلیسم

« ایده آلیسم دنیارا تجسمی از «ایده مطلق»، «روح کلی »
« و شعور می داند .... ایده آلیسم معتقد است که فقط »
« شعورما واقعا وجود دارد و دنیای مادی ، عالم هستی،طبیعت »
« نیز فقط در ذهن ما، در حواس ما ، درتصورات و مفهومات ما»
« موجود است » .

استالین

۳- ماهیت این دو نمایش از نظر علم و حقیقت :

« پس اگر خوب دقت شود واضح خواهد شد که ایده آلیسم»
« یکی ازاشکال مذهب است نهایت مذهبی که رنگ فلسفی بخود»
« گرفته و بهمین جهت هر جا از تفسیر و تعبیر منطقی قضایا »
« درمانده ومایوس می شود دست توسل بدامان قوای(اسرار آمیز)»
« مافوق طبیعت زده و خود را یکباره از قید هر نوع منطقی»
« میرهاند» .

ارانی

تجزیه و تحلیل

ایده آلیسم

از نظر

ماتریالیسم دیالکتیک

ایده آلیسم چیست و چه اختلاف اساسی با ماتریالیسم دارد؟

ایده آلیسم و ماتریالیسم که ازمهمترین و قدیمیترین مکاتب فلسفی هستند، دراصول و مسائل اساسی فلسفه درنقطه مقابل یکدیگر صف آرائی نموده‌اند.

اصلی ترین تناقضی که بین‌عقاید ایده‌آلیسم وماتریالیسم موجوداست مربوط بمسئله تقدم و اولویت ماده وروح میباشد. این موضوع در حقیقت پایه و مبداء همان تناقضات آشتی ناپذیری است که ازبدو پیدایش فلسفه تاکنون همیشه سوژه منازعـات و منشاء مناقشات فلاسفه را تشکیل می‌داده است.

درصفحه ۳۳۲ ازجلداول تألیفات‌مارکس وانگلس اینموضوع‌بطریق زیر تعریف‌وتحلیل شده است:

« رابطه فکر ووجود، رابطه فکر وطبیعت مهمترین‌مسئله‌ایست »
« که در سراسر فلسفه از آن بحث میشود. فلاسفه نسبت بپاسخی که باین »
« مسئله میدهند بدو تیپ بزرك تقسیم میگردند: آنهائیکه معتقدند روح »
« قبل از طبیعت وجود داشته است و بدینطرین بانحاء مختلفه آفرینش »
« عالم را تأییدمینمایند (مثلا مانند هگل که مسئله آفرینش‌عالم رابصورت »
« خیلی مبهم تر و احمقانه تر از آنچه که مسیحیت ایمان دارد بیان و »
« قبول میکنند) تشکیل تیپ ایده آلیست ها را میدهند و آن فلاسفه‌ای »
« که طبیعت‌را مبنی اصلی مظاهرروحی تلقی میکنند درصف مکاتب »
« گوناگون مادی قرار میگیرند ».

(مارکس)

ایده آلیسم میگوید:

۱ـ دنیای مادی ذهنی بوده و عالم هستی مولود شعور و تابع‌وجدان ما میباشد، یعنی‌شعور و ایده مقدم بر ماده است‌وماده فقط یکی ازمظاهر

شعور وایده ماراتشکیل میدهد.

۲ـ تمام قضایای طبیعت و کلیه فنومنهای اجتماعی عالم بشریت ناشی از فعالیت هائی است که شعور ماانجام میدهد.

اماشعور چیست؟ مکتب ایده آلیسم وماتریالیسم چه عقیده ای درباره آن ابرازمیکنند؟

ایده آلیست ها، نسبت بتفسیراتی که ازنظر فلسفی در باره روابط فکر وماده مینمایند، بطرق وانحاء مختلفه مسئله شعوررا تعریف میکنند: عده ای شعور را مانند ایده و پاره ای بمنزله روح میدانند و بعضی آنرا تحت عنوان اراده معرفی میکنند و بالاخره بقیه ایده آلیست ها شعور را مظهرساده‌ای ازموجودیت یك قوه مافوق طبیعت، یعنی مظهروجود «خدا» تشخیص میدهند.

اما ماتریالیست هامیگویند که:

« ممکن نیست فکر را از ماده فکورتفکیك کرد. ماده بمنزله »
«سوبژ کتیف (مبداء اصلی) تمام تغییرات میباشد » (مارکس جلد اول صفحه ۳۰۲)

« موجود واقعی (ماده) بطور ابژ کتیف وجوددارد یعنی ازذهن‌ما،»
«ازحواس ما، ازتجربه ما مستقل میباشد..... شعورفقط انعکاسی است»
« که وجود را تقریباً بطور مطمئن (مطابق آنچه که‌هست دقیق‌وصحیح)»
«منعکس میکند » (لنین جلد ۱۲ صفحه ۲۶۶)

« ماده، طبیعت، عالم وجود مشخص یك واقعیت عینی است که‌در »
«خارج ازشعور ما ومستقل از ذهن‌ما وجود دارد، ماده مقدم بر مظاهر»
«روحی است زیرا بمنزله منبع‌احساسات وتصورات ووجدان‌ما میباشد و »
«شعور در درجه دوم قرار گرفته و محصول ماده است چون انعکاسی از»
«ماده، ازعالم وجودمیباشد. فکرمولودماده‌است، یعنی‌مولودماده‌ایست »
« که در سیرتکاملی خود بمرحله عالی ترقی رسیده است. فکربخصوص »
«حاصل مغز است و مغز هم ارگان فکر میباشد. بنابراین نمیتوان فکر»
« را از ماده جدا نمود.....»

(**استالین - مسائل لنینیسم صفحه ۵۴۲**)

بعبارت ساده تر:

« ماده آن چیزی‌است که بر ارگان حواس ما تأثیر کرده واحساس»
«را تولید میکند. ماده واقعیت ابژ کتیف است، واقعیتی است که ازطریق»
« احساس بما مفهوم میشود. ماده، طبیعت‌وعالم‌وجودودنیای جسمانی اولویت»

«دارند و روح ، شعور ، احساسات و مظاهر روحانی در درجه دوم قرار»
« گرفته اند» .

(لنین - ماتریالیسم وامپریئوکریتیسیسم)

خلاصه تر بگوئیم :

«دورنمای عالم نمایشی است که نشان میدهد ماده چگونه حرکت میکند و چگونه فکر مینماید» و «مغز ارگان فکر است» ☆
(لنین)

مطابق آنچه که گفته شد ایده آلیسم و ماتریالیسم معرف این مسئله هستند که در فلسفه قبل از هر چیز دو رشته کاملا متضاد و آشتی ناپذیر ، رشته هائی که نسبت باساسی ترین مسئله فلسفه ، یعنی نسبت بروابط موجوده بین فکر ووجود دارای عقاید متناقض میباشند ، وجوددارد .

من باب تذکر خاطر نشان میشود که غیر از مکتب ایده آلیسم و ماتریالیسم مکتب ثالثی بنام دوآلیسم وجود دارد که گرچه همیشه بی ثبات بوده است ولی پیرون آن کوشش های زیادی بمنظور «آشتی دادن» مکاتب مزبور مبذول داشته اند .

دوآلیسم غالباً در مرحله نهائی « میانه روی » خود را از دست داده و به یکی از رشته های اصلی فلسفه - ماتریالیسم یا ایده آلیسم - گرویده است .

مکتب ایده آلیسم بنوبه خود بدو قسمت کاملا متضادی تقسیم میشود:

۱- ایده آلیسم سوبژکتیف : این قسمت ازایده آلیسم احساسات، تصورات و آراء یا وجدان افرادجداگانه را مبداء و منشاء تمام مظاهرطبیعی

☆ خوانندگان نبایستی ما را بانحراف از اصل موضوع متهم نمایند زیرا هماطوریکه در مقدمه این « نشریه » متذکر شدیم « انترناسیونالیست پایه های جوامع پنجگانه بشریت را (کـه فلسفه نیز یکی از مظاهر آنست) از نظر **ماتریالیسم دیالك تیك** مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد» . این مکتب نیز بما حکم میکند که هرمسئله ای‌را با قرار دادن آن درمقابل مسئله متضادش تشریح کنیم . درحقیقت هم مطابق آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم فقط وقتی قضیه ای بطور صحیح بررسی و موشکافی خواهدشد که روش تحقیق منطبق بااسلوب دیالك تیك باشد ، بعبارت دیگر : تحلیل هرمسئله ای باید از بدو پیدایش آن مسئله و با در نظر داشتن شرایط مادی و اقتصادی زمانی و مکانی شروع و ادامه یابد و همچنین برطبق آنچه که علم منطق بما می آموزد یك مسئله فقط موقعی صحیحاً درك خواهدشد که نفی‌واثبات آن مسئله درمقابل یکدیگر قرار گیرند .

تصور می کند و بهمین جهت گاهی هم بنام ایده آلیسم انفرادی (یامجرد) خوانده میشود.

۲- ایده آلیسم ابژکتیف : ایده آلیسم ابژکتیف درست مخالف ایده آلیسم سوبژکتیف اظهار عقیده میکند زیرا معتقد است که **یك وجدان «کل»**، یك عقل **«کل»** وبالاخره یك اراده « **کل** » وجود دارد که تمام مظاهر پسیکولوژی بشر از آن ناشی میگردد.

دکتر ارانی ، یعنی مهمترین دانشمندی که تاکنون ماازصف غیرمتشکل مکتب ماتریالیسم دیالکتیك کشور برخواسته است . راجع بانشعابات ایده آلیسم و رد عقاید آنها اینطور مینویسد :

« شرح کلیه اقسام ایده آلیسم ازموضوع مقاله ما خارج وباعث اطاله»
« کلام خواهد شدزیرا ایده آلیسم انشعابات بسیار پیدا کرده و هرفیلسوف»
« بخیال خود چیزی بافته واستدلال یا تحقیقی مخصوص بخود کرده وبقول»
« خود دلیل جدیدی بر اثبات دهنی بودن عالم پیدا نموده است . مثلا »
«لایب نیتس عالم را مرکب از آحاد روحانی کوچکی که باسم«موناد»»
« نامیده است میداند و حتی (شوپن هاور) دنیا را مجموعی از اراده و»
«تصور انگاشته است . هرکس طبق مذاق ومشرب خودحدسی زده ودنیائی»
« بخیال خویش ساخته است . ولی ازهمه عجیبتر ودر عین حال بامنطق »
« ایده آلیسم موافق تر عقیده «سولیپ سیم» یاایده آلیسم انفرادی است. »
«اینجادیگر کار بالا گرفته نه تنها اشیاء واجسام موجودات ذهنی هستند بلکه »
«انسان های دیگر نیز ما سوای خودم وجود خارجی ندارند زیرا بنابعقیده»
«آنها من مستقیماً جزوجدانم هیچ چیزرا درك نمیکنم مدرکات من همواره»
« باواسطه است . پس فقط وجدان خودم که حضوراً بآن عالم هستم »
« واقعیت دارد وبس . سایر اشیاء جز تصورات و حالات ذهنی ووجدانی»
«من چیز دیگری نیست . این خانه که در آن ساکنم مجموعه ایست از »
« احساسات وتصورات من . این شخص که با او مشغول صحبتم جزدرذهن»
« من وجودخارجی ندارد و خلاصه درخانه جزمن کسی نیست ! !»

« گرچه بی پایگی این عقاید در نظرعقل سلیم بقدری واضح است»
« که احتیاجی باقامه دلیل و برهان برعلیه آن نیست لیکن برای اینکه »
« این دلایل پوچ و لفظی را بدون جواب نگذاشته و ذهن خواننده را»
« ازرسوخ اینگونه اباطیل محفوظ داریم وبرای اینکه یکبار دیگر ثابت»
« کنیم که اینگونه افکار مخصوص طبقات ارتجاعی است که برای حفظ »
« منافع خود و طبقه خود و بتصور اینکه بوسائلی ممکن است مشی جبری»
« تاریخ را تغییر داد وخویشتن را ازاضمحلال قطعی حفظ نموددودستی »

« این عقاید پوسیده ومندرس راچسبیده اند ، بطورخلاصه بشرح دلایل »
« اثبات واقعیت دیای خارج میپردازیم : »

« هر کسی میداند کره زمین که‌محیط مسکون‌است اخگر کوچکی »
« است که درزمان بالنسبه نزدیکی ازآفتاب جدا شده وبنوبه خود سیاره »
« جدیدی گردیده است . مدتها طول کشیده تا ازجوشش و غلیان آن »
« کاسته و گیاه وحیوانات در روی آن پیدا شده وبالاخره در اثر یك »
« سلسله تکامل تدریجی انسان باتمام خصائصش بوجود آمده است . »
« مجله‌دنیادرمقاله « روح هم‌مادی است » (شماره ٤ و ٥)ثابت‌نمود که»
« روح جوهر خاصی که متناقض ماده یا مغایر با ماده باشد نیست بلکه »
« روح وحیات ازخواص معین دستگاه مخصوص ماده است که اجزاء آن »
« با کمیت و کیفیت معلوم نسبت بهم ارتباط زمانی ومکانی پیداکرده »
« وموجب بروز کیفیت مخصوص روحی وحیاتی شده است . پس معلوم»
« میشود که اولا وجود عالم و دنیای خارج مقدم بپیدایش انسان‌وموجد»
« اواست وثانیاً روح یاذهنی که بنا بعقیده ایده آلیست‌ها دنیای خارجی»
« مظهر آن است در اثر یك سلسله تغییرات مادی بظهور رسیده وبنا »
« براین نمیتواند مولد یا موجد آن باشد . »

« ازطرف دیگر علم فیزیولوژی (علم حیات واعضاء) ثابت کرده»
« است که احساس ملازمه باوجود عضو دارد وبنابراین هر احساسی که »
« درما تولید میشود مربوط بیکی از اعضاء ماست وجدان‌ما نیزمربوط»
« باعضاء است یابطور خلاصه وابسته بجسم ما است »

« پس معلوم میشود که جسم من موجود است برای اینکه خلاف»
« ایده‌آلیسم ثابت شود همینقدر کافی است که یك جسم در دنیا وجود »
« داشته باشد زیرا اگر منطق ایده‌آلیسم صحیح است بایدکلیه اجسام »
« خارجی را منکرشود نه اینکه برای جسم خود خصوصیتی قائل گردد »
« چه همین استدلال را هر کسی ممکن است برای وجود جسم‌خودبکند»
« وبعلاوه اساساً در صورتیکه وجود یك جسم درخارج امکان پذیراست»
« چه دلیل دارد بیش ازیکی نباشد ؟ و درحقیقت این فرض غریبی‌است »
« که شخص جسم خودرا واقعی دانسته ومنکر وجود دیگران شودزیرا»
« بخوبی مشهود است که جسم ما بدون استقامت از اجسام خارجی قابل»
« نشو ونما نیست مثلا برای محافظت بدنم لازم است که از اجسام‌خارج»
« (مواد غذائی) استمداد کنم آیا باید گفت جسم من واقعیت دارد ولی»
« آبگوشتی که من برای تقویت و بقاء این‌جسم میخورم ایده‌آلیست ؟! »
« ویااینکه این آبگوشت وقتی واقعیت پیدا میکند که جزء بدن‌میشود!!»

« واقعاً باید اذعان کرد که سخیف تر ازاین عقیده غیر ممکن است مثل»
« اینکه قائل شویم اسبی ازکاه ویونجه خیالی زندگانی نماید . »

ما در شماره های بعد باز هم راجع بایده آلیسم ، چه در ضمن تعریف و تشریح تکامل ماتریالیسم دیالك تیك وچه بطور علیحده ، بحث خواهیم کرد وبخصوص هنگامی که خوانندگان کم وبیش از اصول طرزاستدلال مکتب مادی اطلاع مقدماتی حاصل نمودند مبارزه ۳۰۰۰ساله ماتریالیسم و ایده آلیسم را بطور مفصل شرح خواهیم داد .

با بزرگان آشنا شوید!

بیوگرافی سیاسی وعلمی کارل مارکس

مارکس موجد وپایه گذار شهیر کمونیسم علمی، معلم ورهبر بزرك پرولتاریای جهان ، فیلسوف و اختراع کننده مکتب علمی ماتریالیسم دیالك تیك ،مؤسس دانشمند بین‌الملل اول میباشد :

مارکس در پنجم مه ۱۸۱۸ دریکی ازشهرهای آلمان بنام «**تریر**» متولد گردید وپس ازطی تحصیلات ابتدائی خود بدواً بشهر **بون** و سپس به **برلن** عزیمت و درانیورسیته آنجا مشغول‌ادامه تحصیل گردید .

مار **کس** دربرلن بآن قسمت‌ازشاگردان هگل که دارای افکار انقلابی بودند پیوست . پس از پایان انیورسیته تز دکتری خود را به موضوع **« اختلاف بین فلسفه طبیعی دمکریت و فلسفه طبیعی اپی کور »** اختصاص داد . مارکس درموقع نوشتن این تز هنوز از طرفداران مکتب فلسفی هگل بشمار میرفت .

پس ازدفاع درخشانی که مارکس از دیسرتاسیون خود نمود به بون مراجعت و درسال ۱۸۴۲ ازآنجا به **کلن** عزیمت کرد ودراین شهرباسمت مدیریت **« روزنامه رن »** که ارگان بورژواهای رادیکال رن بودمشغول کار گردید .

لنین هنگام بحث در اطراف زندگانی کارل مارکس، دوره‌ای‌را که این دانشمند بزرك بمدیریت روزنامه مزبور اشتغال داشت مانند يك دوره انتقالی تلقی ومعتقد است که در این مرحله مارکس از ایده آلیسم هگل به ماتریالیسم فوئرباخ منتقل و از دمکرات انقلابی به کمونیست تغییر پیدا کرد .

روزنامه «رن» درتحت رهبری مارکس بمبارزه با عوامل ارتجاعی آن دوره می پرداخت و در این راه از تاکتیك دمکراسی انقلابی پیروی میکرد وبهمین جهت پیوسته درزیر سانسور شدید عمال دولتی قرار داشت وسرانجام نیز در اوائل سال ۱۸۴۳ توقیف گردید .

در پائیز همین سال مارکس پس از ازدواج بادختر «**وستفالن**» ، که ازطفولیت باهم دوست بودند، عازم پاریس شد و دراین شهر باتفاق «**ارنولد روگا**» بانتشار **سالنامهٔ آلمان- پاریس** مشغول گردید . مقالاتی که مارکس برای سالنامه مزبور مینگاشت ازنظر فلسفی و سیاسی اهمیت بسیار شایانی دارد چنانچه لنین در این باره مینویسد مارکس در مقالاتی که در این ژورنال مینوشت مانند یك فرد انقلابی تظاهر میکرد زیرا تمام شرایط و اوضاع معاصر، بخصوص حربه‌هائی راکه برروی‌توده وپرولتاریا کشیده میشد، مورد انتقاد بی رحمانه خود قرار میداد .

درسپتامبر ۱۸۴۴ درپاریس ملاقاتی بین مارکس وانگلس روی‌داد و ازاینجا مبارزه دسته جمعی آنها برعلیه ارتجاع وبنفع طبقه کارگر شدیداً آغاز گردید .

در سال ۱۸۴۵ مارکس و انگلس ابتدا کتابی در تحت عنوان «**خانواده مقدس**» برعلیه بائوئرها، که ازطرفداران مکتب هگل بودند، منتشر نمودند وبعداً ، یعنی درسال ۱۸۴۶-۱۸۴۵، شالوده تئوریهای علمی و انقلابی مارکسیسم را در تالیف مشهور «**ایده ئولوژی آلمانی**» ریخته و شرایط را برای بسط تعلیمات خود فراهم آوردند .

مارکس درپاریس بانهایت شدت وعلاقمندی بآموزش اقتصاد سیاسی ومطالعه درتاریخ انقلاب فرانسه مشغول گردید ولی با تمام اشتغالات خود حتی برای یك دقیقه هم مبارزه علمی وعملی خودرا درراه تشکل زحمت کشان ترك ننمود .

در سال ۱۸۴۵ مارکس براثر فشار و سعایت دولت پروس بعنوان یك انقلابی خطرناك ازپاریس تبعید و ببروکسل عزیمت کرد . دربروکسل کتاب مشهور «**فقرفلسفه**» را برعلیه نظریات «**پرودن**» منتشرنمود شخص اخیر در کتابی بنام «**فلسفه فقر**» عقاید آنارشی وخورده بورژوازی خود را در تجزیه وتحلیل عوامل فقر تعمیم و این مسئله مهم را از نظر ایده‌آلیسم تشریح کرده بود .

پرودن در «فلسفه فقر» مساعی زیادی ابراز داشته است که انهدام سرمایه داری‌را غیرممکن وبیمورد وانمود کند وتعدیل آنرا ازطریق رفورم منطقی ترازهرعامل دیگری مجسم نماید . مارکس پس از یك سلسله انتقادات علمی و فلسفی ثابت نمود که نابودی کاپیتالیسم نه تنها واجب است بلکه وقوع آن درخارج ازفکر واراده بشرقراردارد وبهمین‌جهة سوسیالیسم‌علمی بایستی تافتح نهائی خود همیشه شعار «**جنك یامرك، مبارزه خونین یا نابودی**» را برای‌خویش محفوظ بدارد ، مارکس در بروکسل‌باتحادیه

کمونیست ها که بطور پنهانی فعالیت تبلیغاتی میکردند پیوست و کم کم استعداد ونبوغ بی‌نظیرخود رانشان داد بطوریکه در دومین کنگره‌اتحادیه مزبور از طرف‌اعضای اتحادیه مامور تهیه و تدوین‌برنامه حزب کمونیست شدند. ازاینجامانیفست، یعنی‌مهمترین کتابی که‌هنوزهم اهمیت‌خودرا همچنان محفوظ داشته، بوجودآمد.

نقش مهم مانیفست در بسط ترقی مکتب مارکسیسم فوق‌العاده زیاد است لنین معتقد بود که مانیفست مظهر نظریه جهانی مارکسیسم ، یعنی مظهر ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک ، مظهر تئوری مربوط بمبارزه طبقاتی و آموزش های اجتماعی و اقتصادی مکتب مارکس می باشد.

مارکس حتی در بلژیك هم از مبارزه برعلیه دولت پروس ، که برای تبعید او بدولت بلژیك پافشاری مینمود ، خودداری نکرد. گرچه تقاضای دولت پروس دراینموردابتداردشدولی‌وقتی‌انقلاب۱۸۴۸فرانسه آغاز گردید، دولت بلژیك که از توسعه جنبش توده ای بروکسل سخت نگران‌شده بود مارکس را بازداشت وبدون هیچ دلیل ومدرکی اورا تبعید نمود.

مارکس ابتدا بپاریس رفت اما بعداز انقلاب ۱۸۴۸ آلمان رهسپار کلن شد ودر این شهرروزنامه جدیدی را تحت عنوان **«روزنامه جدید رن »** انتشار داد. بعداز شکست انقلاب کنندگان ، مارکس از طرف ضد انقلابیون بمحاکمه جلب وازآلمان‌تبعید شد. مارکس مجدداً بپاریس‌رهسپار گردید پس از وقایع ژوئن ۱۸۴۹ از آنجا هم تبعید گردید در این‌بار مارکس بلندن عزیمت کرد و تا آخر عمر خود در این شهر باقی‌ماند.

رهبر بزرگ پرولتاریا هیچگاه از این زندگانی ملالت بار خسته نشدو سختی معیشت و مهاجرت های پی‌در پی وی را از ادامه مبارزه باز نداشت.

مارکس در سال ۱۸۵۱ ، یعنی پس از کودتای دولتی فرانسه ، کتاب **« برومر ۱۸گانه لوئی بناپارت »** را منتشر نمود. دراین کتاب مارکس نتایج انقلاب ۱۸۵۱ — ۱۸۴۸ اروپارا مورد تجزیه‌وتحلیل قرار داد و درس های تلخ ولی گرانبهای آن‌را تشریح نمود.

ازاین ببعد عمده‌اوقات مارکس شدیداً صرف نگارش کاپیتال گردید. مارکس ثمره و شیره مطالعات خود راابتدا در کتابی‌بنام **«انتقاد اقتصاد سیاسی »** در سال ۱۸۵۹ منتشر ساخت : نطفه های اولیه تعلیمات ارزش اضافی و پول مکتب مارکس را در این کتاب‌بخوبی میتوان مشاهده نمود.

مارکس بالاخره پس از هشت سال زحمت شبانه روزی اولین جلد

« کاپیتال » را در سال ۱۸۵۸ در هامبورك انتشار داد. این اثر جاودانی اساس نظریات اقتصادی و پایه تئوری‌های اجتماعی و سیاسی مکتب مارکس را تشکیل میدهد.

بعد از انتشار جلد اول « کاپیتال » جریان روز مارکس را دو مرتبه بمیدان فعالیت عمل کشانید. مارکس در نتیجه توسعه نهضت کارگری و تشدید مبارزات طبقاتی موفق شد در سال ۱۸۷۰ — ۱۸٦۰ یکی از ایده آلهای نزدیك خود را بمرحله عملی گذارد یعنی با تشکیل بین الملل اول، شالوده همکاری عمومی پرولتاریای جهان را بر اساس تئوری های انقلابی بنا نماید.

در سال ۱۸٦٤ نخستین انترناسیونال کارگری تحت رهبری مارکس در لندن شروع بفعالیت کرد. تمام امور مهم وادبیات و انتشارات تئوریکی این سازمان بدست مارکس وانگلس ویا بنا بر تعلیمات آنها انجام و تدوین میگردید.

بین الملل اول در زیر پرچم مارکسیسم شدیداً بر علیه جریانات اپورتونیستی نهضت کارگری مبارزه و ضمناً تبلیغات رفورمیستی و پارلمانتاریستی را هم که عمال بورژوازی دربین جنبش پرولتری ترویج مینمودند مفتضح میساخت.

مارکس باایجاد بین الملل اول زمینه‌رابرای مبارزه‌عمومی پرولتاریا برعلیه سرمایه داری‌مساعد ومساعی‌این طبقه را جهت برقراری‌سوسیالیسم وارد مرحله نوینی از همکاری و معاضدت متقابل نمود. بین‌الملل اول در طول عمرخود کوشش زیادی بمنظور از بین بردن پراکندگی طبقه کارگرو تشکل‌تمام زحمت کشان مبذول داشت.

درسال ۱۸۷۱ مارکس در کتاب مشهور « جنك داخلی درفرانسه » تجربیات انقلابی « کمون دو پاری » را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. مطابق آنچه که لنین درمورد این کتاب شرح میدهد مارکس درتالیف‌اخیر خود جریانات کمون پاریس را بطوردقیق وعمیق، بطور انقلابی وحقیقی، بطور درخشان ومشعشع تشریح نموده است.

پس از شکست کمون و برقراری ارتجاع مارکس مجبور شد بین‌الملل اول را ابتدا بامریکا منتقل وسپس باموافقت سایر اعضاء انحلال آنرا اعلام دارد.

گرچه ازاین پس تمام فعالیتهای‌مارکس متوجه نوشتن بقیه‌مندرجات تئوریکی « کاپیتال » شد ولی در مواقع مناسب نیز از مبارزه عملی خودداری نمیکرد.

شدائد وضربت هائی که در اثر تبعید متوالی بمارکس وارد میشد، فعالیت و کوششهای لاینقطعی که این دانشمند علماً و عملا برای رهبری پرولتاریا بعمل می آورد و بالاخره فقر و احتیاج شدید باهم توأم شده و مارکس را جسماً ضعیف وسرانجام در ۱٤ مارس ۱۸۸۳ او را از صفوف آزادیخواهان انقلابی دور کرد.

مرك مبارزه مارکس را قطع نمود. مرگ مارکس را از بین ملیونها نفر علاقمندان وی جدا ساخت.

مارکس مرد ولی نام وی هیچگاه ازیاد آزادیخواهان محونخواهد شد. مارکس از بین پرولتاریا خارج گردید ولی طبقه کارگر درهرمرحله‌ای از مبارزات خود نام او را بر روی پرچم انقلاب با خطوط سرخ منقش خواهد نمود.

چون خوانندگان درسایر قسمتهای این « نشریه » متدرجاً باهمیت علمی ومقام سیاسی مارکس پی خواهند برد لذا در اینجا بیشتر ازاین در باره فعالیتهای تئوریکی و اجتماعی و اقتصادی مارکس سخن نمیرانیم.

درک مادی واژه های بین المللی

واژه سیاسی

«انترناسیونالیست در هر شماره یك یا چند واژه از واژه‌های بین المللی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و مهمترین مفاهیم و معانی آنهارا از روی فرهنگهای مورد اطمینان ترجمه و تفسیر مینماید»

۱ـ مارکسیسم ـ لنینیسم

مارکسیسم ـ لنینیسم واژه هائی است که ما دراین شماره ودر تمام شماره های آتی «انترناسیونالیست» صدها و بلکه هزاران مرتبه بدان برخورد خواهیم کرد و بهمین جهت برخوانندگان تازه کار فرض و واجب است که در درك وتفهیم این‌قسمت توجه و دقت زیادتری مبذول دارند.

الف ـ مارکسیسم یعنی چه؟ واژه مارکسیسم از کجا گرفته شده؟ مفهوم لغوی مارکسیسم چیست؟

اولا — مارکسیسم «سیستم نظریات و تعلیمات مارکس است» **(لنین)**

«بیان علمی منافع اصلی طبقه کارگر است» **(استالین)**

«مارکسیسم تنها تئوری سوسیالیسم نیست. مارکسیسم مظهر یك سلسله عقاید عمومی‌وسیستم فلسفی است که سوسیالیسم پرولتری مارکس از نقطه نظر منطق از آنها سرچشمه میگیرد. این سیستم فلسفی همانست که بنام ماتریالیسم دیالکتیك نامبرده میشود» **(استالین)**

ثانیاً — واژه مارکسیسم از مکتب علمی مارکس ناشی شده وشامل نظریات و تعلیماتی است که از نظر علم و واقعیت مظهر مرحله عالی‌تکامل اقتصاد سیاسی انگلیس، فلسفه کلاسیکی آلمان و سوسیالیسم تخیلی‌فرانسه بشمار میرود. واژه مارکسیسم‌قبل ازهرچیز مشخص آموزش‌های گرانبهائی

است که بموجب آن ثابت شد سوسیالیسم محصول تخیلات وزائیده افکار بشری نیست بلکه نتیجه قطعی تکامل بشریت و حاصل اجتناب ناپذیر طرز سرمایه - داری تولید میباشد.

ثالثاً — مفهوم لغوی مارکسیسم چیزی نیست که ریشه های عمیقی داشته باشد. مارکسیسم در حقیقت از ترکیب دو کلمه «marx» و «ism» ساخته شده است :

کلمه «marx» مظهر نام «Marx» است که ما زندگی سیاسی و علمی ویرا قبلا شرح دادیم.

کلمه «ism» از واژه یونانی «ismos» گرفته شده که در زبان فرانسهٔ نیز بشکل «ismus» نوشته میشود.

کلمه «ism» اگر بانتهای واژه مخصوصی علاوه گردد مفهوم آن واژه را تغییر داده و بیکی از اشکال سه گانه زیر نمایش میدهد :

یابمعنی تعلیمات وعقاید یك شخص یااشخاص معین : مانند داروینیسم ، سن سیمونیسم ، مارکسیسم ، لنینیسم وغیره ؛

یا بمعنی یك رشته وشعبه مشخص فلسفی و علمی : مانند ایده آلیسم ، سپیریتو آلیسم ، ماتریالیسم ، دوآلیسم ، امپریئوکریتیسیسم و غیره ؛

یابمعنی یك جریان معین اقتصادی و اجتماعی : مانند فئودالیسم ، کاپیتالیسم ، سوسیالیسم ، کمونیسم وغیره .

ب ـ لنینیسم یعنی چه ؟ واژه لنینیسم از کجا گرفته شده ؟ مفهوم لغوی لنینیسم کدامست ؟

اولا — لنینیسم «مظهر تکامل بعدی مارکسیسم است . لنینیسم مشخص مارکسیسم مربوط بشرایط نوین مبارزه طبقاتی پرولتاریاست . لنینیسم معرف مارکسیسم عصر امپریالیسم وعصر انقلاب پرولتری است . لنینیسم نماینده مارکسیسم دوره ایست که سوسیالیسم در یك ششم جهان پیروز گردیده است»

(تاریخ مختصر حزب کمونیست (بالشویك) روسیه)

ثانیاً — واژه لنینیسم ازمکتب لنین ناشی شده وشامل آموزشهائی است که لنین (وپس ازلنین استالین وسایرشاگردان لنین) براساس شرایط جدید ، بر اساس امپریالیسم اختراع و آنها را بذخایر گرانبهای مارکسیسم اضافه کرده اند . بعبارت دیگر واژه لنینیسم بمعنی اعم معرف این حقیقت

است که « ۰۰۰۰ پس ازمرگ انگلس لنین و پس از مرگ این تئوریسین بزرگ و شهیر، استالین و سایر شاگردان لنین تنها مارکسیستهائی بودند که تئوری مارکسیستی را جلو رانده و آنرا با تجزیه و تحلیل نوینی که ناشی از شرایط جدید مبارزه طبقاتی پرولتاریا است متمول نمودند »
(تاریخ مختصر حزب کمونیست (بالشویك) روسیه)

ثالثاً — مفهوم لغوی لنینیسم نیز مانند مفهوم لغوی مارکسیسم اختصاصی است و بالنتیجه همان تعریفی که نسبت بمارکسیسم نمودیم درباره لنینیسم نیز کاملا صدق میکند.

تااینجا بحث مادراطرف « **چیست؟ چه بوده؟ چه معنی دارد؟** » دور میزد حال باید دید:

« اولا آیا محتویات مارکسیسم- لنینیسم دنباله سیر تکاملی یك سلسله تعلیمات قبلی است یا مستقل و ابتدا بساکن است و یاانشعابی از یك رشته ومکتب مخصوصی میباشد؟

ثانیاً مارکسیسم- لنینیسم چه میگوید و چه میخواهد؟

ثالثاً این مکتب برای تحصیل « خواستنی ها »ی خود وجودچه شرایطی رالازم دانسته وبرای تسریع در ایجاد این شرایط کدام طرق و جهاتی را انتخاب ونشان داده است »

اینها مسائلی هستند که نمیتوان بهریك ازآنها بطورعلیحده ومستقل جواب گفت و بهمین جهت ما بطور جامع ولی مختصر همه را یکجا ذیلا تشریح مینمائیم:

محتویات مارکسیسم -لنینیسم را تئوری مربوط بنهضت آزادیخواهانه پرولتاریا، تئوری وپراتیك مربوط بانقلاب سوسیالیستی پرولتاریا، تئوری مربوط بدیکتاتوری پرولتاریا و بالاخره تئوری مربوط بساختمان اجتماع کمونیستی تشکیل داده است.

مارکسیسم شامل تعلیماتی نیست که در خارج از جاده تکامل بشریت و مستقل از تمدن واندوخته هائی که درطی قرون متمادی ایجاد شده بوجود آمده و یا انشعابی از یکرشته علمی و فلسفی بوده باشد. این حقیقتی است که « تاریخ فلسفه و تاریخ علم اجتماع با کمال وضوح آنرا ثابت ومدلل مینماید» (لنین)

همانطوریکه لنین بیان میکند مهمترین مظاهر نبوغ مارکس در آنست که این دانشمند بسئوالاتی پاسخ گفته که افکار مترقی بشریت قبلا آنها را طرح کرده بوده است « آموزش وی مانند دنباله مستقیم وبلاواسطهٔ تعلیمات

بزرگترین نمایندگان فلسفه ، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم بوجود آمده است».
(لنین)

محتویات اولیه مارکسیسم را اگر بتوان تقسیم بندی نمود سه قسمت اصلی ، که مجموعا هسته آموزش های مارکس را تشکیل میدهد ، عاید می شود :

۱ — فلسفه کلاسیکی آلمان یعنی دیالك تیك هگل و ماتریالیسم فویرباخ ،

۲ — اقتصاد سیاسی انگلیس، یعنی اصول اقتصادی اسمیت و ریکاردو ،

۳ — سوسیالیسم تخیلی فرانسه یعنی تئوری های سن سیمون - فوریه - اوون .

اولا : فلسفه کلاسیکی آلمان

فلسفه کلاسیکی آلمان در قرن ۱۹ از دو رشته کاملا متضادی تشکیل می شد :

۱ — ایده آلیسم هگل

۲ — ماتریالیسم فویرباخ

۱ـ ایده آلیسم هگل : ما برای جلوگیری از اطاله کلام از تمام تعلیمات و اصول این مکتب فقط قسمت دیالك تیك آنرا مورد بحث قرار می دهیم :

مارکس پس از بررسی دقیق فلسفه هگل متوجه شد که تنها رشته قابل استفاده مکتب هگل همان متد دیالك تیك‌وی است ولی اساس تعلیمات هگل بر ایده آلیسم قرار داشت و بهمین جهت متد دیالك تیك او نیز نمیتوانست از معایب و نواقص ایده آلیستی منزه مانده و با علوم کاملا تطابق پیدا کند.

مارکس قبل از هرچیز بتجزیه و تحلیل متود دیالك تیك هگل پرداخت، و ضمن تطبیق آن با علم و منطق، بچیدن زوائد ایده آلیستی و بسط و ترقی متد مزبور مشغول گردید بنحوی که در مرحله نهائی متد علمی دیالك تیك مارکس نه تنها در مقابل مکتب مبتذل «متافیزیك» بلکه در مقابل متد دیالك تیك هگل قرار گرفت.

خود مارکس در اینمورد میگوید :

« متود دیالك تیك من نه تنها از اسلوب دیالك تیك هگل متمایز است بلکه با آن متناقض هم میباشد . در نظر هگل جنبش فکر، که وی تحت عنوان ایده آنرا حتی بیك موضوع مستقلی تبدیل نموده ، صانع و خالق حقیقت است و این حقیقت نیز از نظر هگل جز یک فنومن خارجی جنبش

فکر چیز دیگری نیست. برای‌من، برعکس ، مظاهر تفکر چیزی نیست مگر یک انعکاسی ازدنیای مادی که درمغز انسان منتقل شده و در اثر فعل وانفعال بصورت اندیشه در میآید» .

۲ـ مکتب ماتریالیسم فویرباخ: گرچه فویرباخ با انتقاداتی که‌از نظر مادی برایده آلیسم هگل وارد ساخت خدمت بزرگی بترقی و توسعه ماتریالیسم نمود ولی همانطوریکه قبلا متذکر شدیم ماتریالیسم فویرباخ هم خالی از این نواقص ومعایب ایده آلیستی نبود.

راست است که تعلیمات مادی فویرباخ یکی از پایه های اولیه فلسفه مارکسیسم راتشکیل‌میدهد ولی این‌موضوع «دلیل بر آن‌نیست که ماتریالیسم مارکس وانگلس با ماتریالیسم فویرباخ همانند است مارکس و انگلس در عمل ازیکطرف هسته مرکزی ماتریالیسم فویرباخ را انتخاب و آنرا بسط داده و بصورت یك تئوری علمی و فلسفی ماتریالیسم درآوردند واز طرف دیگر قشرهای ایده آلیستی و مذهبی آنرا بدور افکندند »

(استالین)

بدین ترتیب مشاهده میشود که «مارکس وانگلس‌درموقع بنای‌پایه های فلسفی خود از تمام‌معلومات‌مثبت و اندوخته های بشریت استفاده‌نموده وبکمك آنها فرم عالی‌مکتب مادی، یعنی ماتریالیسم دیالکتیك‌وماتریالیسم تاریخی را وضع نمودند »

ثانیاً ـ اقتصادسیاسی انگلیس:

گرچه تعلیمات‌اقتصادی ریکاردو و اسمیت درتألیف کاپیتال« بخصوص تئوری ارزش » نقش اساسی بازی نموده و در حقیقت منشاء نیروئی‌بوده است که مارکس برای نوشتن مهمترین اثر جاودانـی خود بکار برده ولی نبایستی در اینمورد نیز تئوری مارکس را با نظریه‌اقتصاد دانان‌انگلیس یکی دانست .

ریکاردوواسمیت‌وابسته‌بطبقه‌سرمایه‌دار بودند وازایده‌ئولوژیست‌های بورژوازی بشمار میرفتند و بهمین جهت نمیتوانستند کشفیات خود را در مورد اقتصاد سیاسی ازچهاردیواری «طرز سرمایه داری تولید» خارج و آنراتامرحله شایسته بسط و ترقی دهند .

ریکاردو و اسمیت سرمایه‌داری رابمنزله آخرین‌رژیم اجتماعی تلقی وقوانین‌آنرا ابدی‌وطبیعی معرفی‌میکردند . مارکس در اینمورد نیز باحربه ماتریالیسم دیالك تیك وارد تجزیه وتحلیل گردید وضمن تشریح‌انتقادآمیز اصول اقتصادی ریکاردو و اسمیت قسمت های قابل استفاده را انتخاب ودر

حین بسط و ترقی آنها ثابت نمود که طرز سرمایه داری تولید نه تنها از ابتدا وجود نداشته و فقط در مرحله معینی از تکامل بشریت نشو ونمایافته است بلکه، علی رغم تعلیمات ریکاردو و اسمیت ، ابدی‌هم نبوده و خواهی نخواهی در جریان سیر تکاملی بشریت محکوم بنابودی و اضمحلال میگردد.

مارکس ضمن تشریح سرمایه داری کشف نمود که استثمار این رژیم متکی بارزش اضافی است و بهمین جهت دقیقاً ببورسی در کیفیت ارزش اضافی پرداخت وبدینوسیله نشان داد که سرمایه داری درعین حال که‌رو بترقی وتکامل است بانهدام ونیستی نزدیك میشود.

بیهوده نیست که لنین میگوید «تعلیمات مربوط بارزش اضافی اس اساس تئوری اقتصادی مارکس است »

در اینجا نیز مشاهده‌میشود که آموزش‌های اقتصادی مارکس نه‌تنها درخارج ازسیر تکاملی این‌رشته بوجودنیامده‌بلکه یك‌رشته انشعابی یاتکرار ساده آخرین نظریات علمی گذشته هم نیست.

با مراتب بالا باز بهمان فرمول پیش گفته بر خورد مینمائیم که « مارکس و انگلس در موقع بنای پایه های اقتصادی مکتب خوداز تمام معلومات مثبت و اندوخته هـای بشریت استفاده نموده و بکمك آنها فرم عالی علم اقتصاد را وضع کرده‌اند» .

ثالثاً - سوسیالیسم تخیلی فرانسه :

قبل ازاینکه کارل مارکس وفریدریك انگلس سوسیالیسم‌علمی‌خود را بر پایه اقتصـاد سیاسی و فلسفه ماتریالیسم دیـالك تیك وضع و تئوری های مربوطه را بر اساس تجزیه و تحلیـل سیر تکاملـی اجتماع و تشریح مکانیسم تولیدسرمایه‌داری استوارسازند، جریاناتی ازنقطه‌نظرسوسیالیسم در فرانسه وجودداشت که‌قبل‌ازهرچیزدارای‌جنبه‌تخیلی‌بود.سوسیالیست‌های فرانسه ، که از دریچه ایده آلیسم بتاریخ مینگریستند ، بدون درك آن نقش عمده ای که شرایط مادی اجتماع درتکامل بشریت‌بازی میکند،وبدون توجه بزندگی اقتصادی و محیط سیاسی افراد و سیرمترقی مبارزه آنها ، ایده آلهای سوسیالیستی خود را روی پایه تخیل وضع و در آثار وادبیات خویش منعکس میکردند . از مهمترین سوسیالیست های این عصر میتوان « سن‌سیمون» ، « فوریه » ، « اوون » را نامبرد .

سوسیالیسم تخیلی هنگامی بوجود آمد که مبارزه طبقاتی جامعه سرمایه داری بعلت عدم ترقی و توسعه‌کامل « طرز سرمایه‌داری تولید» و

« روابط سرمایه داری تولیدی » بشدتی نرسیده بود که پرولتاریا در این مبارزه بطور وضوح نمایان و نقش انقلابی این طبقه در عملیات مبارزاتی منعکس گردد.

مارکس ضمن تشریح این موضوع میگوید تمام سوسیالیست های تخیلی « بدوره ای تعلق دارند که در آن دوره نه طبقه کار گر در جریان تکامل جامعه سرمایه داری بآن اندازه تعلیم یافته و متشکل شده بود که مانند شخص فعال تاریخی در صحنه جهانی عرض اندام نماید و نه شرایط مادی آزادی او در هسته دنیای قدیم بحد لازم بثمر رسیده بود. گرچه فقر طبقه کارگر وجودداشت ولی شرایط برای نهضت اختصاصی اوهنوز فراهم و مستعد نشده بود »

همین عوامل نارس ومنفی موجب شده بود که واعظین سوسیالیسم آن دوره فرانسه جنبه تخیلی پیدا نمایندیعنی ایده آلهای خود را نه بطور رءآلیست و واقع بینی بلکه برروی خیالبافی و اتوپیستی انعکاس دهند.

سوسیالیسم تخیلی فرانسه تناقضات سرمایه داری را بطور عمیق و روشن شدیداً انتقاد مینمود، قطعیت تغییر جامعه رااز کاپیتالیسم بهسوسیالیسم اعتراف و تأیید میکرد ، انهدام تضاد های موجوده بین شهر وده را حتمی تلقی مینمود ، از بین رفتن مالکیت شخصی و سایر مظاهر جامعه فعلی‌را پیش بینی میکرد - این نقش های عمده سوسیالیسم تخیلی را بهیچوجه نمیتوان انکار نمود - اما حقیقت را هم نبایستی از نظر دور داشت که سوسیالیسم تخیلی فرانسه « نتوانست ماهیت اسارت‌مزدوری را در سرمایه داری روشن کند ، نتوانست تکامل این مسئله را آشکار و مکشوف‌سازد، نتوانست آن نیروی اجتماعی را که برای آفرینش اجتماع جدید قابلیت و استعداد دارد پیدا نماید »

(لنین)

سوسیالیست های‌مورد بحث پرولتاریا را فقط بچشم یك‌توده‌مظلوم و ستم کشی نگاه میکردند و معتقد بودند که باید به این « توده مظلوم‌و ستمکش » کمك‌نمود و ازوضعیت او ابراز تأسف وهمدردی کرد ، افراداین دسته نمیدانستند و روی شرایط آنموقع نمیتوانستند این حقیقت را درك نمایند که طبقه کارگر ، بنا بر ماهیت طبقاتی‌خود ، یك نیروی بزرگی‌است که بتنهائی قادر است بوسیله مبارزه خویش جامعه‌را از یك سیستم‌بسیستم دیگر ، از سرمایه داری‌بسوسیالیسم، بطور انقلابی منتقل نموده و ایده‌های سوسیالیستی را از صورت تئوری خارج و در زندگی‌مادی وروحی افراد عملی سازد.

ما من بعد بتفصیل خواهیم دید که چگونه مارکس و انگلس سوسیالیسم فرانسه را بسط و ترقی داده و آنرا از جنبه تخیل خارج و بصورت علمی درآورند ، این دانشمندان بزرك پرولتاریا بامنطق قوی و بطور رهآلیست ثابت نمودند که اولا سوسیالیسم چیزی نیست که «مستقلا» ازمغز وفکر این و آن تراوش کرده باشد ثانیاً سوسیالیسم محصول اجتناب ناپذیر تکامل بشریت و نتیجه جبری ترقی جامعه سرمایه داری ومیوه حتمی مبارزه طبقاتی پرولتاریاست ثالثاً پرولتاریا تنهاطبقه ایست که تاریخ بشریت انهدام کاپیتالیسم وبرقراری سوسیالیسم را ازهدفهای اولیه اودانسته است .

بازهم از مراتب بالامشاهده مینمائیم که مارکس و انگلس درمورد سوسیالیسم از جاده تکامل این مسئله خارج نشده و انشعاب یاتکرار ساده آخرین ایده های منعکسه هم نمیباشد بلکه دنباله و مرحله عالی تازه ترین نظرهائی است که قبلا در اینمورد ابرازشده است .

بدینطریق نسبت به سوسیالیسم نیز بهمان فورمولی که درمورداقتصاد سیاسی و فلسفه مارکسیسم ذکر نمودیم مواجه میشویم بدین معنی که « مارکس و انگلس در موقع وضع تئوری های مربوط بسوسیالیسم علمی خود ازتمام معلومات مثبت واندوخته های بشریت استفاده نموده وبکمك آنها فرم عالی سوسیالیسم علمی رااختراع کرده اند »

بدیهی است تعریفی که در بالا ازمحتویات اولیه مارکسیسم-لنینیسم نمودیم خیلی ناقص و مختصر است زیرا منظور ما در اینجا فقط دادن اطلاعات مقدماتی بخوانندگان تازه کارمیباشد وعلاوه بر این، مسائل مورد بحث بطور مفصل و جامع در کلیات مارکسیسم - لنینیسم متدرجاً تشریح خواهد شد .

اکنون که بریشه های مکتب مارکس ولنین پی بردیم بهتراست ازنقش ومراحل تکاملی بعدی آنها نیز اطلاع مختصری حاصل کنیم :

اولا از نقطه نظر فلسفه

فلسفه مارکسیسم ، که پایه تئوریکی کمونیسم علمی و اساس تئوری های رهبر احزاب پیرو مارکسیسم است ، از دو رشته غیر قابل انفکاك ، یعنی از ماتریالیسم دیالك تیك و ماتریالیسم تاریخی ، ترکیب شده است .

۱- ماتریالیسم دیالك تیك

الف - نقش ماتریالیسم دیالك تیك - همانطوری که متذکر شدیم مارکس وانگلس ازیکطرف درمقابل حملات غیرعلمی برعلیه ماتریالیسم شدیداً

ایستادگی و با جدی‌ترین صورتی کوشش هائی که ایده آلیست های مکاتب مختلفه بمنظور تحریف اصول مادی ابراز میداشتند عقیم و ماهیت آنهارا در مبارزه انتقادی مفتضح میساختند وازطرف دیگر بدون توقف درآخرین مرحله تکاملی ماتریالیسم پیوسته باجهش‌های طویلی بمراحل بعدی تکامل این مکتب ارتقاءو ماتریالیسم اسلاف خودرا بوسیله ذخایر نوین فلسفه کلاسیکی آلمان وعلوم جدید ترقی وبسط می دادند.

ماتریالیسم دیالکتیک بمنزله روح مارکسیسم و نیروی محرکه تئوری های مارکسیستی است. طبق تعریفی که لنین نموده ماتریالیسم دیالکتیک اولا مظهر تعلیمات مربوط بتکامل است منتهی تعلیماتی که بکاملترین و عمیقترین شکل خود تظاهر و از جنبه های جامد و یکجانبه مکاتب فلسفی گذشته پاك است ثانیاًمشخص آموزش مربوط بمعلومات بشریت است منتهی آموزشی که مظاهر مادی و عالم هستی را بهمانطورکه هست ، بدون کم وزیاد ، برای ما روشن میسازد و بالاخره ماتریالیسم دیالکتیک معرف این حقیقت محرز است که ماده دائماً درحرکت وتکامل و تغییر میباشدوکلیه خصائص روحی بشر انعکاسی از سیر تکاملی ماده ابژکتیف است.

برای درك مقام و اهمیت و نقش ماتریالیسم دیالکتیک کافی است بدانیم که :

تنها بوسیله ماتریالیسم دیالکتیک میتوان پی برد که « تمام مظاهر طبیعت ، از کوچکترین جزء آن گرفته تا بزرگترین اجسام، از دانه شن تا خورشید ، از سلول زنده اولیه (Protistos) تا انسان همه وهمه درحال بوجود آمدن و نابود شدن ، در یك جریان لاینقطع ، در حرکت و تغییر دائمی هستند ».

« انگلس »

تنها باحربه ماتریالیسم دیالکتیک این حقیقت برای‌ما روشن خواهد شد که « اولا درطبیعت همه چیز درمرحله نهائی بطور دیالکتیک انجام میشود نه بطور متافیزیك ثانیاً طبیعت دارای حرکت یکنواخت همیشگی نیست که دائماً جریان خودرا درمحیط یك دایره سربسته تجدید نماید بلکه طبیعت تاریخ حقیقی را طی میکند »

(انگلس)

وبالاخره تنها بکمك دیالکتیک بودکه هراکلیوس یونانی‌درتقریباً ۲۴۰۰ سال پیش باین حقیقت محرز پی برد که « دنیای منحصر بفرد مادی بوسیله هیچیك از خدایان یا افراد ایجاد نشده است . دنیا همیشه ، چه در

گذشته وچه درحال وچه درآینده ، بمنزله شعله زنده‌ایست که دائماً، برطبق قوانین مشخص، زمانی مشتعل میشود و گاهی فروغ خودرا ازدست میدهد.

(هراکلیوس)

این نیروی آشکار کننده ماتریالیسم دیالك تیك مرهون آنست که اصول دیالك تیك « اشیاء و انعکاسات دماغی اشیاء را اساساً در جریان رابطه متقابله آنها، درجریان اتصال وبهم پیوستگی آنها، درجریان حرکت وپیدایش و از بین رفتن آنها تحت مطالعه قرار میدهد»

(انگلس)

نیروی کشف کننده ماتریالیسم دیالك تیك قبل از هر چیز معلول آنست که این مکتب میآموزد که « سیر تکامل‌را نباید مانند یك حرکت دورانی ، مانند یك حرکت ساده ای که پیوسته ازمسیر طی شده سابق‌خود گذر کند مورد مداقه و تفهیم قرارداد بلکه باید آنرا مانند یك حرکت تعرضی، مانند یك‌حرکت مترقی وعالی ، مانند یك‌حرکت تحولی از حالت کیفی سابق بحالت کیفی جدید و بالاخره باید مانند یك‌جریان تکاملی از مرحله ساده بمرحله بغرنج، از مرحله پست بمرحله عالی‌تر درك نمود »

(استالین)

یك مسئله‌دیگری که ماتریالیسم دیالك تیك درمورد آن نقش‌اساسی بازی میکند موضوع درك است . تئوری درك مدتهای مدیدی است که بین ایده آلیسم وماتریالیسم مورد اختلاف اصولی واقع شده وهریك از رشته های جداگانه این دومکتب عقیده مختلفی نسبت بآن ابراز داشته‌اند .

نظریه‌ای که ماتریالیسم دیالك تیك درمورد شناخت قوانین طبیعت ، درمورد اعتبار و ارزش دانش و معرفت ما اظهار میدارد تنها نظریه‌ایست که برحقیقت وواقعیت استوار وباعلوم قدیمه وجدیده مطابقت کامل‌مینماید.

استالین در صفحه ٥٤٩ « **مسائل لنینیسم** » ضمن تشریح اصول ماتریالیسم دیالك تیك مینویسد :

« برخلاف ایده‌آلیسم که امکان شناخت دنیا وقوانین آنرا انکار»
« و اطمینانی باعتبار معلومات ما ندارد وحقیقت ابژکتیف را نپذیرفته »
« ومعتقد است که دنیا پراست از « اشیاء بنفسه » که هیچ وقت ممکن »
« نیست بوسیله علم شناخته شوند ، ماتریالیسم فلسفی مارکس عقیده »
« دارد که اولا دنیا وقوانین جبری آن کاملا مدرك هستند ثانیاً معرفت ما»
« نسبت بقوانین طبیعت، که هم بوسیله تجربه وهم بوسیله عمل‌صحت آن»
«تائید شده ومیشود، مظهر معلومات معتبری است که بمنزله یك حقیقت »

« اثر کثیف میباشد ثالثاً دردنیا اشیائی که غیر مدرك باشند وجودندارد»
« و فقط اشیائی موجود است که هنوز شناخته نشده اند ولی دیر یازود »
« بوسیله علوم وعملیات کشف و شناخته خواهند شد . »

« انگلس ضمن انتقادی که از عقیده کانت وسایر ایده آلیستها دایر»
« بغیر مدرك بودن جهان مادی وعدم امکان شناخت « اشیاء بنفسه » می»
« نماید، ضمن دفاعی که از نظریات معروف ماتریالیسم مبنی برمعتبر بودن »
« معلومات ما میکند، چنین مینویسد : »

« عمل بخصوص تجربه و صناعت شامل دلایل و براهین قاطعی هستند»
« که بوسیله آنها میتوان اینگونه و نظایر اینگونه بوالهوسی های »
« فیلسوفانه را با جدی ترین صورتی تکذیب وتخطئه نمود»

« اگر ما قادر باشیم قضیه معلومی از قضایای طبیعت را تولید »
« نمائیم یعنی یك فنومن مشخص طبیعی را ازشرایط مختصه آن ایجاد و»
« درجهت مقصود خویش بکارش ببریم وبدینوسیله صحت معلومات خودرا»
« ثابت کنیم دیگر تئوری مبتزل کانت درمورد «اشیاء بنفسه» اهمیت خودرا»
« از دست داده و از بین میرود »

« موادی که ازنظر شیمیائی دربدن حیوانات ونباتات بوجود میآیند»
« تاچندی حالت « اشیاء بنفسه » را دارا بودند تا اینکه شیمی آلی موفق»
« به تهیه وساختن آنها شد که درنتیجه«اشیاء بنفسه»به «اشیاء برای ما» »
« تبدیل گردید ازاین جمله الیزارین که یك ماده رنگی روناس است »
« میتوان نامبرد . اکنون ما الیزارین را از ریشه روناس که در صحرا »
« میروید بدست نمیآوریم بلکه آنرا با ارزش کمتر وطریق سهلتری از»
« قطران ذغال سنك استخراج مینمائیم وهمچنین میتوان به سیستم شمسی»
« کوپرنیك اشاره کرد . منظومه شمسی کوپرنیك بااینکه درمرحله عالی»
« قابل اطمینان ومعتبر تلقی میشد معهذا تاسیصد سال جنبه فرضیه داشت»
« تا اینکه لوریه براساس آنچه که این سیستم تعلیم داده بود نه تنها ثابت»
« نمود که بایستی یك سیاره مجهولی وجود داشته باشد بلکه توانست »
« بوسیله محاسبه مکان این سیاره را هم درفضای سماوی کشف نماید»
« پس از این موفقیت جدید هنگامی که گال سیاره مزبور را بطور »
« حقیقی پیدا کرد سیستم کوپرنیك ثابت شد »

دکتر ارانی درمجله **دنیا** (قسمت ماتریالیسم دیالك تیك) مسئله درك را بخوبی از نظر مادی تشریح و عقیده ماتریالیسم دیالك تیك را نسبت باین قضیه بسیار مهم چنین بیان کرده است :

«هر یك از اعضاء طبیعی که درخارج از انسان موجود است بواسطهٔ خواص موجود در خود در سایر اعضاء تأثیر مینماید مثلا خورشید سیارات راجذب میکند نور میفرستد ، امواج حرارتی متشعشع میکند مکان را اشغال مینماید، مکان خود را در زمان تغییر میدهد ، صفحه عکاسی را متأثر میسازد و هکذا از جمله در موجودات مخصوص که موجودات زنده و یکدسته از آنها انسان نامیده میشود اثر مینماید چون افراد انسان دارای دستگاه مخصوصی موسوم بسلسله عصبی میباشند بعضی از خواص خورشید مثلا اگر امواجی که طول موجشان بین ٤/. و ٨/. هزارم میلیمتر است در شبکهٔ چشم وی که دارای انتهای یکدسته از اعصاب است برسد تغییری میدهد که مغز آنرا بعنوان نور درك میکند و همچنین امواج حرارت در پوست وی اثرحرارت میبخشد وهکذا نباید تصور کرد که تمام خواص موجود در طبیعت خارج در دستگاه عصبی مؤثر است مثلا امواج خیلی کوتاه یا خیلی بلند تر ازامواج نور درچشم اثرنمیکند وامواج کوتاه هوا که ماوراء اصوات نامیده میشود. گوش را متأثر نمیسازد وحال آنکه مثلا همین امواج درسلسله عصبی ماهیها اثر کرده آنها راگیج میکنند و باکتری هارا میکشد پس باید نتیجه بگیریم که آنچه در فکر مااست بواسطه یك عامل خارجی که جزئی از طبیعت مادی باشد تولید شده ولی عکس این قضیه صحیح نیست یعنی تمام اجزاء طبیعت در سلسلهٔ عصبی انسان مؤثر نمیباشند . از قدرتها و خواص مغز که نتیجه ساختمان مادی آن است اینکه همان محتویاتی که بواسطهٔ وجود عوامل فیزیکی و طبیعی درآن پیدا شده بهم ارتباط داده محتویات جدید تولید میکند برای این قدرت مغزهم نباید اعجاز قائل شد . عیناً مثل اینست که خواص آئینهٔ مقعر این است که اشعه نور را منعکس کرده تصویر تشکیل دهد.

این ارتباط ، عمل فکر کردن است که ازخواص جزئی مغزاست یعنی آثار عوامل خارجی در مغز قهراً با هم ترکیب میشود یك پرده موسیقی یا صوت دیگر را بدون اینکه خود مغز مختار باشد میشنود اولا مغز قهراً صوت مرکبی میشنود ثانیاً جبراً از ترکیب آنها تغییر مخصوص خوش آیند یا ناپسند میگیرد . ماده مغز از یکطرف خیلی ساده و از طرف دیگر خیلی متنوع است ، ساده است زیرا علم شیمی و فیزیك تمام اجزاء طبیعت رامرکب از آحاد خیلی ساده که بهم ارتباط مخصوص پیدا کرده‌اند میداند ، اما آحاد میتواند انواع بی نهایت زیاد از صور مادی را تشکیل دهد بهمین جهت هم حالات مادی مغز هم بی نهایت زیاد است حرکت یعنی تغییر هم در طبیعت یك اساس ساده دارد وهمراه ماده وخاصیت لاینفك آن است وبدینترتیب حرکت هم در عین اینکه یك حقیقت است صور بی نهایت زیاد دارد »

(بقیه دارد)